



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيد المرسلين
آله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى الله ليريحون
قلوبنا عنهم انهم هم
الصلوة على ابي عبد الله
الطيب الطاهر
الذي جعل الله في خلقه
مناجاة لعلنا نذكر
الله كثيرا

هو الله الكبير



بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيد المرسلين
آله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى الله ليريحون
قلوبنا عنهم انهم هم
الصلوة على ابي عبد الله
الطيب الطاهر
الذي جعل الله في خلقه
مناجاة لعلنا نذكر
الله كثيرا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيد المرسلين
آله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى الله ليريحون
قلوبنا عنهم انهم هم
الصلوة على ابي عبد الله
الطيب الطاهر
الذي جعل الله في خلقه
مناجاة لعلنا نذكر
الله كثيرا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيد المرسلين
آله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى الله ليريحون
قلوبنا عنهم انهم هم
الصلوة على ابي عبد الله
الطيب الطاهر
الذي جعل الله في خلقه
مناجاة لعلنا نذكر
الله كثيرا

فما نسأله من ربه أن يهب لنا من فضله ورحمته
قاصد شرف و رفی بسبیل اللہ هر چند که بگذشت از کتب و کلام
لوشش فرساید در ششست سوا یکسوی او اصرار برود و ششاید مراد از این
دعای شریفی لطافت همان بود حقیقی مستتر است و از سر لایحه
نگار آن کون که در کتب قدیقه جلیه گشت و الله یکل
مخیط ربانی ای شایسته در هوای کومیت : فرسوم همان
سوت : از هر کل آن : دریم رو و شود شنیدیم
و نعت رسول مقبول نیز که از بی خاویل چنانچه باید تمام خواهد رفت
مالکیت قلم او میدان آن نیاز از هر نسبت عینکه در دو صلا اللہ علی
و علی اله و صحابه و سلم راورد خود سازیم حضرت رسول محمد صلی
علیک و سلم خاتم النبیین خیر جنان جمیع و کمالات نیست که در
نعت شریف آن بندگان قصان لایق نشان تو عبارتی سر کلام باید در اول
صعادت بود از همه منیع فصاحت شایسته که در مع مبارک ما حاضر آن
شایان مرتبه از اشعار کون خود آید بقدر رسیدم که از کون و الهی سرایه
این شخص پاک است و از هر کس برتر زنده صاحب لاک توانیم
مستحق در مشهور و منعم الهی شده که در دعای تو در حق تعالی توان
مرکز از تو زوافت ز منی زوافت ربانی از نور محمد

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
والآله الطيبين الطاهرين
الذين هم اصحابنا
والمؤمنين الذين هم
اجتماعنا
والله اعلم بالصواب
فما نسأله من ربه ان يهب لنا
من فضله ورحمته قاصد شرف
و رفی بسبیل اللہ هر چند که
بگذشت از کتب و کلام لوشش
فرساید در ششست سوا یکسوی
او اصرار برود و ششاید مراد
از این دعای شریفی لطافت
همان بود حقیقی مستتر است
و از سر لایحه نگار آن کون که
در کتب قدیقه جلیه گشت و الله
یکل مخیط ربانی ای شایسته
در هوای کومیت : فرسوم همان
سوت : از هر کل آن : دریم رو
و شود شنیدیم و نعت رسول
مقبول نیز که از بی خاویل
چنانچه باید تمام خواهد رفت
مالکیت قلم او میدان آن نیاز
از هر نسبت عینکه در دو صلا
اللہ علی و علی اله و صحابه
و سلم راورد خود سازیم
حضرت رسول محمد صلی علیک
و سلم خاتم النبیین خیر جنان
جمیع و کمالات نیست که در
نعت شریف آن بندگان قصان
لایق نشان تو عبارتی سر کلام
باید در اول صعادت بود از
همه منیع فصاحت شایسته که
در مع مبارک ما حاضر آن
شایان مرتبه از اشعار کون
خود آید بقدر رسیدم که از کون
و الهی سرایه این شخص پاک
است و از هر کس برتر زنده
صاحب لاک توانیم مستحق
در مشهور و منعم الهی شده
که در دعای تو در حق تعالی
توان مرکز از تو زوافت ز منی
زوافت ربانی از نور محمد

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
والآله الطيبين الطاهرين
الذين هم اصحابنا
والمؤمنين الذين هم
اجتماعنا
والله اعلم بالصواب
فما نسأله من ربه ان يهب لنا
من فضله ورحمته قاصد شرف
و رفی بسبیل اللہ هر چند که
بگذشت از کتب و کلام لوشش
فرساید در ششست سوا یکسوی
او اصرار برود و ششاید مراد
از این دعای شریفی لطافت
همان بود حقیقی مستتر است
و از سر لایحه نگار آن کون که
در کتب قدیقه جلیه گشت و الله
یکل مخیط ربانی ای شایسته
در هوای کومیت : فرسوم همان
سوت : از هر کل آن : دریم رو
و شود شنیدیم و نعت رسول
مقبول نیز که از بی خاویل
چنانچه باید تمام خواهد رفت
مالکیت قلم او میدان آن نیاز
از هر نسبت عینکه در دو صلا
اللہ علی و علی اله و صحابه
و سلم راورد خود سازیم
حضرت رسول محمد صلی علیک
و سلم خاتم النبیین خیر جنان
جمیع و کمالات نیست که در
نعت شریف آن بندگان قصان
لایق نشان تو عبارتی سر کلام
باید در اول صعادت بود از
همه منیع فصاحت شایسته که
در مع مبارک ما حاضر آن
شایان مرتبه از اشعار کون
خود آید بقدر رسیدم که از کون
و الهی سرایه این شخص پاک
است و از هر کس برتر زنده
صاحب لاک توانیم مستحق
در مشهور و منعم الهی شده
که در دعای تو در حق تعالی
توان مرکز از تو زوافت ز منی
زوافت ربانی از نور محمد

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the word "تعمیر" (reconstruction) and other illegible script.

پیرایه توفیق بر کمال شکر بین برین از بسکم ان شرح الله شده
در سایه حق است که جهت کم بود از همه بنده دل سرد خواهد میرد
شکر که از ادنی میمان خالص گنجین است که چون برزده دری
چون از بد و فطرت قوه فطرت این حیوان قوی است و بر این ابتداء
به نسبت عنان جان است اختیار داده است و گفته می شود که
بر آید من عرف الله طال السال
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم
علمه البيان به شش و هفتاد و نه باب است که در این کتاب است
چنانچه در سن ۱۰۰۰ سالگی در سال ۱۰۰۰ و عشره اخیره در زمان
السارک و حاله است که در ۱۰۰۰ و نه ساله بوده که صحیفه مولود
تعمیر کرده و بعد تقسیم سال ۱۰۰۰ که مخصوص و منحصر است به او که در کتب
ان کتب کتاب نام دارد و در ۱۰۰۰ است که در ۱۰۰۰ است که در ۱۰۰۰ است
ماده و جمله تمام این کتاب است که در ۱۰۰۰ است که در ۱۰۰۰ است که در ۱۰۰۰ است
ماجرای اختیار چون است عشره و در کتب تسوید است که در ۱۰۰۰ است که در ۱۰۰۰ است
خود که کسی از دیگران درین ساله داخل نساخت بر در ۱۰۰۰ است که در ۱۰۰۰ است
از کتب در دمان که در میان سال ۱۰۰۰ است که از همه میسر در ۱۰۰۰ است

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including the word "تعمیر" and other illegible script.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including the word "تعمیر" and other illegible script.

در آن رفته رفته پندی ازین نظرات فرات گذاشته و چون در عهد انبیا
 شده بود پیش اجتماعیه بهم رسیده رساله دار گفته نام این مجموعه
 نامه درون نامه شده که عجلت بر در دل این عاقلین برود و نام
 بی نام نامی کتب تطایب که در مصنفات حضرت امیرالمؤمنین
 استقامت بر کاتبه و **وَاللَّهُ أَكْبَرُ بِالْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ الْإِلَهُ الْأَدِيمُ**
إِلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ وَالشَّاهِدِ الْعَلِيِّ این نامه در دوره سمرقند
 اه سرودت در دل هر کس که بخورد و چون الله تعالی بر زبان آورد
 رانانیر خواهد بود که مرا سرش در این نوشته جان بخش محبت و کمال احوال
 برشته دل شعله عقیدت است بهر حال منزل در دیباید رساله
 شرح در دل است نامه در و در این عاصی بر عاصی این نامه و آه از
 صدمه دردی نموده و تخریب میان شوق اندکی تسکین دل غم پروردگار
 فرموده که گاه گاه این نامه و آه است کثیر دل به قرار میشود و نشود
 اوقات که به یزای باره سوزی جان بر آزار بگیرد و نامه آه بخشید
 دمی تسلی دل به گنجینه که جمله در و بهر حال در دمنده محترم
 و در راجت هم گرفتار محترم که عاشق مد اتم لی فرار میاید و مانند در و
 بار میبود و حالت وصل بریه شاد است در حالت و حال است
 نامرادی مقطع در میزند همین قدر و نام از قضیه

در آن رفته رفته پندی ازین نظرات فرات گذاشته و چون در عهد انبیا
 شده بود پیش اجتماعیه بهم رسیده رساله دار گفته نام این مجموعه
 نامه درون نامه شده که عجلت بر در دل این عاقلین برود و نام
 بی نام نامی کتب تطایب که در مصنفات حضرت امیرالمؤمنین
 استقامت بر کاتبه و **وَاللَّهُ أَكْبَرُ بِالْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ الْإِلَهُ الْأَدِيمُ**
إِلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ وَالشَّاهِدِ الْعَلِيِّ این نامه در دوره سمرقند
 اه سرودت در دل هر کس که بخورد و چون الله تعالی بر زبان آورد
 رانانیر خواهد بود که مرا سرش در این نوشته جان بخش محبت و کمال احوال
 برشته دل شعله عقیدت است بهر حال منزل در دیباید رساله
 شرح در دل است نامه در و در این عاصی بر عاصی این نامه و آه از
 صدمه دردی نموده و تخریب میان شوق اندکی تسکین دل غم پروردگار
 فرموده که گاه گاه این نامه و آه است کثیر دل به قرار میشود و نشود
 اوقات که به یزای باره سوزی جان بر آزار بگیرد و نامه آه بخشید
 دمی تسلی دل به گنجینه که جمله در و بهر حال در دمنده محترم
 و در راجت هم گرفتار محترم که عاشق مد اتم لی فرار میاید و مانند در و
 بار میبود و حالت وصل بریه شاد است در حالت و حال است
 نامرادی مقطع در میزند همین قدر و نام از قضیه

در آن رفته رفته پندی ازین نظرات فرات گذاشته و چون در عهد انبیا
 شده بود پیش اجتماعیه بهم رسیده رساله دار گفته نام این مجموعه
 نامه درون نامه شده که عجلت بر در دل این عاقلین برود و نام
 بی نام نامی کتب تطایب که در مصنفات حضرت امیرالمؤمنین
 استقامت بر کاتبه و **وَاللَّهُ أَكْبَرُ بِالْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ الْإِلَهُ الْأَدِيمُ**
إِلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ وَالشَّاهِدِ الْعَلِيِّ این نامه در دوره سمرقند
 اه سرودت در دل هر کس که بخورد و چون الله تعالی بر زبان آورد
 رانانیر خواهد بود که مرا سرش در این نوشته جان بخش محبت و کمال احوال
 برشته دل شعله عقیدت است بهر حال منزل در دیباید رساله
 شرح در دل است نامه در و در این عاصی بر عاصی این نامه و آه از
 صدمه دردی نموده و تخریب میان شوق اندکی تسکین دل غم پروردگار
 فرموده که گاه گاه این نامه و آه است کثیر دل به قرار میشود و نشود
 اوقات که به یزای باره سوزی جان بر آزار بگیرد و نامه آه بخشید
 دمی تسلی دل به گنجینه که جمله در و بهر حال در دمنده محترم
 و در راجت هم گرفتار محترم که عاشق مد اتم لی فرار میاید و مانند در و
 بار میبود و حالت وصل بریه شاد است در حالت و حال است
 نامرادی مقطع در میزند همین قدر و نام از قضیه

Handwritten text at the top of the page, likely a title or introductory passage, written in a cursive script.

Main body of handwritten text, organized into several lines within a rectangular frame. The text appears to be a collection of sayings or a short treatise.

Vertical handwritten text on the right side of the page, possibly a commentary or a separate section of text.

Handwritten text at the bottom of the page, likely a concluding passage or a signature.

در آنکه بسیار کما می آید آنکه دشوار است و اسهل کما فی بعض معانی

ناله صدق و توفیق موجب اعتماد مرد در دست و لذت و تسوئ نسلی

چهارم بقیه الرسیه و اول الرصدق و صحن مسعود خانه سلامت در د

ازین بر نوبت ناله آنچه نیست نمی باید بود و در العزیز و العزیز می باید

ناله شش شمع مصطفوی است و طریق طریق ازین ناله دیگر مثل

حسام است و بیایع او تمام ناله اراده دارم که خصایص طرفه

و نفعه کما را ایجا بر کارم و از کما مستطاب ناله عیب و عام

الکتاب که متنون در آن ناله است استخراج نمود و جمع سازم تا ناله

سهولت و بایند و زود در ناله این ناله است و در اراده السهولت

زندگی و ناله و الا ما در ناله کتابی من شیء

البیه ناله اسی رحمت در حساسی خداست اما بطوریکه

گفت و اگر کشود و در ناله ناله ناله ناله ناله ناله ناله ناله ناله

در آنکه بسیار کما می آید آنکه دشوار است و اسهل کما فی بعض معانی

ناله صدق و توفیق موجب اعتماد مرد در دست و لذت و تسوئ نسلی

چهارم بقیه الرسیه و اول الرصدق و صحن مسعود خانه سلامت در د

ازین بر نوبت ناله آنچه نیست نمی باید بود و در العزیز و العزیز می باید

ناله شش شمع مصطفوی است و طریق طریق ازین ناله دیگر مثل

حسام است و بیایع او تمام ناله اراده دارم که خصایص طرفه

و نفعه کما را ایجا بر کارم و از کما مستطاب ناله عیب و عام

الکتاب که متنون در آن ناله است استخراج نمود و جمع سازم تا ناله

سهولت و بایند و زود در ناله این ناله است و در اراده السهولت

زندگی و ناله و الا ما در ناله کتابی من شیء

البیه ناله اسی رحمت در حساسی خداست اما بطوریکه

گفت و اگر کشود و در ناله ناله ناله ناله ناله ناله ناله ناله

ناله صدق و توفیق موجب اعتماد مرد در دست و لذت و تسوئ نسلی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى الله لخلقه
عليهم السلام

واعتق ان ذلي نازلي ذلي بروايتي وصفا وانا هي وروايتي انا
که مرا با خلق وخالق خودست بعبیت سخن سپید من خواهم نمود و پیروی
امور با مرضیه من که بظاہر این من بوقوع آمده باشد هرگز نخواهم کرد که از شما
سرکام نخوازید است و استعداد هیچ یکی از شما نیستن یکی بنظر من
معموله حضرت فقیه کونین امقدادی خود سنا ما را عذبت بهر الله
را بفرموده است براه است نخواهد رفت و مرا از شما خواهی بود
نه آنست که منزل مرا نمیدانید ساخت است بگذار از این خبر بگذار
خصم میباشند که جلد هم جلد و هر که جلد اوله آن
بِذَلِكَ اللَّهُ سَيَأْتِيكُمْ حَسَنَاتٌ وَاللَّهُ يَخْتَصِرُ الشَّيْءَ
مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ مال در منزل این است که بعد از آن
بیشتر آن گردد **سَمَاعُ** من مخالف است و چون هر چه امر عمل
وقت گواه که خود بخود گویندگان می بیند و مادام که بخواهد
سراینده آنکه فقیر آنها می طلبد و شنیدن سرود و چون
دیگران عبادت میفهمد بکنش آن معالکه آنکار میگویم در آنکه میفهمد
پیش سن عقیده و این است که عقیده بندگان اما چون از این سرور می
گفته ام با چارم خط ایم ما زود و فتوی ایما حقه ایکار ما را آورده ام و در
بر سماع شما و ام تا در پیش شما شنان هم سخن بگویم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى الله لخلقه
عليهم السلام
واعتق ان ذلي نازلي ذلي بروايتي
که مرا با خلق وخالق خودست
امور با مرضیه من که بظاہر این من
سرکام نخوازید است و استعداد هیچ یکی
معموله حضرت فقیه کونین امقدادی
را بفرموده است براه است نخواهد رفت
نه آنست که منزل مرا نمیدانید ساخت
خصم میباشند که جلد هم جلد و هر که
بِذَلِكَ اللَّهُ سَيَأْتِيكُمْ حَسَنَاتٌ وَاللَّهُ يَخْتَصِرُ الشَّيْءَ
مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ
بیشتر آن گردد سَمَاعُ من مخالف است
وقت گواه که خود بخود گویندگان می بیند
سراینده آنکه فقیر آنها می طلبد و شنیدن
دیگران عبادت میفهمد بکنش آن معالکه
پیش سن عقیده و این است که عقیده بندگان
گفته ام با چارم خط ایم ما زود و فتوی ایما
بر سماع شما و ام تا در پیش شما شنان هم سخن

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى الله لخلقه
عليهم السلام

نفسی که در او است
چون من عرض کنم
نفسی که در او است
چون من عرض کنم

واقف از کیفیت نهی می تند و خارج از مصلحتی آمده این به تعلیمت ه
تا سرود در حق من عاصی مفر سرانید و بی اصول عالی باشد لب سخن کشید
ای گرم فسر ما این آن قصه عیب نباید نورد و سر نگریمان خود نام
باید بروند اقا دست بر ای که چشم دست بی علامت سخن جوشد و سخن
ما اساعدا چون کباب شما اکابر بزل منو بود شد غنی شد و غنم تصدق
رسوله محمد صلی الله علیه و آله و سلم ناله درندستان ما
میگویند که خوبی چکن است که چون نیست بنظر آید و خوبی چیست که
مانند چکن نماید پس خوبی در سعادت مندی فسر زندان نیست که چون
برده ان نظر آید و سوای ارادتی محبت و تبعیت خدمت هیچ
نباشد و ما جوهر فرزندیه آمینه قلوب ایشان از انگ الودیه سازد
ما طوره گاه جمال و کمال صوری و معنوی گشته بدولت و رات مشرف
شوند و تک نام و تک انجام گردند و تکلی و لیاقت ما را ان
چون فسر زندان نمایند و غیر از انکا و وسفاد الفت و لفظ حسن
در اینها نبود و در حق طایفه که حاکم باطنی آنها است و در اسرار
مطامیر کالات صورتی و صورتی زوده بشرف عذراقت با فرگردند
۱۳۹ و قائم مقام شوند و بالذات التوفیق ناله حاصل نموده سیه و سلوک
ادول از گرفتاری ماستوی است از او شود و خاطر از حقنوی

نفسی که در او است
چون من عرض کنم
نفسی که در او است
چون من عرض کنم
نفسی که در او است
چون من عرض کنم
نفسی که در او است
چون من عرض کنم
نفسی که در او است
چون من عرض کنم

۱۴

نفسی که در او است
چون من عرض کنم
نفسی که در او است
چون من عرض کنم
نفسی که در او است
چون من عرض کنم
نفسی که در او است
چون من عرض کنم

۱۴

و شهبوه چنانکه در او ادای مورث بر عینه ملاکست و اجتناب
از امور منتهیه بر او نصبت نموده آید و مردن درین نظر یکسان باید
بعد ازین اگر رغبت الهی گذران توکل صرف بلاعلاقه اسباب دیوبند
شود و تر اجتنابی بسوی احدی ازین نوع خود نیفتد این دولتی
ست خدا داد که فوق آن نعمتی تصور نمیتوان کرد و بر و بار و دوی
نصیب کرد و مالک بقول خداوندی بطرف منتهی
بجایین با من درجه عظمی نرسد که ایان در پیش صورت و میرسد
تبار کلن با حقیقت دیگر میسوزند ناله غمخواری که بر گزلیکاری آید
و از دست باز و ن بجز نیکشاید ناله حضرت سلیمان علی بنیای
و علیه السلام که بی زوی شان سلطان حمد جهان حکم بر او دین
و حیوان بود حالا چون عنقا بخرام نشانی باز و در یکس نادش و
و آخر این نام هم نامی خواهد ماند و فرس شهرت نامی خواهد داد و ادله
رضرا نام است و طول آن ضیال عام پس اگر میشود در قدر که زنده
باقیست لی تردد بر و بسوی میسوزد بگذرا آنچه شدنی
ست خود بخود میشود و هر که می آید در دقت و در سر حکم
رانی می نشیند که در د با چون سلیمان میاید بر دخت خویش
ناله عذر تقصیر از کمان باید خواست که لیسان عذر نمی پذیرند

و شهبوه چنانکه در او ادای مورث بر عینه ملاکست و اجتناب
از امور منتهیه بر او نصبت نموده آید و مردن درین نظر یکسان باید
بعد ازین اگر رغبت الهی گذران توکل صرف بلاعلاقه اسباب دیوبند
شود و تر اجتنابی بسوی احدی ازین نوع خود نیفتد این دولتی
ست خدا داد که فوق آن نعمتی تصور نمیتوان کرد و بر و بار و دوی
نصیب کرد و مالک بقول خداوندی بطرف منتهی
بجایین با من درجه عظمی نرسد که ایان در پیش صورت و میرسد
تبار کلن با حقیقت دیگر میسوزند ناله غمخواری که بر گزلیکاری آید
و از دست باز و ن بجز نیکشاید ناله حضرت سلیمان علی بنیای
و علیه السلام که بی زوی شان سلطان حمد جهان حکم بر او دین
و حیوان بود حالا چون عنقا بخرام نشانی باز و در یکس نادش و
و آخر این نام هم نامی خواهد ماند و فرس شهرت نامی خواهد داد و ادله
رضرا نام است و طول آن ضیال عام پس اگر میشود در قدر که زنده
باقیست لی تردد بر و بسوی میسوزد بگذرا آنچه شدنی
ست خود بخود میشود و هر که می آید در دقت و در سر حکم
رانی می نشیند که در د با چون سلیمان میاید بر دخت خویش
ناله عذر تقصیر از کمان باید خواست که لیسان عذر نمی پذیرند

و شهبوه چنانکه در او ادای مورث بر عینه ملاکست و اجتناب
از امور منتهیه بر او نصبت نموده آید و مردن درین نظر یکسان باید
بعد ازین اگر رغبت الهی گذران توکل صرف بلاعلاقه اسباب دیوبند
شود و تر اجتنابی بسوی احدی ازین نوع خود نیفتد این دولتی
ست خدا داد که فوق آن نعمتی تصور نمیتوان کرد و بر و بار و دوی
نصیب کرد و مالک بقول خداوندی بطرف منتهی
بجایین با من درجه عظمی نرسد که ایان در پیش صورت و میرسد
تبار کلن با حقیقت دیگر میسوزند ناله غمخواری که بر گزلیکاری آید
و از دست باز و ن بجز نیکشاید ناله حضرت سلیمان علی بنیای
و علیه السلام که بی زوی شان سلطان حمد جهان حکم بر او دین
و حیوان بود حالا چون عنقا بخرام نشانی باز و در یکس نادش و
و آخر این نام هم نامی خواهد ماند و فرس شهرت نامی خواهد داد و ادله
رضرا نام است و طول آن ضیال عام پس اگر میشود در قدر که زنده
باقیست لی تردد بر و بسوی میسوزد بگذرا آنچه شدنی
ست خود بخود میشود و هر که می آید در دقت و در سر حکم
رانی می نشیند که در د با چون سلیمان میاید بر دخت خویش
ناله عذر تقصیر از کمان باید خواست که لیسان عذر نمی پذیرند

در رفع لال از صافی دلان بدست کلام خدا صفا میزند ریاضی
 پیغام کرم به بند خویشان نبری: در مسیح سخن مکتوبه جو بان نبری
 اظهاری صفای عمر خندان بجاست با آینه پیش زنت رویان نبری
 ناله کز مردم کردن ماشی از نامردی است دور دندی از مرض
 مدنی کتبت بیدر دست ناله عالم دنیا که عبارت از عرصه
 حیات چند روز است امراد تحصیل خیرت عالم عقب که مدت
 دائمی ذات تست صرف ساز تا نام تبدیل روحا بدو با جزوه بران
 در در داروست و آن عالم دو آدمی آید و الله الموتق ناله
 ز بسین و فردن اعتباری ندارد و تمت بلند آن را هیچ در طریقی
 ناله در داد که سر اباد در دستم و از منی باب در اول مستم
 از ارم اگر چه در دیار است اما در نام نیر میر در دیار است ریاضی
 چون می آمدن بر از فغان در دم: منی عالم و سر برمان در دم
 بیدر دجال خویش بگذار مرا: از من در دست و من از در دم
 ناله نوازی که مردم پیش آید و در سر اری که هر خطه بردل است
 بر چند بان آن خنک که باید و میان آن خنک که شاید از من سید
 می آید لیکن حتی الوسع لغر و کمر مطالب کسوفه نیامم دباب
 در بیت میکشایم بیشتر رضای الهی است بر که خواهد از آن نفع

ناله نوازی که مردم پیش آید و در سر اری که هر خطه بردل است
 بر چند بان آن خنک که باید و میان آن خنک که شاید از من سید
 می آید لیکن حتی الوسع لغر و کمر مطالب کسوفه نیامم دباب
 در بیت میکشایم بیشتر رضای الهی است بر که خواهد از آن نفع

در رفع لال از صافی دلان بدست کلام خدا صفا میزند ریاضی
 پیغام کرم به بند خویشان نبری: در مسیح سخن مکتوبه جو بان نبری
 اظهاری صفای عمر خندان بجاست با آینه پیش زنت رویان نبری
 ناله کز مردم کردن ماشی از نامردی است دور دندی از مرض
 مدنی کتبت بیدر دست ناله عالم دنیا که عبارت از عرصه
 حیات چند روز است امراد تحصیل خیرت عالم عقب که مدت
 دائمی ذات تست صرف ساز تا نام تبدیل روحا بدو با جزوه بران
 در در داروست و آن عالم دو آدمی آید و الله الموتق ناله
 ز بسین و فردن اعتباری ندارد و تمت بلند آن را هیچ در طریقی
 ناله در داد که سر اباد در دستم و از منی باب در اول مستم
 از ارم اگر چه در دیار است اما در نام نیر میر در دیار است ریاضی
 چون می آمدن بر از فغان در دم: منی عالم و سر برمان در دم
 بیدر دجال خویش بگذار مرا: از من در دست و من از در دم
 ناله نوازی که مردم پیش آید و در سر اری که هر خطه بردل است
 بر چند بان آن خنک که باید و میان آن خنک که شاید از من سید
 می آید لیکن حتی الوسع لغر و کمر مطالب کسوفه نیامم دباب
 در بیت میکشایم بیشتر رضای الهی است بر که خواهد از آن نفع

سویزین دبا بود از سر و پیکرین رباعی در حال قیامت
و نه اند فرست و در شمع اقیان عالم شنید جلوه گرفت بیست
از برای خواندافت و آخره شمر دون که گرفت به دون سزا
نالک سخن شمع آیین است و کت رونق نرم حق پرستی پیش
اولا بسدر آن شمع باره نماند صحت مردم مگو کار این دلی
فرزاد جامع این سرور و از بسبب کجاست که عبادت سوزت بیست
کار و دوالالباب و لافان عدل و میل مالک به در پیش که در اول
موسه دروشن راحت رسالی بدنها باشد و شرب غیر
ساید که حسنه سخن و پای بود و لایم بود و سکه مسکلی زهد کوشی
در دماغش کند و در عبادت مومنی بطریق سزا بود از ابوان
فشک مغز دیگر میباشند دعا و ان نزد گیر بیوند ساق جان
یار آمد و طالب دیدار و عباد در پیش ساسی جنب گرفت سارا
در شکاری موقوف بر نفس رور و گار رباعی
در ملت عشق خوب و زشت است که در کعبه کعبه
و گفتنت و گزشت و گزشت و گزشت و گزشت و گزشت
با پایا بهشت و گزشت و گزشت و گزشت و گزشت و گزشت

عالم شمع آیین است و کت رونق نرم حق پرستی پیش
اولا بسدر آن شمع باره نماند صحت مردم مگو کار این دلی
فرزاد جامع این سرور و از بسبب کجاست که عبادت سوزت بیست
کار و دوالالباب و لافان عدل و میل مالک به در پیش که در اول
موسه دروشن راحت رسالی بدنها باشد و شرب غیر
ساید که حسنه سخن و پای بود و لایم بود و سکه مسکلی زهد کوشی
در دماغش کند و در عبادت مومنی بطریق سزا بود از ابوان
فشک مغز دیگر میباشند دعا و ان نزد گیر بیوند ساق جان
یار آمد و طالب دیدار و عباد در پیش ساسی جنب گرفت سارا
در شکاری موقوف بر نفس رور و گار رباعی
در ملت عشق خوب و زشت است که در کعبه کعبه
و گفتنت و گزشت و گزشت و گزشت و گزشت و گزشت
با پایا بهشت و گزشت و گزشت و گزشت و گزشت و گزشت

در خ طرز هم رسیده که دل را از
در خ طرز هم رسیده که دل را از
در خ طرز هم رسیده که دل را از
در خ طرز هم رسیده که دل را از

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

ما تولى السيرة بريد ویا نبی الا فی حق شیخ کرورد که بافته نماید
با هم عمده برای مفهوم یافته نشانی در سابق دارم و به هر توی
معنی یافته ولی در ذاتی منی که نورانی پیشانسم که گیتیم و
بگونه ولی خواهم مرد و چسان و چرا ما مال زینم و عرفان و
معرفت نبی نوع خود را تحت این تربت کبرانی و پیش می بینم
که نرود او نام برای خود یافته اند و اطمینان بطنانیت
اسرار و عینه خویش را در این حضرت غیبی خودی با هم
بخالات حسابان و گمان خویش یافته اند از غوث تهرانی
کلمه قد می هدیه عارفیه کل در الله است بد که در
جوش بختین حالت سر زده دارم خوب سبحانی شاه نقشبند
سیر قوره مرجه دیده شده در وقت به شده همه غیرت لکله
لا اله الا الله که در غالب که در تمام المشاف بهین حقیقت
لب آشنا گشته به حال تا تمام قیامت همان نور آفتاب
لی مع الله و الله برورت که او بر تو افکنست و
سفر محرمه بهانه از این برای این که لا اله الا الله
لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
محمود موی و کلامه و آیات ناله انبوس

از بیانست و اینست
اشنان که در این
تقوی و الا انظروا
از نیب تا خورشید و غیب
عبده که تفکالی سرفست
رسولت و کلام اشنان
بچه در این
مورسی و بیان بهین
سنت و خاطر لغوی تا طریق
لا اله الا الله
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد وآله
الطيبين الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد وآله
الطيبين الطاهرين

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

کتاب طب ابن سینا

صفت آنکه در نشست آخر خفت افاست برست بنیاد علم
زندگی برخواست و مال همه بافتن را با عی و دم بسته که نرم
آر است است به هر لحظه همان در دفن خوانسته است به جلوه که
نشست نفس مثل شکر به جگر مکرده و بار بر خاسته است
مال گری نرم محبت دل بنیاب منت دگر مرد را از اسنگ
آب مزاج اهل این شرب گرم و نرمی باید و آفتاب چنین
زنده دلان از بنیابی می آید را با غی غشتم می شود در
بنیاب نموده است که از موج نویسن کرد آب نموده طبع
آید روش می گرم و نرم است چون شمع ز بسکه اشکم آب نمود
مال به عصیان شخص موجود را بخاطر نمی آید و هم
اعتماد بر گشتگان دارند لیکن اولاً البصار در هر
وقت باس قدر مردان دارند و کسان غیر البصار در
معتد بسیارند و پیش به بصیران باعث ابتدال همین نقصان
موجود بودن فی الحال است بدان شد نزد ایشان چون
هم محبت کمال او است و با باقی طرفه امر غیر ناراحتی
باید از آن زمان که باشد بوده قدر تو بلند منزلت اعلی بود
ز دل اظهار تبدل ساخته است طارین بصره می چرخد بود

ساخت و ما وی را
احوال با بر داشت بود
والا اکنون
نمانده و سنگا مری
سینه سینه و الله العالی
اشکال ایشان
از دوری می بود
در نظر سینه
دلیل و قیاس
در نزد و در آن
تواند در صفاتی
در آن

کتاب طب ابن سینا

مناجیه در وقت خواب و بیداری و در وقت نماز و غیره

مناجیه در وقت خواب و بیداری و در وقت نماز و غیره
شما هم یا مقرب الکل برود و گام اگر کنم بدینها نمیدانم و اگر کنم
مسدود است یا بخافون بومه لایم خالفان جز اقاله و کوا
الهیتنا الشا عجبون بخواهند و موافقان با موافق کریمه و ما
صاحبکم بجهنم میدانند و الله عالم بذات الصدور
رباعی ایدرود ای فلک منافق با یک بدو بجز نیک
بزد در جام هزار کاسه عورشید بر برگردون بهشت
ازیب صبح خون آفتاب ناله محال نفس تقویت معطر رو
میسزاید و از متابعت نفس ضعف در قوه روحیه میدامی
و کامیابی برود و کجا حال است و نفس شکنی برای آدمی لئال
و ذلک تقدیر الغیر الحکیم رباعی ایدرود درین نرم
انجام به مشکل که دو کس شوند سرانجام به مقصود و ذل
جهنت کجا حاصل میشود انشود چو برگردد جام ناله
عسر و دنیا هم در دم اما بیچاره هر کس راحت بستانم و
اگر صدیک خاکساختند چون در دم بکنانند هر چه جسم
انسان از سن بر درانم و با آنه شل سایه دام فروزی
در روز احوال روزگار نیم در خاطر آدمی با بستانم

بجای آنکه در وقت نماز و غیره
بجای آنکه در وقت نماز و غیره
بجای آنکه در وقت نماز و غیره

در وقت نماز و غیره
در وقت نماز و غیره
در وقت نماز و غیره

در وقت نماز و غیره
در وقت نماز و غیره
در وقت نماز و غیره

در هر یک از اینها که در این کتاب مذکور است
 و در هر یک از اینها که در این کتاب مذکور است
 و در هر یک از اینها که در این کتاب مذکور است

و هر یک از اینها که در این کتاب مذکور است
 در ایشان به درگوشه و میدان مریخ جادویشم مثال اول
 راه معرفت و سلوک کجاست دارد و طرف کار و بار و نامهای
 پیش می آرد و بسالکت بدینها که نمی باز و عارف اجباجها
 که نمی ساز و نام او را هر کدام سعادت مندی را که رسیدن به
 منتهی و مقصدست حقیقته کار میماند و باسباب باع رسول علیه
 السلام بروشن میکشاند و انقض الخواص الزان میان مکه کی
 حالس مگر داند و بغزلی که فوق آن مقصودست می رساند
 باع گز او شتر و گاه مگر دیدیم پدای در و جها جهانه
 صد شتر که رفته رفته ازین گردنهای بودسته بر او
 گردیدیم ناله بنذار خودی باریست این را از سر فرود
 آرد و خود سری روشش آفت باریست قدم درین راه
 مگر از که ما این طریق را هم دیده ایم و دیده و دانسته
 دور الزین کشیده ایم نه انقض است و دنیا که نیاید
 فس اتم عطا فرماید بر ما باقی ما و ما که دادیم خود را
 کبشودیم به یک لحظه دوست خوب تن ما سودیم بهنگاه
 خود کردیم باریست عظیم به یکجند درین معرکه ما هم بودیم

از انقضای دست زان
 از انقضای دست زان
 از انقضای دست زان
 از انقضای دست زان
 از انقضای دست زان
 از انقضای دست زان
 از انقضای دست زان
 از انقضای دست زان
 از انقضای دست زان
 از انقضای دست زان

در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است

نهانی از انرا در دهن خود از قرش اسکان تا عرض
 مال اومی در دهن خود از قرش اسکان تا عرض
 بنام او اما از بنده خانه عبیده خود برودن نمی نهد و انسان
 بزعم خویش بر چند مقدار این مطلق سازد لیکن از دام تقدیر
 خویش نمی جود رطامی بر چند که اندیشیه ز حد پیش گنم
 صد گونه تقدیر بدل ریش گنم لیکن همگی چو طایر قندین
 پرواز دارند شایان خویش گنم مال عشق مطلق بر عجب ای
 است که متعلق شخص معین از معاشیه تو مجازیه نباشد و امکان
 مزاجی نیز از معینی است از حد نفسیه فقط در طیف بعض
 مودع بود منعدی شدن الی غیر و متوجه گشتن تماشای
 سرخ ضرورتیست مرف کیفیت عشق در دل آمدن برای
 بر نشان خاطر کی گفایت است و نرو ارباب عقل معبر به
 شدت رباعی این عشق را سخت جمل ساخته است
 در بزم شعور مفضل ساخته است در بزم عقل
 دل با شکم چون بزم با هم ساخته است مال آن
 را هنگام باز پرسسی در بزم او آید و مراد می خود
 دشمن خویش است خدا صمد نماید عمل و اقوال بر
 کس و بلال کردن دوست و سوال و جواب بر شخص متعلق

سالی با او روشن
 نمرین باک نفس است
 و طعن بر او از صبا
 کلام خوشی
 مطلع از این
 جمال
 بیست و پنج
 نفس
 جان
 در آن

در بزم شعور مفضل ساخته است در بزم عقل
 دل با شکم چون بزم با هم ساخته است مال آن
 را هنگام باز پرسسی در بزم او آید و مراد می خود
 دشمن خویش است خدا صمد نماید عمل و اقوال بر
 کس و بلال کردن دوست و سوال و جواب بر شخص متعلق

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

منطقی کما درین اولی راجع الی نفسی خوانند بر سبب دفع و
ضرر و بگری بدگری نخواهد رسید عضو عضو و سخن بد خواه است
و بر قول و فعل نواب زیر گاه هست بن بر درنگ و همیده
قدم گذار با حضرت الهامان مرحوم خدا بر نور هم فرمایند
و باب حرکت بد و عدل نماید و فضل پیش آید و هو
الغفور الرحیم رباعی نیک بد تو خود مر من نه هست
هر عضو زبان رنگ سوختنی است که شکر و شکر و شکر و خواه
درازه روزی که این است که روشن است **مال دریم**
وجودیه لجا تا تقدس خویش مقام جمع خدا است و عالم نریه
و شب در آن موطن لجا آباد صورت موجودات خارجیه که در ظاهر
وجود منظور نظر اند کیفیت دیگر دارند و عسلیه که در باطن خود
طوره گرد عالم دیگر در مرتبه رنگ و بزرگ است و حرف
غیر نه از میان حک رباعی در مرتبه قدس محبت رنگ است
نریه تشبیه در آن هم رنگ در سخن همین رنگ دیگر در هر
در آینه رنگ آن بد بزرگ است **مال الجود** که با آن پامان
نفس را این سخن نری سر و با حال خوبی طمی کرد و
حوانات خصلات حیوانه را از رنج و راحت در گوشه خاطر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
منطقی کما درین اولی راجع الی نفسی خوانند بر سبب دفع و
ضرر و بگری بدگری نخواهد رسید عضو عضو و سخن بد خواه است
و بر قول و فعل نواب زیر گاه هست بن بر درنگ و همیده
قدم گذار با حضرت الهامان مرحوم خدا بر نور هم فرمایند
و باب حرکت بد و عدل نماید و فضل پیش آید و هو
الغفور الرحیم رباعی نیک بد تو خود مر من نه هست
هر عضو زبان رنگ سوختنی است که شکر و شکر و شکر و خواه
درازه روزی که این است که روشن است **مال دریم**
وجودیه لجا تا تقدس خویش مقام جمع خدا است و عالم نریه
و شب در آن موطن لجا آباد صورت موجودات خارجیه که در ظاهر
وجود منظور نظر اند کیفیت دیگر دارند و عسلیه که در باطن خود
طوره گرد عالم دیگر در مرتبه رنگ و بزرگ است و حرف
غیر نه از میان حک رباعی در مرتبه قدس محبت رنگ است
نریه تشبیه در آن هم رنگ در سخن همین رنگ دیگر در هر
در آینه رنگ آن بد بزرگ است **مال الجود** که با آن پامان
نفس را این سخن نری سر و با حال خوبی طمی کرد و
حوانات خصلات حیوانه را از رنج و راحت در گوشه خاطر

۱۴

۱۵

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

با تو در این است که همیشه در دل شکسته باشد ایدر رود یک
انزله دارد هر مایه داشت ناله جاپوسی و زمانه سازی
کار مروریان است و راستی و درستی شعار مردان کزرت تو واضح
از همان این اتفاق می آید و بحسب شخص شناسا و ماشنا
تباک ساخته و اسلاط زیاد و طبعشهای همان و غایبان
را می شناسد محمد با این خالص نظر بخدا و رسول دارند و هر کس
توجه به قیمت نمک دل می آید سلوک حاصل می آید و
اللہ بصیرنا العیان رباعی نبهان نکسی نم بر ملاک
باید ساخت به ایشان سازند خود چرا باید ساخت
نی ساخته باش هر چه با شی ایدر و در ساختن است
با خدا باید ساخت ناله سبحان الله اگر چه بر ممکن در
بساط خود از وجود عدم هیچ ندارم اما مدام در کشم
چانه گرفتن حفظ آداب مراتب و خود به مناسم
بازنگ اعتبارات عدمیه از آئینه دل زدایم هر چند
واجبستم لیکن همه حواجر خانه احکام و احصیه از او ام
و نوای حی حواله بشخص عیب من شده و اگر متمتع هم اما تصور
بعد مفهومات تمسحات هم سپردن و نسیانی من گشته

بسیار از این است که همیشه در دل شکسته باشد ایدر رود یک
انزله دارد هر مایه داشت ناله جاپوسی و زمانه سازی
کار مروریان است و راستی و درستی شعار مردان کزرت تو واضح
از همان این اتفاق می آید و بحسب شخص شناسا و ماشنا
تباک ساخته و اسلاط زیاد و طبعشهای همان و غایبان
را می شناسد محمد با این خالص نظر بخدا و رسول دارند و هر کس
توجه به قیمت نمک دل می آید سلوک حاصل می آید و
اللہ بصیرنا العیان رباعی نبهان نکسی نم بر ملاک
باید ساخت به ایشان سازند خود چرا باید ساخت
نی ساخته باش هر چه با شی ایدر و در ساختن است
با خدا باید ساخت ناله سبحان الله اگر چه بر ممکن در
بساط خود از وجود عدم هیچ ندارم اما مدام در کشم
چانه گرفتن حفظ آداب مراتب و خود به مناسم
بازنگ اعتبارات عدمیه از آئینه دل زدایم هر چند
واجبستم لیکن همه حواجر خانه احکام و احصیه از او ام
و نوای حی حواله بشخص عیب من شده و اگر متمتع هم اما تصور
بعد مفهومات تمسحات هم سپردن و نسیانی من گشته

تقصیر من است که همیشه در دل شکسته باشد ایدر رود یک
انزله دارد هر مایه داشت ناله جاپوسی و زمانه سازی
کار مروریان است و راستی و درستی شعار مردان کزرت تو واضح
از همان این اتفاق می آید و بحسب شخص شناسا و ماشنا
تباک ساخته و اسلاط زیاد و طبعشهای همان و غایبان
را می شناسد محمد با این خالص نظر بخدا و رسول دارند و هر کس
توجه به قیمت نمک دل می آید سلوک حاصل می آید و
اللہ بصیرنا العیان رباعی نبهان نکسی نم بر ملاک
باید ساخت به ایشان سازند خود چرا باید ساخت
نی ساخته باش هر چه با شی ایدر و در ساختن است
با خدا باید ساخت ناله سبحان الله اگر چه بر ممکن در
بساط خود از وجود عدم هیچ ندارم اما مدام در کشم
چانه گرفتن حفظ آداب مراتب و خود به مناسم
بازنگ اعتبارات عدمیه از آئینه دل زدایم هر چند
واجبستم لیکن همه حواجر خانه احکام و احصیه از او ام
و نوای حی حواله بشخص عیب من شده و اگر متمتع هم اما تصور
بعد مفهومات تمسحات هم سپردن و نسیانی من گشته

بسیار از این است که همیشه در دل شکسته باشد ایدر رود یک
انزله دارد هر مایه داشت ناله جاپوسی و زمانه سازی
کار مروریان است و راستی و درستی شعار مردان کزرت تو واضح
از همان این اتفاق می آید و بحسب شخص شناسا و ماشنا
تباک ساخته و اسلاط زیاد و طبعشهای همان و غایبان
را می شناسد محمد با این خالص نظر بخدا و رسول دارند و هر کس
توجه به قیمت نمک دل می آید سلوک حاصل می آید و
اللہ بصیرنا العیان رباعی نبهان نکسی نم بر ملاک
باید ساخت به ایشان سازند خود چرا باید ساخت
نی ساخته باش هر چه با شی ایدر و در ساختن است
با خدا باید ساخت ناله سبحان الله اگر چه بر ممکن در
بساط خود از وجود عدم هیچ ندارم اما مدام در کشم
چانه گرفتن حفظ آداب مراتب و خود به مناسم
بازنگ اعتبارات عدمیه از آئینه دل زدایم هر چند
واجبستم لیکن همه حواجر خانه احکام و احصیه از او ام
و نوای حی حواله بشخص عیب من شده و اگر متمتع هم اما تصور
بعد مفهومات تمسحات هم سپردن و نسیانی من گشته

و اما در این باره که در این کتاب مذکور است که هر که در این راه برسد...

رباعی در خاک بر سر مودت عشوه گران با چون کج
نموده دامن بحر جاد درین پذیرد ره این دشت ته دامن
دیدیم که دار و آفت نی چنان ناله خلوت در کجمن از کیفیات
طریق لغت بندیه است و سفر در وطن بر از حالات دارد
بل این سلسله علیا این بر گزاران در عین انجمن کثرت همان در
خلوتخانه وحدت با ریاب اند و هر جنت که از خانه انزوای
بیرون می رسند اما بر زبان بسرفشاند آمدی شما بنده کج
عالم انجمن و چنین در سفرین رو دشمن است و قانون تن
این برگردگان باعث رونق این انجمن یهدی الله نوره
من قیام رباعی مادام که ایدر دورین انجمن
برسد که محوین بقانون تنم در راه افتاد می زبان
شیم چون شمع ز بس گرم سفر در وطن ناله در گوش
که زنده دل مرده نفس می باشد رسوم دنیا داری از و
سراجام نمیشود و فقیر که اراده شرط و ارسته مزاج
می بود تا بار چنین ایستد میگردد اگر افسر با و دوستان
و یاران موافق اند البته چنین ناک فی بسیار معانی می بیند نمود
و اطرین صاحب خواهد بود و اگر غیب انسان در کشتن استند ترک

و اما در این باره که در این کتاب مذکور است که هر که در این راه برسد...

و اما در این باره که در این کتاب مذکور است که هر که در این راه برسد...

تسبیح و ذکر و غیره که در این کتاب مذکور است

قال زیاد که بسجده **و قال** میگویند تا خدا کم فرستی زندگانی ماست **والا** آسمان در زمین و دیگر با آنها خدا دانند تا ای خدا ماند که رحمت قیامت بکنیم آمد نیست اما کسی را وقت من علوم هست **و علیهما عند الله** پس بالفعل تر و بازه این بیان وجود دل ایام **و در حدیث** میگوید که از جهان متعلق بسلامت زهر مزی و گریه کسی شجر و صحر و وجود دیگر که کارید و قدر اینهم بیدر والی حضرت الشان می انسان است که بر وی روی زمین است **فتبارک الله** **الحق** القین رباعی پر مرده مکل جهان که مردن انسوده دل نلق ز انسردن ما با ما امت اعتقاد عالم بودیم و دنیا گردیده بسج از مردن **بانال** هر چند عالم نشت موهومه شور امتیازات اعتباریه بر انگرد دوازدهمین عیریه معلومه فتنه و شمر غوغای ما در من خیزد لکن مشاهد مرتبه با اعتبار را باید که از نظر نمودن مقاطع این همه اضافات نباید در مسمان خلوقکانه نمایان و نمایانیه است سکونت نسراید و تصویر لیلی حسیده به تعبیرات که نه فرقته فمشود و نام مستغرق در حضور و شمسود معنی فی کتب ذات المیه

اینست که در حدیث مذکور است که هر کس در هر روز بیست و یک مرتبه تسبیح را بخواند خداوند او را در جنت خود مقرب گرداند

بی انچه که در حدیث مذکور است که هر کس در هر روز بیست و یک مرتبه تسبیح را بخواند خداوند او را در جنت خود مقرب گرداند

با شد رباعی که سق بر آسمان بر سر دوزخها باش تو
 از مکس کطرف دلف باش در صورتی میستی
 عالم مکر و به برستی بصورت حق شد باش مال خسر
 نفس ناظر انسانیه موجب تو سل الی الله صحت و سرمایه
 قرب آن درگاه و **اللسان** مظهر تجلیات اسمائه
 آن ذات مجروده بهین بحر و نفسی بود گردیده و منفرد در
 با ت فریت و معاصب نعام فردیه از راه همین برهان
عروس گشته حسی که بهیچ احدی از ملائکه هم درین
 فی اشد همراه نفرت انسان نرسیده همان چشم
 حسی او بسته که بسبب تعلق و تصرف نفس دیدن این
 سایه در پایش افتاده و مسایه او چو ارحمت الهیه
 شده که برکات روح در بد هم سرایت میکند و در
 برکات سیه تا بدامن ادراک نفس برسد رباعی
 از بس که تخر و ست سرمایه ماه در زنگ تفردت سیل چشمه
 جز با چو ارمانا باشد شخصی **92** بهیچ یار بود بهیچ یار مال
 ای حواجه میرود و ای دلگیر دل سر در غفلت
 ریشی کاشانه دل از نور ایمان ست بر سر زمان

در سنگاهان در حالت عین
 از مکر و به برستی بصورت حق شد باش مال خسر
 نفس ناظر انسانیه موجب تو سل الی الله صحت و سرمایه
 قرب آن درگاه و **اللسان** مظهر تجلیات اسمائه
 آن ذات مجروده بهین بحر و نفسی بود گردیده و منفرد در
 با ت فریت و معاصب نعام فردیه از راه همین برهان
عروس گشته حسی که بهیچ احدی از ملائکه هم درین
 فی اشد همراه نفرت انسان نرسیده همان چشم
 حسی او بسته که بسبب تعلق و تصرف نفس دیدن این
 سایه در پایش افتاده و مسایه او چو ارحمت الهیه
 شده که برکات روح در بد هم سرایت میکند و در
 برکات سیه تا بدامن ادراک نفس برسد رباعی
 از بس که تخر و ست سرمایه ماه در زنگ تفردت سیل چشمه
 جز با چو ارمانا باشد شخصی **92** بهیچ یار بود بهیچ یار مال
 ای حواجه میرود و ای دلگیر دل سر در غفلت
 ریشی کاشانه دل از نور ایمان ست بر سر زمان

در سنگاهان در حالت عین
 از مکر و به برستی بصورت حق شد باش مال خسر
 نفس ناظر انسانیه موجب تو سل الی الله صحت و سرمایه
 قرب آن درگاه و **اللسان** مظهر تجلیات اسمائه
 آن ذات مجروده بهین بحر و نفسی بود گردیده و منفرد در
 با ت فریت و معاصب نعام فردیه از راه همین برهان
عروس گشته حسی که بهیچ احدی از ملائکه هم درین
 فی اشد همراه نفرت انسان نرسیده همان چشم
 حسی او بسته که بسبب تعلق و تصرف نفس دیدن این
 سایه در پایش افتاده و مسایه او چو ارحمت الهیه
 شده که برکات روح در بد هم سرایت میکند و در
 برکات سیه تا بدامن ادراک نفس برسد رباعی
 از بس که تخر و ست سرمایه ماه در زنگ تفردت سیل چشمه
 جز با چو ارمانا باشد شخصی **92** بهیچ یار بود بهیچ یار مال
 ای حواجه میرود و ای دلگیر دل سر در غفلت
 ریشی کاشانه دل از نور ایمان ست بر سر زمان

بازمان محبت اللطیف و در نورانی ایمان
افزایان و همانه دل را از شراب ظهور دوست حضرت رسول
اللہ و آل و اصحاب او لبریزند و در دلهای بندگان
جای خود پیدا کن و بخاطرهای این صفا قبولیت بهرسان
تو یک بنده عساکر گوشه گسین خانیشینی جای تو باید
که با گوشه خاطر با خانه دل بود تا باشد که خدا افضل کند
دیرکت دل مومنان و محمدیان و بندگان خود تراخت
و الله اعلم و العباد رباعی ایدر دتوی حرام
کاشانه دل پر روشن بود از چشم تو همانه دل به
توخانه نشین گوشه گیری جایب پیا گوشه ناطرست با
خانه دل مال اسرار حقیقه را احیا باید مایمی
و اطهار آنرا چنانچه شاید جز کل انسانه جسمانی
نه حکایات درین موطن پیش از اشارتی نمودند
درین مسکن غیر از دلالاتی نباشد گوشه سنجین
درین انجمن شبهه نیست و زبان خوشن بیان درین
جمن گوید رباعی ایدر دنگلشن معانی مخروشن
حرفی باشد راه تو و بیغم و خوشش تا گل کند گفت

دعا
بازمان محبت اللطیف و در نورانی ایمان
افزایان و همانه دل را از شراب ظهور دوست حضرت رسول
اللہ و آل و اصحاب او لبریزند و در دلهای بندگان
جای خود پیدا کن و بخاطرهای این صفا قبولیت بهرسان
تو یک بنده عساکر گوشه گسین خانیشینی جای تو باید
که با گوشه خاطر با خانه دل بود تا باشد که خدا افضل کند
دیرکت دل مومنان و محمدیان و بندگان خود تراخت
و الله اعلم و العباد رباعی ایدر دتوی حرام
کاشانه دل پر روشن بود از چشم تو همانه دل به
توخانه نشین گوشه گیری جایب پیا گوشه ناطرست با
خانه دل مال اسرار حقیقه را احیا باید مایمی
و اطهار آنرا چنانچه شاید جز کل انسانه جسمانی
نه حکایات درین موطن پیش از اشارتی نمودند
درین مسکن غیر از دلالاتی نباشد گوشه سنجین
درین انجمن شبهه نیست و زبان خوشن بیان درین
جمن گوید رباعی ایدر دنگلشن معانی مخروشن
حرفی باشد راه تو و بیغم و خوشش تا گل کند گفت

بازمان محبت اللطیف و در نورانی ایمان
افزایان و همانه دل را از شراب ظهور دوست حضرت رسول
اللہ و آل و اصحاب او لبریزند و در دلهای بندگان
جای خود پیدا کن و بخاطرهای این صفا قبولیت بهرسان
تو یک بنده عساکر گوشه گسین خانیشینی جای تو باید
که با گوشه خاطر با خانه دل بود تا باشد که خدا افضل کند
دیرکت دل مومنان و محمدیان و بندگان خود تراخت
و الله اعلم و العباد رباعی ایدر دتوی حرام
کاشانه دل پر روشن بود از چشم تو همانه دل به
توخانه نشین گوشه گیری جایب پیا گوشه ناطرست با
خانه دل مال اسرار حقیقه را احیا باید مایمی
و اطهار آنرا چنانچه شاید جز کل انسانه جسمانی
نه حکایات درین موطن پیش از اشارتی نمودند
درین مسکن غیر از دلالاتی نباشد گوشه سنجین
درین انجمن شبهه نیست و زبان خوشن بیان درین
جمن گوید رباعی ایدر دنگلشن معانی مخروشن
حرفی باشد راه تو و بیغم و خوشش تا گل کند گفت

نیست که ساید اطلاق نقایب
 و صفات را از خود
 و صفات را از خود
 و صفات را از خود

و شنود سرار به دیدیم که غیب کشف نشود ز کمال کوشش
 تا که عالم غیب که گویا در آن بی نشان شاید حقیقت است
 با از برای بهفته در خود دارد و همسز زمان پس روی
 از این موافق **و ما نشره الا بقدر معلوم** از ازل تا ابستعد
 ششمن شده می باشد بر وقت ظهور بنماید و سامعان با خبر
 بقدر استعداد خود پیش از در یافتن دیگران در میان
 تمام کس در دعوت انکشاف قلبی می شنوند و هر خطه ها
 که قدیم امر کن و بوی بهر حقیقت ممکنه که شود و چون
 باشد قریب گفته شدن میگرد و در وقت گفته شده و از
 ابتدا اما انتساب علی الدوام همین معاطه بر یک از نفس است
 بر آن که در باطن وجود که معبر غیب و در آن است حقیقت
 در ام بسم انبساط وجود بر لب خود که مس است از
 مرتبه طاهر وجود است دارد پس معلوم شد که این
 مرتبه مجامع بر آن موجود شنیدن و کل کرد پس
 ظهورات مفصلا خویش بود و بارگشتی و فسلناه
تفصیلا در اروم در پیش این کار ساز عظیم نشان
 و این جلوه بردار کل توهم قوی نشان نوی که غایب و

ذات بردار و اعادت الت
 انکشافان وجه الت
 را از علیه عشق با ابداع وجود
 و بعد ماسوی از بطر مشهور
 ایشان دو جا بین کشف
 می سازد و در هر دو
 فایده کمالی که در
 در وجه الله
 می نواز و در وقت انکشاف
 بدان می نواز و در وقت انکشاف
 در وقت انکشاف
 در وقت انکشاف
 در وقت انکشاف

و این جلوه بردار کل توهم قوی نشان نوی که غایب و
 و این جلوه بردار کل توهم قوی نشان نوی که غایب و
 و این جلوه بردار کل توهم قوی نشان نوی که غایب و

اینکه در این کتاب آمده است که این اسم را در هر روز بخواند که از هر بیماری که مبتلا شود شفا یابد و در هر روز صد بار بخواند که از هر بیماری که مبتلا شود شفا یابد و در هر روز صد بار بخواند که از هر بیماری که مبتلا شود شفا یابد

و حاضری و نوی که باطن و ظاهری و نوی که اول و آخری
وَمِنْكَ الْمُبْدِئُ وَالْمَبْدِيُّ رَبِّاعِي رَاقِلُ
توسعه می بخوابد و داری سعی که گفته می شود که مردم در این
بسم دارد و این بسم شگفتی می خاند **ماله سبحان**
مرتبه اسم الما اول با و قالی بلا سید مرتبه ششم موجود است
است در زبانه اسم الاخر او سبحانه بنشاید نمیکند کاتب **طبیعی**
اصناف اعتباریه بهار اسم الظاهر حق جلوه گرفته است و
در خاطر غیب نامی تعینات امتیازیه بوی اسم الباطن
انکه سستی غرضت که از جا طرف جهان کیسوره است
و دورا به مبدأ و معاد بر یک احاطه وحده الیه گواه
تخمیت و گشت بر سوی به آن کبریه منح **دینه**
المبْدِئُ وَالْمَبْدِيُّ رَبِّاعِي این پنج بر آب و
دخول و تخم و شوره واقف نه از راز دل تخم و شوره
آگاه شوی بر سر مبدأ و معاد و اگر بسم کنی تو حاصل
نشد **وثر ناله** شام عرصه کون و مکان که منظر تکلید است
حسن می نشان الیه است بر از جلوه های گوناگون او است
و همسند آن کن **فکان** که اینک در ظهورات نوزنی

اینکه در این کتاب آمده است که این اسم را در هر روز بخواند که از هر بیماری که مبتلا شود شفا یابد و در هر روز صد بار بخواند که از هر بیماری که مبتلا شود شفا یابد و در هر روز صد بار بخواند که از هر بیماری که مبتلا شود شفا یابد

اینکه در این کتاب آمده است که این اسم را در هر روز بخواند که از هر بیماری که مبتلا شود شفا یابد و در هر روز صد بار بخواند که از هر بیماری که مبتلا شود شفا یابد و در هر روز صد بار بخواند که از هر بیماری که مبتلا شود شفا یابد

با بیان غیر متناهی است مواز ششمان صور چون او ای
 حضرت واجب جل سلطانه چون متوجه سوی حقیقت
 ممکنه خالق موجوده فی الامکان شد و توجیب با جواد
 این بانیات گناشت امکان و جوب بال غیر که در حقیقت هم
 ممکن موجود بالقوه مودع بود بالفعل و جوب امکان و جوب
 بال غیر ظریفت در موجود ممکن واجب بال غیر گردد و
 حستان نور و جوب است که در صورت امکان بطور سید
 واللہ علیٰ کلسیٰ شهید رباعی ایدر درین کاره کون و
 مکان با اینستی نشان توان یافت نشان با این
 واجب بودید سوی ممکن با امکان و جوب و جوب امکان
 مال ممکن و حسرت برای دنیا دل ناست غافلین
 شود و پریشان می اطمینان از راه حرص و مواحاطه
 ظالمین می بود و جمعیت حواسن باطنه و طاهره نصیب
 منفردین تا نصیب میباشند و طمانیت کلیه و استقامت
 قویست اکثرین اصعب قین میگردد و چون از راه
 بنده نوازی و فتنه خدا و رسول و ارواح نزرگان
 او بحال بنده در تاسف و امید او متوجه باشند و بدو

در بیان غیر متناهی است مواز ششمان صور چون او ای
 حضرت واجب جل سلطانه چون متوجه سوی حقیقت
 ممکنه خالق موجوده فی الامکان شد و توجیب با جواد
 این بانیات گناشت امکان و جوب بال غیر که در حقیقت هم
 ممکن موجود بالقوه مودع بود بالفعل و جوب امکان و جوب
 بال غیر ظریفت در موجود ممکن واجب بال غیر گردد و
 حستان نور و جوب است که در صورت امکان بطور سید
 واللہ علیٰ کلسیٰ شهید رباعی ایدر درین کاره کون و
 مکان با اینستی نشان توان یافت نشان با این
 واجب بودید سوی ممکن با امکان و جوب و جوب امکان
 مال ممکن و حسرت برای دنیا دل ناست غافلین
 شود و پریشان می اطمینان از راه حرص و مواحاطه
 ظالمین می بود و جمعیت حواسن باطنه و طاهره نصیب
 منفردین تا نصیب میباشند و طمانیت کلیه و استقامت
 قویست اکثرین اصعب قین میگردد و چون از راه
 بنده نوازی و فتنه خدا و رسول و ارواح نزرگان
 او بحال بنده در تاسف و امید او متوجه باشند و بدو

در بیان غیر متناهی است مواز ششمان صور چون او ای
 حضرت واجب جل سلطانه چون متوجه سوی حقیقت
 ممکنه خالق موجوده فی الامکان شد و توجیب با جواد
 این بانیات گناشت امکان و جوب بال غیر که در حقیقت هم
 ممکن موجود بالقوه مودع بود بالفعل و جوب امکان و جوب
 بال غیر ظریفت در موجود ممکن واجب بال غیر گردد و
 حستان نور و جوب است که در صورت امکان بطور سید
 واللہ علیٰ کلسیٰ شهید رباعی ایدر درین کاره کون و
 مکان با اینستی نشان توان یافت نشان با این
 واجب بودید سوی ممکن با امکان و جوب و جوب امکان
 مال ممکن و حسرت برای دنیا دل ناست غافلین
 شود و پریشان می اطمینان از راه حرص و مواحاطه
 ظالمین می بود و جمعیت حواسن باطنه و طاهره نصیب
 منفردین تا نصیب میباشند و طمانیت کلیه و استقامت
 قویست اکثرین اصعب قین میگردد و چون از راه
 بنده نوازی و فتنه خدا و رسول و ارواح نزرگان
 او بحال بنده در تاسف و امید او متوجه باشند و بدو

خجسته چهره ز بختی و بختی
تندیغیر با سبب از خجسته چهره
تعمیر کمالی که بختی و بختی
تعمیر کمالی که بختی و بختی

و بدو با جلوه سرمانند پس او را چه غم و کدام فکر کار ساز
او فکر کارهای او کرده و مسکند و خواهد کرد و لغت است الهی
خوب گذشته و خوب می گذرد و کائنات الله است خوب
خواهد گذشت الحمد لله ثم الحمد لله رب العالمین و
پریشان نشود و خاطر ما به جمع است خواست باطن و ظاهر ما
ما را چه غم است در وقتیکه بود به الله و محمد و علی صلوات
تاله هم عشق آه سر دست و منتج از ناله عند
در دهبسارگان و گلشن از عند لب است و کار عند لب
حبیب من ناکاره چون دل عاشق اگر چه بهر کجا
می آیم اما از ارباب حبیب خودم و بر چند که من آواره غیر
از آوار گیمانی منسایم لیکن رزمه بر و از ناله عند
خویشم اگر درستی اعمال نیات است پس البته
ان الله و الله تعالی مال من نجات است بر چند که
نجات خویش نالایق اما برای خواجده خود بنده و صاحب
ز باعی بر چند نیم نجات خود لائق تو به لیکن دارم
محبت صادق تو برای حضرت عند لب و الا
در گاه بهتو عاشق گلشنه من عاشق تو ناله نشهر

و بدو با جلوه سرمانند پس او را چه غم و کدام فکر کار ساز
او فکر کارهای او کرده و مسکند و خواهد کرد و لغت است الهی
خوب گذشته و خوب می گذرد و کائنات الله است خوب
خواهد گذشت الحمد لله ثم الحمد لله رب العالمین و
پریشان نشود و خاطر ما به جمع است خواست باطن و ظاهر ما
ما را چه غم است در وقتیکه بود به الله و محمد و علی صلوات
تاله هم عشق آه سر دست و منتج از ناله عند
در دهبسارگان و گلشن از عند لب است و کار عند لب
حبیب من ناکاره چون دل عاشق اگر چه بهر کجا
می آیم اما از ارباب حبیب خودم و بر چند که من آواره غیر
از آوار گیمانی منسایم لیکن رزمه بر و از ناله عند
خویشم اگر درستی اعمال نیات است پس البته
ان الله و الله تعالی مال من نجات است بر چند که
نجات خویش نالایق اما برای خواجده خود بنده و صاحب
ز باعی بر چند نیم نجات خود لائق تو به لیکن دارم
محبت صادق تو برای حضرت عند لب و الا
در گاه بهتو عاشق گلشنه من عاشق تو ناله نشهر

بختی و بختی و بختی و بختی
بختی و بختی و بختی و بختی
بختی و بختی و بختی و بختی
بختی و بختی و بختی و بختی

بجز از آنکه در زمانه ماست که
در دنیا که در زمانه ماست که
بجز از آنکه در زمانه ماست که
در دنیا که در زمانه ماست که

سبک آن عهد اگر چه سست است
نیاید بهی شود دولت فرزند
تری گردد پس باید که آنگاه
بر زمان زیاده شود درین
تألفان را بر آورده و درین
عظمتی از سر آمد در
که درین سبک آن عهد اگر چه سست است
نیاید بهی شود دولت فرزند
تری گردد پس باید که آنگاه
بر زمان زیاده شود درین
تألفان را بر آورده و درین
عظمتی از سر آمد در
که درین سبک آن عهد اگر چه سست است
نیاید بهی شود دولت فرزند
تری گردد پس باید که آنگاه
بر زمان زیاده شود درین
تألفان را بر آورده و درین
عظمتی از سر آمد در
که درین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اللَّهُمَّ احْفَظْهُ مِنْ جَمِيعِ الْبَلَاءِ وَالْآفَاتِ وَاجْعَلْهُ
لَنَا أَمْنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ وَمَنْ دَخَلَ كَانَ أَمِنًا

بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم احفظه من جميع البلاء والآفات واجعله
لنا امنا وارزق اهله من الثمرات ومن دخل كان امنا
بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم احفظه من جميع البلاء والآفات واجعله
لنا امنا وارزق اهله من الثمرات ومن دخل كان امنا
بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم احفظه من جميع البلاء والآفات واجعله
لنا امنا وارزق اهله من الثمرات ومن دخل كان امنا

بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم احفظه من جميع البلاء والآفات واجعله
لنا امنا وارزق اهله من الثمرات ومن دخل كان امنا
بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم احفظه من جميع البلاء والآفات واجعله
لنا امنا وارزق اهله من الثمرات ومن دخل كان امنا
بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم احفظه من جميع البلاء والآفات واجعله
لنا امنا وارزق اهله من الثمرات ومن دخل كان امنا

بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم احفظه من جميع البلاء والآفات واجعله
لنا امنا وارزق اهله من الثمرات ومن دخل كان امنا
بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم احفظه من جميع البلاء والآفات واجعله
لنا امنا وارزق اهله من الثمرات ومن دخل كان امنا

بیت الغزل
 و ای که کون در صحرای بی پایان
 ایمنه از آرزوی منم که در آن
 زلفش زلفش زلفش زلفش
 زلفش زلفش زلفش زلفش

برسد بهر گام بود مردن تو بنام مردن خود سرس و از مردان
 مثال راحت گرمی خوانی محنت کفشی بزود از آرام اگر مجوی
 بر سج مردن بساز غم خواری عجب غنچه است معنوی روح
 انسانی و غصه سر و خود زدن طرفه دو نیست لایسته
 تا مقدر در همان نظر همین خاتمه و مال کارکش و در دام لذت
 و الم بالفصل میاشربت مرگ را در زندگی بکام جان گوارا
 کن تا نیست مردن تلخ کام نشوی و تعلق دنیا را پیش از آنکه از دنیا
 روی تسطح نما تا هنگام رفتن تا کام نگردی که خواه و ناخواه از
 مردن در پیش است و گرفتاری محبت خود و مال خویش
 رباعی بر دم باشی ز ریح بردن راضی بود غمزدگی در
 غصه خوردن راضی بود خوابی که شود خاتمه بالآخر ترا هفت
 مردن نشوی ز مردن راضی مثال درین گلزار غافلانه چون
 گرس ششم باز در بلکه بعبرت کشا و در موسم بسیار
 مانند گل خنده خود را خنده بسندار بلکه در لبی تصویرنا
 و انان اسید را پر از رباحین شتهیات تقسیم ساز در طر
 برای گلچینی طایبات طبیعه تمناز بلکه دامن دل را از تعلق
 این دو آن بزحمت تا خار گرفتاری باسوی دریای

و ای که کون در صحرای بی پایان
 ایمنه از آرزوی منم که در آن
 زلفش زلفش زلفش زلفش
 زلفش زلفش زلفش زلفش
 و ای که کون در صحرای بی پایان
 ایمنه از آرزوی منم که در آن
 زلفش زلفش زلفش زلفش
 زلفش زلفش زلفش زلفش

بیت الغزل
 و ای که کون در صحرای بی پایان
 ایمنه از آرزوی منم که در آن
 زلفش زلفش زلفش زلفش
 زلفش زلفش زلفش زلفش

از زمین تا آسمان و از درون زمین تا بیرون زمین
از زمین تا آسمان و از درون زمین تا بیرون زمین
از زمین تا آسمان و از درون زمین تا بیرون زمین

چنانچه جوید واد و باد وجود زمین چشم ابهده صور امسارند را
در روز ستیز و نابت می نماید و در حال انبساط می آید
و درام چون آئینه حیران مشایخ کمال دوستی بود در آن
مگر بصورتی که نجات برین خاطر نمی شود ریاضی
ابد و اگر طرف کتاب از می باو بدینستاد ام باستانه
در چشم نور به رنگ صورت گردید چون آئینه جو را در آن
الذی شح وجود مطلق که مرتبه لایط باشد چون
ست و با نجات مکنه که مفهومات مقیده اند در آن آئینه در
حالت بزرگی استی آن که گویا طرف روی آئینه است و ظاهر
وجودش می نماید جلوه گرمی شوند و کاتب بشرط لاشی
آن که مانند پشت آئینه غیر توان کرد و باطن وجودش می
خوانند بیداری نسازند و اعتبار نسبت انجلا و غیر انجلا می
این آئینه که باعث پیدایش نماید ای ان صور موجود حقیقی
مدرست معبره شده و مکتب که اظهار و اخفا این طریقه
در آن دوران است و این صورت نامی شده ده موجودا
که تیز در احوال مرتب وجود مطلق که آئینه اش تعبیر کرده
آمد بسته اند خارج از آن همان در مرتبه و محدوده

ک سلامت درین راه
توانم فن اعمال بیک ایمان
قویست نیا این صحیح بیان
طایفگان دینوی کار و لکن
مسطح برودم جان
در آن زمان که
مستکان را که وانی
فلك كبريت
در آن زمان که
مستکان را که وانی
فلك كبريت
در آن زمان که
مستکان را که وانی
فلك كبريت

از زمین تا آسمان و از درون زمین تا بیرون زمین
از زمین تا آسمان و از درون زمین تا بیرون زمین
از زمین تا آسمان و از درون زمین تا بیرون زمین

بعد از آنکه در آنجا بود و سینه او را بیدار می نمودند
 حال این آینه که تشبیه آن داده آید می باشد است
 صورتی که در آن آینه می بگردد و نه بیرون آن بلکه همان
 سفیدی روی آینه است که عند التمام از آنجا می آید
 در این صبح ازین صورت بود که **صلى الله عليه**
الصلوات على محمد وآله و در آن شب **بسم الله الرحمن الرحيم**
الحمد لله رب العالمين و در آن روز **الحمد لله رب العالمين**
 مومنان که عکس نامند تا بیرون و درون آن مومنان
 مال مبنی اگر در عالم نامور گشتی و عالمی از باب
 خوانند و ذکر تو سمع مجلس در میان شد باز همه جا
 که آخربا طرین نه تو خواهی ماند و در آن **الحمد لله رب العالمين**
عليها فان و بعد تو نیز اگر گنجد مذکور تو در مردمان ماند و در
 نام ترا بر زبان را از باز جفا بده که پس از چند مدت این
 هم نمی ماند و کسی کسی را نمی داند و نامانی که نام هم می ماند
 باز است باریکی از دیگری کرده نمی شود و تفاوت دردی
 و صواب و داری او سکندر منت از نمی گردد و خدا
 با انبار ای که طریقی ترا نشین و ایشان **الحمد لله رب العالمين**

عکس آنست که در آنجا بود و سینه او را بیدار می نمودند
 حال این آینه که تشبیه آن داده آید می باشد است
 صورتی که در آن آینه می بگردد و نه بیرون آن بلکه همان
 سفیدی روی آینه است که عند التمام از آنجا می آید
 در این صبح ازین صورت بود که **صلى الله عليه**
الصلوات على محمد وآله و در آن شب **بسم الله الرحمن الرحيم**
الحمد لله رب العالمين و در آن روز **الحمد لله رب العالمين**

در آن شب **بسم الله الرحمن الرحيم**
الحمد لله رب العالمين و در آن روز **الحمد لله رب العالمين**
 مومنان که عکس نامند تا بیرون و درون آن مومنان
 مال مبنی اگر در عالم نامور گشتی و عالمی از باب
 خوانند و ذکر تو سمع مجلس در میان شد باز همه جا
 که آخربا طرین نه تو خواهی ماند و در آن **الحمد لله رب العالمين**
عليها فان و بعد تو نیز اگر گنجد مذکور تو در مردمان ماند و در
 نام ترا بر زبان را از باز جفا بده که پس از چند مدت این
 هم نمی ماند و کسی کسی را نمی داند و نامانی که نام هم می ماند
 باز است باریکی از دیگری کرده نمی شود و تفاوت دردی
 و صواب و داری او سکندر منت از نمی گردد و خدا
 با انبار ای که طریقی ترا نشین و ایشان **الحمد لله رب العالمين**

در آن شب **بسم الله الرحمن الرحيم**
الحمد لله رب العالمين و در آن روز **الحمد لله رب العالمين**
 مومنان که عکس نامند تا بیرون و درون آن مومنان
 مال مبنی اگر در عالم نامور گشتی و عالمی از باب
 خوانند و ذکر تو سمع مجلس در میان شد باز همه جا
 که آخربا طرین نه تو خواهی ماند و در آن **الحمد لله رب العالمين**
عليها فان و بعد تو نیز اگر گنجد مذکور تو در مردمان ماند و در
 نام ترا بر زبان را از باز جفا بده که پس از چند مدت این
 هم نمی ماند و کسی کسی را نمی داند و نامانی که نام هم می ماند
 باز است باریکی از دیگری کرده نمی شود و تفاوت دردی
 و صواب و داری او سکندر منت از نمی گردد و خدا
 با انبار ای که طریقی ترا نشین و ایشان **الحمد لله رب العالمين**

در آن شب **بسم الله الرحمن الرحيم**
الحمد لله رب العالمين و در آن روز **الحمد لله رب العالمين**
 مومنان که عکس نامند تا بیرون و درون آن مومنان
 مال مبنی اگر در عالم نامور گشتی و عالمی از باب
 خوانند و ذکر تو سمع مجلس در میان شد باز همه جا
 که آخربا طرین نه تو خواهی ماند و در آن **الحمد لله رب العالمين**
عليها فان و بعد تو نیز اگر گنجد مذکور تو در مردمان ماند و در
 نام ترا بر زبان را از باز جفا بده که پس از چند مدت این
 هم نمی ماند و کسی کسی را نمی داند و نامانی که نام هم می ماند
 باز است باریکی از دیگری کرده نمی شود و تفاوت دردی
 و صواب و داری او سکندر منت از نمی گردد و خدا
 با انبار ای که طریقی ترا نشین و ایشان **الحمد لله رب العالمين**

تشریح و تفسیر
 کتب معتبره
 در علم طب
 و کتب معتبره
 در علم فقه
 و کتب معتبره
 در علم اصول
 و کتب معتبره
 در علم منطق
 و کتب معتبره
 در علم ریاضیات
 و کتب معتبره
 در علم نجوم
 و کتب معتبره
 در علم کیمیا
 و کتب معتبره
 در علم تاریخ
 و کتب معتبره
 در علم جغرافیه
 و کتب معتبره
 در علم فلسفه
 و کتب معتبره
 در علم اخلاق
 و کتب معتبره
 در علم تربیت
 و کتب معتبره
 در علم سیاست
 و کتب معتبره
 در علم اقتصاد
 و کتب معتبره
 در علم حقوق
 و کتب معتبره
 در علم پزشکی
 و کتب معتبره
 در علم داروسازی
 و کتب معتبره
 در علم طبابت
 و کتب معتبره
 در علم طب سبکی
 و کتب معتبره
 در علم طب غلبه
 و کتب معتبره
 در علم طب مزاج
 و کتب معتبره
 در علم طب اخلاص
 و کتب معتبره
 در علم طب کمال
 و کتب معتبره
 در علم طب جلال
 و کتب معتبره
 در علم طب کبریا
 و کتب معتبره
 در علم طب جبار
 و کتب معتبره
 در علم طب مقتدر
 و کتب معتبره
 در علم طب مهابت
 و کتب معتبره
 در علم طب عظمت
 و کتب معتبره
 در علم طب شرف
 و کتب معتبره
 در علم طب کرامت
 و کتب معتبره
 در علم طب جلال
 و کتب معتبره
 در علم طب کبریا
 و کتب معتبره
 در علم طب جبار
 و کتب معتبره
 در علم طب مقتدر
 و کتب معتبره
 در علم طب مهابت
 و کتب معتبره
 در علم طب عظمت
 و کتب معتبره
 در علم طب شرف
 و کتب معتبره
 در علم طب کرامت

که حکمی باید و نفس الانزل علی الملایه همین معانی جاری است
 و کتفیت فنا و بقا در همه آثار جاری پس چون مقبول
 در گاه حضرت ذوالجلال و الاکرام فرودتی و خاکساری
 حقیقت بیان با بصر مدام بخورد بسیار می کشند و در
 پیشگاه ادب از سر قدم ساخت می روند و دعوی
 مانی و منی بر گریب می کشانند و همیشه با افتقار و کمسای
 پیش می آیند و در نقطه تری از دعوی وجود می نمایند
 و بر لبه نه لا حول و لا قوة الا بالله می سرانند و چه
 جای فخر بود ستوار که خود را تنگ عدم می دانند
 و خویش را بالذات مورد محض می خوانند و اگر از
 اثر وجود مومور حق تعالی اثراتشان تصرفی و کرامتی
 هم سر میزند آنرا امضاف بطرف نفس خود می گردانند
 و همان در قدرت نمسای من جبران می مانند و بنام
 نمسای قلبی خود را از دس او مس و عطرات خود
 بینی مگردنی سازند و از شرم چون آینه سر آینه
 شده مانند شمع از تکی الهی می گذارند و بالعرض
 از عیب و وقت خود هم لایق نفس خود را که احصای

۱۱۲

۱۱۳

تشریح و تفسیر
 کتب معتبره
 در علم طب
 و کتب معتبره
 در علم فقه
 و کتب معتبره
 در علم اصول
 و کتب معتبره
 در علم منطق
 و کتب معتبره
 در علم ریاضیات
 و کتب معتبره
 در علم نجوم
 و کتب معتبره
 در علم کیمیا
 و کتب معتبره
 در علم تاریخ
 و کتب معتبره
 در علم جغرافیه
 و کتب معتبره
 در علم فلسفه
 و کتب معتبره
 در علم اخلاق
 و کتب معتبره
 در علم تربیت
 و کتب معتبره
 در علم سیاست
 و کتب معتبره
 در علم اقتصاد
 و کتب معتبره
 در علم حقوق
 و کتب معتبره
 در علم پزشکی
 و کتب معتبره
 در علم داروسازی
 و کتب معتبره
 در علم طبابت
 و کتب معتبره
 در علم طب سبکی
 و کتب معتبره
 در علم طب غلبه
 و کتب معتبره
 در علم طب مزاج
 و کتب معتبره
 در علم طب اخلاص
 و کتب معتبره
 در علم طب کمال
 و کتب معتبره
 در علم طب جلال
 و کتب معتبره
 در علم طب کبریا
 و کتب معتبره
 در علم طب جبار
 و کتب معتبره
 در علم طب مقتدر
 و کتب معتبره
 در علم طب مهابت
 و کتب معتبره
 در علم طب عظمت
 و کتب معتبره
 در علم طب شرف
 و کتب معتبره
 در علم طب کرامت

چون بر صحنه این شانان...
افکنند ز کلام دانا...

چون بر صحنه این شانان...
دو بیت عشق صغیر از روز اولی در خلقت بر که مودع...
اند و باب محبت حق از بد و نعت بر دل بر که کشوده اند...
مسئله دانی او در اصل سبب اخلاق و اوصاف او...
می شود و خاطر او در از دیگر انوات ناسوتیه پاک و صاف...
می کند و مقام رضا و تسلیم از به گردن او بر سر...
و کائنات و فریت می نشاند و همان در دستش در مان اومی...
و بس از شکست و نفس از ماسوی سر شده نشسته...
می شد در این حال همان نفس نالک موجب بقای...
اوست و مرض زرد و کفر عین و دایه او شکست بود...
درست نماید از ارشادش می بیند راعی عشق و نصیب...
شاد از در دست... در سینه بغیر نفس تسلیم...
حسین شده در در عین... مارا اول اول بود...
شکست ناله از جانسوز من شعور زیاد که شمع روم...
الهی است و منصف است فریادش عالم از ماه تابستان...
شمع بزم عاشقی آه شرابار من است... هر کجا کل...
و این نیز گلزار من است... از من بگذوب نفس است...

چون بر صحنه این شانان...
دو بیت عشق صغیر از روز اولی در خلقت بر که مودع...
اند و باب محبت حق از بد و نعت بر دل بر که کشوده اند...
مسئله دانی او در اصل سبب اخلاق و اوصاف او...
می شود و خاطر او در از دیگر انوات ناسوتیه پاک و صاف...
می کند و مقام رضا و تسلیم از به گردن او بر سر...
و کائنات و فریت می نشاند و همان در دستش در مان اومی...
و بس از شکست و نفس از ماسوی سر شده نشسته...
می شد در این حال همان نفس نالک موجب بقای...
اوست و مرض زرد و کفر عین و دایه او شکست بود...
درست نماید از ارشادش می بیند راعی عشق و نصیب...
شاد از در دست... در سینه بغیر نفس تسلیم...
حسین شده در در عین... مارا اول اول بود...
شکست ناله از جانسوز من شعور زیاد که شمع روم...
الهی است و منصف است فریادش عالم از ماه تابستان...
شمع بزم عاشقی آه شرابار من است... هر کجا کل...
و این نیز گلزار من است... از من بگذوب نفس است...

چون بر صحنه این شانان...
افکنند ز کلام دانا...

Handwritten text at the top of the page, likely a title or introductory note, written in a cursive script.

من همیشه مانند کوه در چشم زدن از خوشی هم
و نشان گرم جوشی در مشت دارم که سوزی شکر انگلی از با
سوی کجائی در این آسامی که من سوسرانی از شام سیم
از خود میرم تا درم خوشی در چشم کجائی از دست و دور
از انصوری سودای لیکن هر که از این کلمه آید به
خوف و دشمنی من نشود خوف هشی از خود بریدار
گشته و مرا خدای این ساخته و بی عیب پروا خنده
به میان تمام تمهید بر سر باز آید آوردت سودای
خود سوسرانی من گرانجا زید از دست و باختار
من مانند تسلیمت اوست در حرب ازین ظهور مجاید
جه از دست تمهید اختیاری چون تسلیم باشد بدست
دیگری بکار من کار و می است کار او را من است بدو
اینکه من محمدیام و مخلوق برای سپر پرستی و نسبت ایست
بس بر که بر ریت و با ایسان است جان من است
و بحسب دل طمان من **مقطع** عاشق من عشق باوی
از دل و جان بگرد و در در و در دل از خود
و در لایق است و یا الله التوفیق و هو حمیر فلیق

Handwritten text on the left side of the page, written vertically in a cursive script.

Handwritten text at the bottom of the page, likely a signature or concluding note, written in a cursive script.

و مظهر است باطنی و امضا طاسلی بر سازی که نوازند و بهر
 این معنی که مشرقی حال دارد و عیب در ذات و نعمت عظیم است
 متمم سازی بر سه سبوی جامی بر آنکه باشد و مذکور است
 بسیار سازی پیشک زنی زبان و نوازند و نوازند
 کمال قوت می گیرد و نسبت چشم ضرورت مشاهده غلبه
 تمام نموده تمام سنجیدن است ملک در شهود
 این زمان زبان حدیث تسبیح بالکل بند می آید و شبیه
 الهیه و حضور جناب او دم نمی تواند در دست است نفس
 باطن او همیشه بود و با وجود کجاست ای و معارف بیان
 استند و دریای ذوق و شوق در سینه اشورین
 زنده برگز و سکوت و اطمینان باطنی او طفل اندازی
 گردد و چون شعوبان همه زبان در اذهب ساکت میسازد
 و بالکل در ایام اضطراب است بهمان بر یک عالی سایم
 و برقرار است حضور الهی او را پیش حق ساکت و حیران
 و مشاهده می دارد و نه آنکه حرفی بزرگان می آید
 پیش تو از زبانم حرفی بیرون نیاید که گوید است
 چون شده اضطرابی و در عالم ظهور نور معرفت و ذرات

و مظهر است باطنی و امضا طاسلی بر سازی که نوازند و بهر
 این معنی که مشرقی حال دارد و عیب در ذات و نعمت عظیم است
 متمم سازی بر سه سبوی جامی بر آنکه باشد و مذکور است
 بسیار سازی پیشک زنی زبان و نوازند و نوازند
 کمال قوت می گیرد و نسبت چشم ضرورت مشاهده غلبه
 تمام نموده تمام سنجیدن است ملک در شهود
 این زمان زبان حدیث تسبیح بالکل بند می آید و شبیه
 الهیه و حضور جناب او دم نمی تواند در دست است نفس
 باطن او همیشه بود و با وجود کجاست ای و معارف بیان
 استند و دریای ذوق و شوق در سینه اشورین
 زنده برگز و سکوت و اطمینان باطنی او طفل اندازی
 گردد و چون شعوبان همه زبان در اذهب ساکت میسازد
 و بالکل در ایام اضطراب است بهمان بر یک عالی سایم
 و برقرار است حضور الهی او را پیش حق ساکت و حیران
 و مشاهده می دارد و نه آنکه حرفی بزرگان می آید
 پیش تو از زبانم حرفی بیرون نیاید که گوید است
 چون شده اضطرابی و در عالم ظهور نور معرفت و ذرات

و مظهر است باطنی و امضا طاسلی بر سازی که نوازند و بهر
 این معنی که مشرقی حال دارد و عیب در ذات و نعمت عظیم است
 متمم سازی بر سه سبوی جامی بر آنکه باشد و مذکور است
 بسیار سازی پیشک زنی زبان و نوازند و نوازند
 کمال قوت می گیرد و نسبت چشم ضرورت مشاهده غلبه
 تمام نموده تمام سنجیدن است ملک در شهود
 این زمان زبان حدیث تسبیح بالکل بند می آید و شبیه
 الهیه و حضور جناب او دم نمی تواند در دست است نفس
 باطن او همیشه بود و با وجود کجاست ای و معارف بیان
 استند و دریای ذوق و شوق در سینه اشورین
 زنده برگز و سکوت و اطمینان باطنی او طفل اندازی
 گردد و چون شعوبان همه زبان در اذهب ساکت میسازد
 و بالکل در ایام اضطراب است بهمان بر یک عالی سایم
 و برقرار است حضور الهی او را پیش حق ساکت و حیران
 و مشاهده می دارد و نه آنکه حرفی بزرگان می آید
 پیش تو از زبانم حرفی بیرون نیاید که گوید است
 چون شده اضطرابی و در عالم ظهور نور معرفت و ذرات

مستحقان از خود و غیره
بسیار است و در این کتاب
مورد بحث است و در این
کتاب نیز به آن پرداخته
شده است و در این کتاب
نیز به آن پرداخته شده
است و در این کتاب نیز
به آن پرداخته شده است

مجموعه کمال جناب چه تخلصات جمالیه وجود الهی موجب
اطمینان و سبکدوشی موجودات کونی شده هم چنین حضور
لمعات جولیه نور غیر منافی باعث استتار و انقراض مشهور
امکانیه گشته و بر آن از مشایخ این معنی اهل عرفان را
آمد و شدی بنظری آید و بر زبان آید مطالعه این امر ارباب ذوق
را طرقت و فتاوت بقا و مینماید ای حضرت نور الانوار
مسئل شاک و سلطانک پیشتر تحتی افتاب اسم
النور تو مانده صبح همه رو شده من آن پاک نفس زانک سی
باخته کرد و سدای زواید ای خور از جلوه پر زاری
تو شناخت اند مطلع از خود بر ظهور نور و در هر
مرا و رنگ و اگر چه صبح بود بر نفس مرا و لفظ لفظ
دید معا و تجد و امثال این کسینه چون این صفا
بر آن کل نفس از غیرت بر میرت می شکند و بر نفسی
این همه نوسانات کلمات کونیه داع نامه را در مک هم
نقش بین ایشان می سازد تا مواد موسی نشانی کل
عالم ناسوت اینها را بفضلت نیندازد و از جانب حق
بخطی که در دل داع نوی بدل تا سوزی گلستان بود

این کتاب در خصوص
تفسیر این کلمات
بسیار است و در این
کتاب نیز به آن
پرداخته شده است
و در این کتاب
نیز به آن پرداخته
شده است و در این
کتاب نیز به آن
پرداخته شده است

در این کتاب به آن
پرداخته شده است
و در این کتاب
نیز به آن پرداخته
شده است و در این
کتاب نیز به آن
پرداخته شده است

و بر روی او چنانکه تراغبستوی حضور و شهود او آرد مطلع
بر روی خوب او خواهم نگاه می چشم بزدوزم چه چو سوزن
سر دم افشان و خیزان تا لظردوزم مالک خرابه و نیاید

و بر روی او چنانکه تراغبستوی حضور و شهود او آرد مطلع
بر روی خوب او خواهم نگاه می چشم بزدوزم چه چو سوزن
سر دم افشان و خیزان تا لظردوزم مالک خرابه و نیاید

وادی نامرادی بهت نه جای غسر در و شادی درین
حسرتکده مقصود می سوای خدا در خاطر نباید و گشت کردن
خود از بخا باید برداشت که این بجهان سراپرا از انواع فتنه
باست و مال کارش فرا مطلع بر که آمد و جبهان با خاطر
تا شاد رفت که کرد و امپش و چون نفسم بر آورد
مالک اهدین واری راحم و نیاید از می ماید و دنیا دار
را هم دینداری می شاید و آنچه کارست بر ترا گفتار
ست نه برای سان آن عبا نیست و نه بجز اظهار آن
اشارتی دین و دنیا در آن سیدان حیران است و خوب
خبر راه آن انجای این سیدان پیدا نیست و غیر از دل
سینه از کوزمین درین راه عهد که خدا یا چنین
مشکون است و لا اله الا الله و روزی آن
مطلع معلوم نیست خد و لم یاکجا بر
سر دم اکنون خدا بر دمالک ماورا

۴۵
دلیل باطنی از شکفتن
دل های خود مدام باغ و بهار
سینه را از شکفتن
دل رنگ گلستان می کند

۴۶
۴۷

دست نغمه ترسره عهد کوزمین
دست نغمه ترسره عهد کوزمین
دست نغمه ترسره عهد کوزمین
دست نغمه ترسره عهد کوزمین

و چون در حضور و سلفه بود حق و این اعیان بود و علم
 و چون در کسایت از حالت نوشتن و افاقه است
 نمود می کند و همگام که از شش عوام نطق است
 به مشهور از این است که شود و توجه نسبی (زیاد کرد و لما
 وجود فاکه عساکرت از اسقاط جبر اضافات است
 است و نظر عارف و دو عالمی نام و در مشامه و حجاب
 است و اثر او با کل فانی شدن است عارف اما
 و صفت در حضورتی کیف ذات او تعالی و ایما بود
 شری عود می کند و مثل عوام جانست که صاحب
 ان مقام نطق است سوخته بطرف این اعتبارات انصافه و
 است مثل بکار و بار و نیا و به ناطقانه گردد و درین مقام
 اگر عود می کند افاقه است بیست باشد و نظار و عود بود
 خدای است و از طرف او نیست که حدت شریف بی
 از مقام است زین قول الله و ایاه هذا المقام
 و بحسبه علیه الصلوة والسلام صلح در این مقام
 با و من باشد و حواس است گان ترا وطن
 مع ممکن بی سرو پا که نوده و باز خواهد بود

و چون در کسایت از حالت نوشتن و افاقه است
 نمود می کند و همگام که از شش عوام نطق است
 به مشهور از این است که شود و توجه نسبی (زیاد کرد و لما
 وجود فاکه عساکرت از اسقاط جبر اضافات است
 است و نظر عارف و دو عالمی نام و در مشامه و حجاب
 است و اثر او با کل فانی شدن است عارف اما
 و صفت در حضورتی کیف ذات او تعالی و ایما بود
 شری عود می کند و مثل عوام جانست که صاحب
 ان مقام نطق است سوخته بطرف این اعتبارات انصافه و
 است مثل بکار و بار و نیا و به ناطقانه گردد و درین مقام
 اگر عود می کند افاقه است بیست باشد و نظار و عود بود
 خدای است و از طرف او نیست که حدت شریف بی
 از مقام است زین قول الله و ایاه هذا المقام
 و بحسبه علیه الصلوة والسلام صلح در این مقام
 با و من باشد و حواس است گان ترا وطن
 مع ممکن بی سرو پا که نوده و باز خواهد بود

178

و بحسبه علیه الصلوة والسلام صلح در این مقام
 با و من باشد و حواس است گان ترا وطن
 مع ممکن بی سرو پا که نوده و باز خواهد بود

در درجه اول که در کتب معتبره مذکور است و در درجه دوم که در کتب معتبره مذکور است و در درجه اول که در کتب معتبره مذکور است و در درجه دوم که در کتب معتبره مذکور است

در درجه اول که در کتب معتبره مذکور است و در درجه دوم که در کتب معتبره مذکور است و در درجه اول که در کتب معتبره مذکور است و در درجه دوم که در کتب معتبره مذکور است

در درجه اول که در کتب معتبره مذکور است و در درجه دوم که در کتب معتبره مذکور است و در درجه اول که در کتب معتبره مذکور است و در درجه دوم که در کتب معتبره مذکور است

در درجه اول که در کتب معتبره مذکور است و در درجه دوم که در کتب معتبره مذکور است و در درجه اول که در کتب معتبره مذکور است و در درجه دوم که در کتب معتبره مذکور است

بسیار از این است که در این کتاب آمده است که هر که در این کتاب بخواند...

خویش را در هر حال و در هر وقت که بخواهد بر سر او برسد
فانی آنچه در این کتاب است که دل بانه و در وقت که دل بانه
خود پسند و قهر و بود که بس از این در عالم بر سر بی بیست
خود در وقت که در عالم بر سر بی بیست که در هر
سیدی من در زمان معلوم بدانند و بس که در هر وقت
من از جنس این زمان است که در وقت و آن در هر وقت
زمانی به و اگر چه صورتی که در هر وقت که در هر وقت
الانصاف معنوی است از تمام این مکانات بسیار است
زبان من ملک بسیار بلان زنی که در هر وقت که در هر وقت
و السیما و خلق علی صورته الرحمن فرود آمد
پس ایام این زمان سراج بود در هر وقت که در هر وقت
از زمان که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت
آدمی در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت
شده تا حدی که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت
مناسبتی در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت
بسیاری نویسنده زندان او شده
در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت

بسیار از این است که در این کتاب آمده است که هر که در این کتاب بخواند...

۱۴۴

۱۴۵

در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت که در هر وقت...

و انچه در کتب معتبره مذکور است که در این کتاب مذکور است
 و انچه در کتب معتبره مذکور است که در این کتاب مذکور است

صاعقه که در ده اندک سر و جای قدم بر آید
 و در سر که با ده ایم و نقش بین با چه بین نقش
 ایماست ناله با همه اعتباری بر سر خوانده
 و ز کجای سر با سر است و چون بجای کوهی که
 این بار از سر بر نه از بی و عود او رو بیا و همی این
 و ام را با سازی بس که هر چند است که عافانه
 و با رندی بر سر بر کوهی است که این را نگذراوند
 بعضی به حال شوی و بر بار وجود با مال گرودی و
 پس خدا در رسول مبعوث مانی و بر سر اسلام
 بنا حقند دامت عزت و شرف و اقبال
 رحمت ان که سر این و این منین نگذرد بر سر ان بر این
 بر سر کبریت اقدس و ناله انبساط قلبی که
 انبساط و شوق و او سنجانه پیدا شود
 بارش توان فهمید و عجب و در کعبه کثای
 تجلیات حق تعالی است بجز صد تا و بس که
 با دیده و الا قلب غافل بر لب سنگته چون گل
 است که تحقیق بر مرده است و دل جانم اگر چه

و انچه در کتب معتبره مذکور است که در این کتاب مذکور است
 و انچه در کتب معتبره مذکور است که در این کتاب مذکور است

و انچه در کتب معتبره مذکور است که در این کتاب مذکور است
 و انچه در کتب معتبره مذکور است که در این کتاب مذکور است

بازید تا در معنی دست دعاست و روگردانیدن از ما
سوی زمین بود گشتن بسوی حق تعالی است
غنا از خلق در معنی تجالوت تجا باشد که دست
از دست برداشتن دست دعا باشد و الله

در حقیقت بر نفس بودن
که جز او مقصودی در خاطر نباشد
لا اله الا الله خداوند درین است که موجودی
غیر او نباشد و الا چون طوطی کلمه خالی بر زبان
است نه از ته دل و جان تصدیق دلی را باقرار
سانی جمع نماید در نسبت مشفیه و تشبیه
مانند دست ترا نماید و همه از دست بطرف
آمدن و عین نفوذ و زنیانجا بر نفس که
گوده نگار است ناله برده و حجاب شک برود
بر روی عین و اعتقاد از دست شیطنت
و پوشش مزدان امی است و گوری و گری از
دید و شنید امر حق بسبب ریزی منجم و لول
از دست ماندن در محسوسات محسوسات

بازید تا در معنی دست دعاست و روگردانیدن از ما
سوی زمین بود گشتن بسوی حق تعالی است
غنا از خلق در معنی تجالوت تجا باشد که دست
از دست برداشتن دست دعا باشد و الله
در حقیقت بر نفس بودن
که جز او مقصودی در خاطر نباشد
لا اله الا الله خداوند درین است که موجودی
غیر او نباشد و الا چون طوطی کلمه خالی بر زبان
است نه از ته دل و جان تصدیق دلی را باقرار
سانی جمع نماید در نسبت مشفیه و تشبیه
مانند دست ترا نماید و همه از دست بطرف
آمدن و عین نفوذ و زنیانجا بر نفس که
گوده نگار است ناله برده و حجاب شک برود
بر روی عین و اعتقاد از دست شیطنت
و پوشش مزدان امی است و گوری و گری از
دید و شنید امر حق بسبب ریزی منجم و لول
از دست ماندن در محسوسات محسوسات

91

بازید تا در معنی دست دعاست و روگردانیدن از ما
سوی زمین بود گشتن بسوی حق تعالی است
غنا از خلق در معنی تجالوت تجا باشد که دست
از دست برداشتن دست دعا باشد و الله
در حقیقت بر نفس بودن
که جز او مقصودی در خاطر نباشد
لا اله الا الله خداوند درین است که موجودی
غیر او نباشد و الا چون طوطی کلمه خالی بر زبان
است نه از ته دل و جان تصدیق دلی را باقرار
سانی جمع نماید در نسبت مشفیه و تشبیه
مانند دست ترا نماید و همه از دست بطرف
آمدن و عین نفوذ و زنیانجا بر نفس که
گوده نگار است ناله برده و حجاب شک برود
بر روی عین و اعتقاد از دست شیطنت
و پوشش مزدان امی است و گوری و گری از
دید و شنید امر حق بسبب ریزی منجم و لول
از دست ماندن در محسوسات محسوسات

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the word 'مؤمنان' (Mؤمنان) and other religious terms.

ی کرو و الا نور وحدت الیمیم یستقیم بر لایحه محمده ای او
 و حسن تربیت و صدای سوغنا مناد یا یاری
 لا ایمان کین زور بشری بر روی پروردگار
 و دستت به کوری و کوری زشته و گوشه زنده
 من یهدی الله فلا مضل له و من یضل الله فلا
 هادی له **ناله خاکساران** کوی مسکنت و نمازت
 گوشه گزینان هیچ حرف و در اعنت بر گزیر و در نظر
 بر او موس و مستدینان صاحب سر را سجا و ایمی آرند
 و دام بابت دام رص و طمع و گرفتار نفس نفس
 مال و بسع آن می بندارند و بلند بجان و بوی آه
 بست فطرت می فهمند و موشبایان ظاهر بر ادوانه و بنا
 دنی می شناسند و الی مستان تقصیرند و تلبیس و تلبیس
 نفسان خیاران من همسان کسانه از جاوه و انهم
 و نیای فانی و طمذ ذات طبعیه و نفسیه این جهانی را از چشم
 اعتبار افکنده اند و بدل جان ظاهر او بابت جهان
 خالی معنی خود را بنده اند و قورده اند و محاربه این
 ارباب دنیا را از گردن بر نیاید و نیز گشته اند و تلبیس

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including the words 'مؤمنان' (Mؤمنان), 'سور غفران' (سور غفران), and 'عالم بالاهلین' (عالم بالاهلین).

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including the word 'مؤمنان' (Mؤمنان) and other religious terms.

و در شرف است خدا و رسول و مرشد خود و سزاوار است که در اول
 منزل خویش بنشیند و از قدر و خاک رجم و بی طرفی و باغی
 و ابرم بگذرد و وقت است از نظر افتاده با او من شوک علی
 الله و حسیبه ناله و دوکان کشف و کرامت مکشاد چون اهل
 دعوت است را برین امور صرف نمائند که این کار است و اول
 است طلب است نه شعار است تا فان ی رب عجیب
 مسایق اینجه مایه ان دعا باز محضر شعبه باز است
 و فلیت سوختن و حاضر است کردن صرف زین مسایق
 خدا را اندکی صیام باید و این همه و فسنوی نشاید
 جباره اهل غرض مجنون می بوند و بر چنین صفت معنون
 می شوند ناله رجب که صاف طینتان ساده دکن
 بان درین سحلی است غل چون عیار این دنیا دار
 و بجهت نفسان کفار از مسالک این نفاق پیشگان
 استادی ندارند و بهت بردافت احوال بزرگان
 ایشان می گماند اما موبو از غلگی حالات اینها تا خبر
 اند و بنظر باطنی همه صورت ظاهر و باطن اینها
 نمی گزند و با این همه خود از طرف ایشان صاف

۹۲

و در شرف است خدا و رسول و مرشد خود و سزاوار است که در اول
 منزل خویش بنشیند و از قدر و خاک رجم و بی طرفی و باغی
 و ابرم بگذرد و وقت است از نظر افتاده با او من شوک علی
 الله و حسیبه ناله و دوکان کشف و کرامت مکشاد چون اهل
 دعوت است را برین امور صرف نمائند که این کار است و اول
 است طلب است نه شعار است تا فان ی رب عجیب
 مسایق اینجه مایه ان دعا باز محضر شعبه باز است
 و فلیت سوختن و حاضر است کردن صرف زین مسایق
 خدا را اندکی صیام باید و این همه و فسنوی نشاید
 جباره اهل غرض مجنون می بوند و بر چنین صفت معنون
 می شوند ناله رجب که صاف طینتان ساده دکن
 بان درین سحلی است غل چون عیار این دنیا دار
 و بجهت نفسان کفار از مسالک این نفاق پیشگان
 استادی ندارند و بهت بردافت احوال بزرگان
 ایشان می گماند اما موبو از غلگی حالات اینها تا خبر
 اند و بنظر باطنی همه صورت ظاهر و باطن اینها
 نمی گزند و با این همه خود از طرف ایشان صاف

و در شرف است خدا و رسول و مرشد خود و سزاوار است که در اول
 منزل خویش بنشیند و از قدر و خاک رجم و بی طرفی و باغی
 و ابرم بگذرد و وقت است از نظر افتاده با او من شوک علی
 الله و حسیبه ناله و دوکان کشف و کرامت مکشاد چون اهل
 دعوت است را برین امور صرف نمائند که این کار است و اول
 است طلب است نه شعار است تا فان ی رب عجیب
 مسایق اینجه مایه ان دعا باز محضر شعبه باز است
 و فلیت سوختن و حاضر است کردن صرف زین مسایق
 خدا را اندکی صیام باید و این همه و فسنوی نشاید
 جباره اهل غرض مجنون می بوند و بر چنین صفت معنون
 می شوند ناله رجب که صاف طینتان ساده دکن
 بان درین سحلی است غل چون عیار این دنیا دار
 و بجهت نفسان کفار از مسالک این نفاق پیشگان
 استادی ندارند و بهت بردافت احوال بزرگان
 ایشان می گماند اما موبو از غلگی حالات اینها تا خبر
 اند و بنظر باطنی همه صورت ظاهر و باطن اینها
 نمی گزند و با این همه خود از طرف ایشان صاف

و در شرف است خدا و رسول و مرشد خود و سزاوار است که در اول
 منزل خویش بنشیند و از قدر و خاک رجم و بی طرفی و باغی
 و ابرم بگذرد و وقت است از نظر افتاده با او من شوک علی
 الله و حسیبه ناله و دوکان کشف و کرامت مکشاد چون اهل
 دعوت است را برین امور صرف نمائند که این کار است و اول
 است طلب است نه شعار است تا فان ی رب عجیب
 مسایق اینجه مایه ان دعا باز محضر شعبه باز است
 و فلیت سوختن و حاضر است کردن صرف زین مسایق
 خدا را اندکی صیام باید و این همه و فسنوی نشاید
 جباره اهل غرض مجنون می بوند و بر چنین صفت معنون
 می شوند ناله رجب که صاف طینتان ساده دکن
 بان درین سحلی است غل چون عیار این دنیا دار
 و بجهت نفسان کفار از مسالک این نفاق پیشگان
 استادی ندارند و بهت بردافت احوال بزرگان
 ایشان می گماند اما موبو از غلگی حالات اینها تا خبر
 اند و بنظر باطنی همه صورت ظاهر و باطن اینها
 نمی گزند و با این همه خود از طرف ایشان صاف

عقوبات آن علم است که در این عالم گشته است
مخوفات از مصروفات ادب است بگذار
مسلکی نشاید بود و این مکاران کسرا
دوستان و دوستان کسرا

می باشند و اینها را از راه صفای دل خویش معاف
مس دارند و دیده و دانسته عفو می نمایند
چون آیت گویند ارم به آن حسیت که در نظر دارم
مثال خانه دل مدام از یاد الله با یاد است
در لوح خاطر نقش اسم الله را بنده کفر نفس باید
نگاشت تا حالت حضور و شهود هم رسد و بی اختیار
بر وقت باطن طرف حق گشت و توحید و ایمان الهی
دفع سنگین برود و اسباق در مشاهد نفس
شود و سرور و التذات همیشه در باطن حاصل شود
و حدیث نفس و مشطرات بریشان خصل و جمعیت
ولی نمیند از د و هوا و هوا و هوا و هوا و هوا و هوا
و بنا سازد و صوم و صلوات و دعا و دعا و دعا
و عبادات بگوشش و اطاعت کرده ایست
از کتاب نهی شریعه دست باز داشته شود
که بر چه است این است و حاصل زندگی همین
و بالله التوفیق مثال بر خند که مرتبه عبودیت بخانی
مرتبه الوهیت افراشته و زندگی را با خداوندی غیرت

دست از مصروفات ادب است بگذار
مخوفات از مصروفات ادب است بگذار
مسلکی نشاید بود و این مکاران کسرا
دوستان و دوستان کسرا
عقوبات آن علم است که در این عالم گشته است
مخوفات از مصروفات ادب است بگذار
مسلکی نشاید بود و این مکاران کسرا
دوستان و دوستان کسرا

عقوبات آن علم است که در این عالم گشته است
مخوفات از مصروفات ادب است بگذار
مسلکی نشاید بود و این مکاران کسرا
دوستان و دوستان کسرا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

استحضار ملکوتی است و من یضلل فلا هادی له
پس آنکه این برود اسم متضاد و بسبب از زمین
بازی کفر و ادین تمام است و مومنین و کافران و
مکلفین و منافقین که بمنزله همه مای طرفین اند و امام با
میدگر می جنگند و از هیچ طرف بازی مات نشینند
و گاهی جانب است و از طرف ضلالت غالب می شود
و گاهی بد ضلالت بر کف است اراج می گردد و فلک
دوار همیشه در اطراف زمین بسیر و نماز ظلمت و نور کفر
و دین با حار است و احدت است برود و گار و لو
شاء الله بکلامه و احوال و بسا و از فلک برود
نزاع نبرد و ایمان بر آید و درنگی در جهان افکنده
از بس سحر است **ناله** کلام بر شش از مقام
و از سبزی دهد و خرد و خرد بر کس از مرتب او
اطماع می بخشد و سخن اهل حق خود شاید حال
ایشان است و بویکد ایشان و ال بر کمال ایشان
و تحسین و غیر تحسین کسی کاری ندانند که خود با کج
نق سعت همان می بنگارند فهمیدن کلام چنین عزیزان

۱۰۲

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
۹۹
دارد کلام برود و سوری
و در کمال ایشان و ال بر کمال ایشان
و تحسین و غیر تحسین کسی کاری ندانند که خود با کج
نق سعت همان می بنگارند فهمیدن کلام چنین عزیزان
۱۰۵

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

چون در این کتاب از کلماتی که در این کتاب است

میسازد که در این کتاب از کلماتی که در این کتاب است
درست تفریق در شهود و حواصیل می گرداند
مستوار گشته می شود که این در باری بی پایان و ناکار واد
غیر از خود بی ایدر و ساحل است تا که در این
بستی دنیاوی که بیش از اشیاء احلام منور و کجاست
و بدیم و نعمات بی اصول و عادی ما و من که در این کتاب
عسام نبود از یک کس نشینیم اکنون بجا است که گویند
یا و از صدها که گفتیم العرو و بدیم و مانند شمع
کجای یک دو نفس در فانوس تن مجوسیم حق تعالی حاکم
بالحب گرداند مطلع دنیا که بوده عوالمی ایدر و
زیده ام من و در دنیا ای نفس شنیده ام
و سریندی درین خاکدان و لذت نشان بلید است
با استقامت راز با است و کس را در مکان سر
استخوان زینت است و سنگان با غنا است همه چون
کوه بریندی می زیدیم که اینجا بی بی بدامن خود
نفسی کشیده ام من عنین فتح دل من طیمه ناک
چین مقصد درسی بیش باعث افتد در او است

در این کتاب از کلماتی که در این کتاب است
درست تفریق در شهود و حواصیل می گرداند
مستوار گشته می شود که این در باری بی پایان و ناکار واد
غیر از خود بی ایدر و ساحل است تا که در این
بستی دنیاوی که بیش از اشیاء احلام منور و کجاست
و بدیم و نعمات بی اصول و عادی ما و من که در این کتاب
عسام نبود از یک کس نشینیم اکنون بجا است که گویند
یا و از صدها که گفتیم العرو و بدیم و مانند شمع
کجای یک دو نفس در فانوس تن مجوسیم حق تعالی حاکم
بالحب گرداند مطلع دنیا که بوده عوالمی ایدر و
زیده ام من و در دنیا ای نفس شنیده ام
و سریندی درین خاکدان و لذت نشان بلید است
با استقامت راز با است و کس را در مکان سر
استخوان زینت است و سنگان با غنا است همه چون
کوه بریندی می زیدیم که اینجا بی بی بدامن خود
نفسی کشیده ام من عنین فتح دل من طیمه ناک
چین مقصد درسی بیش باعث افتد در او است

در این کتاب از کلماتی که در این کتاب است
درست تفریق در شهود و حواصیل می گرداند
مستوار گشته می شود که این در باری بی پایان و ناکار واد
غیر از خود بی ایدر و ساحل است تا که در این
بستی دنیاوی که بیش از اشیاء احلام منور و کجاست
و بدیم و نعمات بی اصول و عادی ما و من که در این کتاب
عسام نبود از یک کس نشینیم اکنون بجا است که گویند
یا و از صدها که گفتیم العرو و بدیم و مانند شمع
کجای یک دو نفس در فانوس تن مجوسیم حق تعالی حاکم
بالحب گرداند مطلع دنیا که بوده عوالمی ایدر و
زیده ام من و در دنیا ای نفس شنیده ام
و سریندی درین خاکدان و لذت نشان بلید است
با استقامت راز با است و کس را در مکان سر
استخوان زینت است و سنگان با غنا است همه چون
کوه بریندی می زیدیم که اینجا بی بی بدامن خود
نفسی کشیده ام من عنین فتح دل من طیمه ناک
چین مقصد درسی بیش باعث افتد در او است

منه بگویند که این کتب در دست من است
و در دست من است که این کتب در دست من است
و در دست من است که این کتب در دست من است

و شکسته عالی فقیر مریب درسی کار او ذوقی است که بی او
سبب جمعیت او است و جمع اسباب بتانی کیفیت
او پس در پیش راهی که بر حالت فقر و نادیده خود به راه
در حرب از قسم تسبیح بدست آید همان وقت بحاصف
منماید که از قوی ظاهر و باطن او در بین است و مناسبت
گذران در دیش همین **فرد** از چشمه آب
خورد و مثل غنایم پتی بر گس من سبزلند برگ
برم را **ناله** گردش حال در دنیا ورق گردان
بمتر زندگی است و دوره ماه و سال در بجا پر کار
حلف بیدار گیس حضرت محول احوال حل سلطان از حالی
بجالی که ما را می از حدان همان سبوی مولی من می خواند و از
مقامی مقامی که سید دانند همان نزد خود می رساند
والی الله من جیح الامور کلها والیه المصیر فرد
کرد شمشاد برای دوست چون تو به پناهنده هر طر
مردم بسوسه او زد انم کرده اند **ناله** زلمین دلان
گلشن وحدت مانند گل از غم روزگار جگر خون کرده
اند بلکه بر وضع جبرسان می خندند و در پیش از

است چون من تمام بر سرین
که بد استاده و مانند جاده
دوران و اسباب بر تالی کن
صورت خاکش بر روزگار
استوار است و در کمان
از وضع بیای سبک
این راه بی سبوی
بمراه آن سبوی در دو
والت می در دو
است باری که در
بوالله الا صبر
و صبر است

و بوالله الا صبر
و صبر است
و بوالله الا صبر
و صبر است

و کمال بر این عاشقان سوخته محبت است
و سینه سوزان ایشان از سوخته محبت و جگر
چون اشک ایشان آتش زده محبت است و زنی
باید از ایشان از سینه محبت و اگر چه این تاراج گاه
محبت با انواع خرابیها اگر فشار اندک در محبت
نه اختیار اند و در این دو است محبت را از
گفت نمی گذارند و در بیت از آن آرزوی دارنده
فتر و ایدم بوی کباب از جگر و سینه و دل
به توان کرد محبت همه را آتش زد و تا آن اولیاء
حق سبحانه که بملکت لا یخوتون در بر دارند و وفا
او جل شانزه که سهر از عیب بقا باشد بری آید
این وجود و عدم استاری همان فانی
را هیچ اعتبار نمی نهند و سنوای تشابه است
ق را در خاطر جا نمی دیند و عورتان از
رسیدن زنده می بندارند و نه از مردن مرده
می استغفارند چه که بعد نیست بی نظیر در عالم
بی مانند در و ازین طرف می گروانند

و کمال بر این عاشقان سوخته محبت است
و سینه سوزان ایشان از سوخته محبت و جگر
چون اشک ایشان آتش زده محبت است و زنی
باید از ایشان از سینه محبت و اگر چه این تاراج گاه
محبت با انواع خرابیها اگر فشار اندک در محبت
نه اختیار اند و در این دو است محبت را از
گفت نمی گذارند و در بیت از آن آرزوی دارنده
فتر و ایدم بوی کباب از جگر و سینه و دل
به توان کرد محبت همه را آتش زد و تا آن اولیاء
حق سبحانه که بملکت لا یخوتون در بر دارند و وفا
او جل شانزه که سهر از عیب بقا باشد بری آید
این وجود و عدم استاری همان فانی
را هیچ اعتبار نمی نهند و سنوای تشابه است
ق را در خاطر جا نمی دیند و عورتان از
رسیدن زنده می بندارند و نه از مردن مرده
می استغفارند چه که بعد نیست بی نظیر در عالم
بی مانند در و ازین طرف می گروانند

و کمال بر این عاشقان سوخته محبت است
و سینه سوزان ایشان از سوخته محبت و جگر
چون اشک ایشان آتش زده محبت است و زنی
باید از ایشان از سینه محبت و اگر چه این تاراج گاه
محبت با انواع خرابیها اگر فشار اندک در محبت
نه اختیار اند و در این دو است محبت را از
گفت نمی گذارند و در بیت از آن آرزوی دارنده
فتر و ایدم بوی کباب از جگر و سینه و دل
به توان کرد محبت همه را آتش زد و تا آن اولیاء
حق سبحانه که بملکت لا یخوتون در بر دارند و وفا
او جل شانزه که سهر از عیب بقا باشد بری آید
این وجود و عدم استاری همان فانی
را هیچ اعتبار نمی نهند و سنوای تشابه است
ق را در خاطر جا نمی دیند و عورتان از
رسیدن زنده می بندارند و نه از مردن مرده
می استغفارند چه که بعد نیست بی نظیر در عالم
بی مانند در و ازین طرف می گروانند

و کمال بر این عاشقان سوخته محبت است
و سینه سوزان ایشان از سوخته محبت و جگر
چون اشک ایشان آتش زده محبت است و زنی
باید از ایشان از سینه محبت و اگر چه این تاراج گاه
محبت با انواع خرابیها اگر فشار اندک در محبت
نه اختیار اند و در این دو است محبت را از
گفت نمی گذارند و در بیت از آن آرزوی دارنده
فتر و ایدم بوی کباب از جگر و سینه و دل
به توان کرد محبت همه را آتش زد و تا آن اولیاء
حق سبحانه که بملکت لا یخوتون در بر دارند و وفا
او جل شانزه که سهر از عیب بقا باشد بری آید
این وجود و عدم استاری همان فانی
را هیچ اعتبار نمی نهند و سنوای تشابه است
ق را در خاطر جا نمی دیند و عورتان از
رسیدن زنده می بندارند و نه از مردن مرده
می استغفارند چه که بعد نیست بی نظیر در عالم
بی مانند در و ازین طرف می گروانند

باید گشتوز و بر چه رو نماید از اعقلت نشنا
نسا بعد نبود که آنچه دیده می شود چون عالم
خواب است در حد نظری آید مانند سراسر
فرود دنیا جوهرات می باشد چنانکه هست
کتاب است فاعشروا و اولی الابصار مالک
تو نگران را باید که بدو وقت کمبانی قلب خود چون
تکویسالی دنیا کارخانه های ظاهری خویش
نماند تا لب غفلت سخت دلی در ایشان
باید از نشود و از حال غریبانی اعتنای
روز زنده که اکثر دو گنیمند من قسم می باشند
و عمر و سنند گنیمند در از شناسمت و ندادای
و از این شس می گنیمند و غیرهم الحیوة الدنیآ
و فی فاسی الفلک کس که تو گنیمند و دیده
سنگ دل گنیمند بر آن طهره که گنیمند و دیده مالک
بوی سبب تمام مدت می آرد و بنیت کوز
سلام فوت التماس دارد و بنصب
مشخوخت فارغ نظری زنده گانی می نگارد

فصله فقل عما بین
مکان و بیرون
مکان و بیرون
مکان و بیرون

۱۱۵
مکان و بیرون
مکان و بیرون
مکان و بیرون
مکان و بیرون

مکان و بیرون
مکان و بیرون
مکان و بیرون
مکان و بیرون

دوستان پیری درین شب همه خوابند و خوابند
می کار و جوانی ازین مقام برآمدند
بمانند و زندگانی درین گام استین ازین
می افتند پس قسم زبانه بماند که درین حالت
خود از خانه دل بردارد و یاد برگشت
بجای اولی که است کرد که بس بر آنجا
بخت وقت تا رخ باقیست تا آنکه
زماند و حقیقت الامر با حق است
از سرش و هوای ماند و به تمام
سازد بخت و کرده و هر دو
می نمرد زمانه نماسد و هر
سازد زمانه نماسد تا آنکه
صاحب لانا برد می آورد
در می آید که من سوخته جان مانده
غصه از سوز و گداز می در باطن
درف و اگر زبان نمی آرم و مثل خامه
سرخین من آنک بر می گرداند ازین

و در میان پیری درین شب همه خوابند
می کار و جوانی ازین مقام برآمدند
بمانند و زندگانی درین گام استین ازین
می افتند پس قسم زبانه بماند که درین حالت
خود از خانه دل بردارد و یاد برگشت
بجای اولی که است کرد که بس بر آنجا
بخت وقت تا رخ باقیست تا آنکه
زماند و حقیقت الامر با حق است
از سرش و هوای ماند و به تمام
سازد بخت و کرده و هر دو
می نمرد زمانه نماسد و هر
سازد زمانه نماسد تا آنکه
صاحب لانا برد می آورد
در می آید که من سوخته جان مانده
غصه از سوز و گداز می در باطن
درف و اگر زبان نمی آرم و مثل خامه
سرخین من آنک بر می گرداند ازین

و در میان پیری درین شب همه خوابند
می کار و جوانی ازین مقام برآمدند
بمانند و زندگانی درین گام استین ازین
می افتند پس قسم زبانه بماند که درین حالت
خود از خانه دل بردارد و یاد برگشت
بجای اولی که است کرد که بس بر آنجا
بخت وقت تا رخ باقیست تا آنکه
زماند و حقیقت الامر با حق است
از سرش و هوای ماند و به تمام
سازد بخت و کرده و هر دو
می نمرد زمانه نماسد و هر
سازد زمانه نماسد تا آنکه
صاحب لانا برد می آورد
در می آید که من سوخته جان مانده
غصه از سوز و گداز می در باطن
درف و اگر زبان نمی آرم و مثل خامه
سرخین من آنک بر می گرداند ازین

و در میان پیری درین شب همه خوابند
می کار و جوانی ازین مقام برآمدند
بمانند و زندگانی درین گام استین ازین
می افتند پس قسم زبانه بماند که درین حالت
خود از خانه دل بردارد و یاد برگشت
بجای اولی که است کرد که بس بر آنجا
بخت وقت تا رخ باقیست تا آنکه
زماند و حقیقت الامر با حق است
از سرش و هوای ماند و به تمام
سازد بخت و کرده و هر دو
می نمرد زمانه نماسد و هر
سازد زمانه نماسد تا آنکه
صاحب لانا برد می آورد
در می آید که من سوخته جان مانده
غصه از سوز و گداز می در باطن
درف و اگر زبان نمی آرم و مثل خامه
سرخین من آنک بر می گرداند ازین

فان من لم يدر ان الله خلق كل شيء من غير حساب ولا عناية ولا خلقه من غير علم ولا حكمة ولا خلقه من غير قوة ولا خلقه من غير ارادة ولا خلقه من غير علم ولا حكمة ولا خلقه من غير قوة ولا خلقه من غير ارادة

می بود در رشتن پنهان قبول است و در رشتن پنهان قبول است
و برکت تصانیف این امره مانند صحبت زنده بود
و بیان ایشان در حجاب این عدم الهی و بیان ایشان
زبان خامه بدی و تحریر ایشان عمر بر آسان
ست و مطالب مرقومه ایشان بلا تشبیه و ریب
دست نشود ایشان زاید است دست تباری
همی فرماید و از آستین دست ایشان دست
قدرت الهی بر می آید **فرد** و تحریر مطالب و رد
و از این سخنان دست است که چون خامه برود
از زبان از آستین **انما** نثار آید باب
ماندی گوید با از آن صحبت تو آید بود که چون آینه
از در سینه و دل می کیند ایشان سخن حق ظهور
می نماید و از فیض صحبت ایشان وصول الی
لب حاصل میشود و باب خدا رسی ایشان
می باشند و با ازین سبب خواهد بود که بعض
انگهان و استقامت دستگامان این گروه از
راه کمال ترک دنیا و قوت توکل بر خدا و کیفیت

است و در رشتن پنهان قبول است و در رشتن پنهان قبول است
و برکت تصانیف این امره مانند صحبت زنده بود
و بیان ایشان در حجاب این عدم الهی و بیان ایشان
زبان خامه بدی و تحریر ایشان عمر بر آسان
ست و مطالب مرقومه ایشان بلا تشبیه و ریب
دست نشود ایشان زاید است دست تباری
همی فرماید و از آستین دست ایشان دست
قدرت الهی بر می آید **فرد** و تحریر مطالب و رد
و از این سخنان دست است که چون خامه برود
از زبان از آستین **انما** نثار آید باب
ماندی گوید با از آن صحبت تو آید بود که چون آینه
از در سینه و دل می کیند ایشان سخن حق ظهور
می نماید و از فیض صحبت ایشان وصول الی
لب حاصل میشود و باب خدا رسی ایشان
می باشند و با ازین سبب خواهد بود که بعض
انگهان و استقامت دستگامان این گروه از
راه کمال ترک دنیا و قوت توکل بر خدا و کیفیت

فان من لم يدر ان الله خلق كل شيء من غير حساب ولا عناية ولا خلقه من غير علم ولا حكمة ولا خلقه من غير قوة ولا خلقه من غير ارادة ولا خلقه من غير علم ولا حكمة ولا خلقه من غير قوة ولا خلقه من غير ارادة

فصل در بیان احوال و حالات و تربیت خردسالی از
بزرگان و دگر از سلاطین و امرا نمی رود و موصوف
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِبَابِ الْأَمِيرِيِّ شُيُودَ وَرَضِيَتْ كَمَا وَاجِبُ

و لو احق بسیار دارند اما اصلا توجه نسوی
اعمالی آرنند و در و از ه حق را نمی گذارند
و الله يحب المتوكلين و در باب نود و
را که دیدم در این باب می باشد و الله
التوكلين انما له فلك دوار مانند دایره
سکار از بس محط و درند ساخته و از طرفی
علم فتن انگیزی انداخته و مانع صمود الی الت
ر و ا ح ت و تفرک انسان مرحوم را در گرفتار
گوناگون انداخته و این طایفه کسی از هیچ راه
نمی تواند که بمقر اصل خود برسد و در شبانه
تربیت و معیت حق سبحانه بسیار بگذرند همین
یک راه پنجهان باطنی و طریق خفی تسلی مستوجب
است اگرند افضل نماید و در این سرگشته
و صحبت صاحب دلی رسانند و ازین ممر نسوی

و تربیت خردسالی از سلاطین و امرا نمی رود و موصوف
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِبَابِ الْأَمِيرِيِّ شُيُودَ وَرَضِيَتْ كَمَا وَاجِبُ
و لو احق بسیار دارند اما اصلا توجه نسوی
اعمالی آرنند و در و از ه حق را نمی گذارند
و الله يحب المتوكلين و در باب نود و
را که دیدم در این باب می باشد و الله
التوكلين انما له فلك دوار مانند دایره
سکار از بس محط و درند ساخته و از طرفی
علم فتن انگیزی انداخته و مانع صمود الی الت
ر و ا ح ت و تفرک انسان مرحوم را در گرفتار
گوناگون انداخته و این طایفه کسی از هیچ راه
نمی تواند که بمقر اصل خود برسد و در شبانه
تربیت و معیت حق سبحانه بسیار بگذرند همین
یک راه پنجهان باطنی و طریق خفی تسلی مستوجب
است اگرند افضل نماید و در این سرگشته
و صحبت صاحب دلی رسانند و ازین ممر نسوی

و در این باب می باشد و الله
التوكلين انما له فلك دوار مانند دایره
سکار از بس محط و درند ساخته و از طرفی
علم فتن انگیزی انداخته و مانع صمود الی الت
ر و ا ح ت و تفرک انسان مرحوم را در گرفتار
گوناگون انداخته و این طایفه کسی از هیچ راه
نمی تواند که بمقر اصل خود برسد و در شبانه
تربیت و معیت حق سبحانه بسیار بگذرند همین
یک راه پنجهان باطنی و طریق خفی تسلی مستوجب
است اگرند افضل نماید و در این سرگشته
و صحبت صاحب دلی رسانند و ازین ممر نسوی

فصل در بیان احوال و حالات و تربیت خردسالی از
بزرگان و دگر از سلاطین و امرا نمی رود و موصوف
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِبَابِ الْأَمِيرِيِّ شُيُودَ وَرَضِيَتْ كَمَا وَاجِبُ

خواجه جو از دست و بسته بود که دستش
 گردون دون بار یک که پد از کشت و عطار خود
 راه کشتاید بر انال دور اندیشه با دوه از
 نزدیک دیوانگی می گزید و بسوی طول اهل مغرب
 کوه تاجی عقل می دوید و الا مستان جذب
 محبت حق دستفرمان کبیط وجود مطلق در هر
 حال خوش میباشند و از طرف نوشتن خود
 راهی نمی تراشند پس اگر راهی از گرفتاری
 مغربه دنیا می خواهی بشناس و محبت چنین
 و استگان در باب که فرانس در دست است
 که ترا هم ازین دام براند و بفراغ قسط و شکن
 وی سبک فرود ببارد یک مسلمان با ذرا خوش
 بگذران نشین پست از عقل دور اندیش
 در کار تو مشکلمانال اگر چه خواهی در و او
 است مشهور که فیض الهی عالمی آرامش است
 و این شخص مرموم شده را بجهنم نام می خوانند
 اما من گفتم که دل گاهی مسامی ابراز یافته

می شود که در دستش
 روح الهی را
 در هر حال
 محبت حق
 در دستفرمان
 کبیط وجود
 مطلق در هر
 حال خوش
 میباشند
 و از طرف
 نوشتن خود
 راهی نمی
 تراشند
 پس اگر
 راهی از
 گرفتاری
 مغربه دنیا
 می خواهی
 بشناس
 و محبت
 چنین
 و استگان
 در باب
 که فرانس
 در دست
 است
 که ترا
 هم ازین
 دام براند
 و بفراغ
 قسط و شکن
 وی سبک
 فرود
 ببارد
 یک مسلمان
 با ذرا
 خوش
 بگذران
 نشین
 پست از
 عقل دور
 اندیش
 در کار
 تو مشکلمانال
 اگر چه
 خواهی
 در و او
 است مشهور
 که فیض
 الهی عالمی
 آرامش
 است و این
 شخص
 مرموم
 شده را
 بجهنم
 نام می
 خوانند
 اما من
 گفتم
 که دل
 گاهی
 مسامی
 ابراز
 یافته

در هر حال
 محبت حق
 در دستفرمان
 کبیط وجود
 مطلق در هر
 حال خوش
 میباشند
 و از طرف
 نوشتن خود
 راهی نمی
 تراشند
 پس اگر
 راهی از
 گرفتاری
 مغربه دنیا
 می خواهی
 بشناس
 و محبت
 چنین
 و استگان
 در باب
 که فرانس
 در دست
 است
 که ترا
 هم ازین
 دام براند
 و بفراغ
 قسط و شکن
 وی سبک
 فرود
 ببارد
 یک مسلمان
 با ذرا
 خوش
 بگذران
 نشین
 پست از
 عقل دور
 اندیش
 در کار
 تو مشکلمانال
 اگر چه
 خواهی
 در و او
 است مشهور
 که فیض
 الهی عالمی
 آرامش
 است و این
 شخص
 مرموم
 شده را
 بجهنم
 نام می
 خوانند
 اما من
 گفتم
 که دل
 گاهی
 مسامی
 ابراز
 یافته

ببیند که در این عالم چه میگذرد و چه میسر میآید و چه میسر نمیشود و چه میسر نمیشود

در این عالم و گاهی بسوی خود نشسته اند و با آنکه
نه از امر مسکن اند من خود را نمیبیند که خود
را می بیند با وجود خود که حمایه را می فهمانم و علم است
گاه گاه فی الجمله معلوم نمودم میگرداند منبشاید
ان مسلست و مشکلی که ام در خاطر مرسوبه
می ماند در نظر دیگران سهل است باید دید که این
معامله آخر چه کاره است از وقت مردن
چگونه دارد و **ف** و مانند اینست بعد از
حیرت و شکام دیدنی که مراد و نکاتش در **و الله**
الهادی و علیه اعتمادی و ناله صاحب نظران
تسلیت بین اکثرت و در این موجودات
اعتبار از امر مشاهده وحدت حقیقه و آن
تعالی و تقدست نمی شود و برده این مقدمات
آن نور مطلق را از نگاه ایشان مستور نموده
و اگر بقضای بشریت گاهی وجود این غیبات
سازد خود حق متبرک گردد رنگ برده ای
میباش که بالکل مانع مشاهده نمی شود بلکه

و در این عالم و گاهی بسوی خود نشسته اند و با آنکه
نه از امر مسکن اند من خود را نمیبیند که خود
را می بیند با وجود خود که حمایه را می فهمانم و علم است
گاه گاه فی الجمله معلوم نمودم میگرداند منبشاید
ان مسلست و مشکلی که ام در خاطر مرسوبه
می ماند در نظر دیگران سهل است باید دید که این
معامله آخر چه کاره است از وقت مردن
چگونه دارد و **ف** و مانند اینست بعد از
حیرت و شکام دیدنی که مراد و نکاتش در **و الله**
الهادی و علیه اعتمادی و ناله صاحب نظران
تسلیت بین اکثرت و در این موجودات
اعتبار از امر مشاهده وحدت حقیقه و آن
تعالی و تقدست نمی شود و برده این مقدمات
آن نور مطلق را از نگاه ایشان مستور نموده
و اگر بقضای بشریت گاهی وجود این غیبات
سازد خود حق متبرک گردد رنگ برده ای
میباش که بالکل مانع مشاهده نمی شود بلکه

ببیند که در این عالم چه میگذرد و چه میسر میآید و چه میسر نمیشود و چه میسر نمیشود

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 أما بعد
 فان من غلبت عليه
 الشهوة
 فليعلم ان
 الدنيا
 دار
 فتن
 و
 ان
 الله
 لا
 يهدي
 القوم
 الضالين
 والذين
 كفروا
 فليعلم
 ان
 الله
 لا
 يقبل
 التوبة
 عن
 الذين
 كفروا
 حتى
 يخرجوا
 من
 الارض
 والدين
 والذين
 كفروا
 فليعلم
 ان
 الله
 لا
 يقبل
 التوبة
 عن
 الذين
 كفروا
 حتى
 يخرجوا
 من
 الارض
 والدين

و اما در وقت این رسدگان فانی در اصل
 سالی قرب آمدن معاملات آن جبهه است
 که ثابت بر مومنین صا و قین گردیده است
 بر نفس این دم گشتی های خود را کشیدند
 جذب الهی است که بر نفس را بسوی خود
 میکشد و مردم این نفس زنجاری خویش را
 نفس شماری وقت آخر شمار که مردم بنام
 اصل تو میرسد و من که یک پیام رسانم
 نملن را بسوی حق میخواهم امروز است افزون
 که مرگت میخواهم و زبانه در چاه میمانم و این
 منور موت که نطف العید این غاصی بر غاصی
 گردیده در روز زاده زری شود و بی اختیار
 دل را بسوی آن عالم میکشد از جبری است
 غالب که وقت نزدیک رسیده حق سبحانه
 تا همه بخش گرداند بینه و کرده است
 اینهم از خویش نفس بر زبان می آید
 میکشد جذب کسی سخنان بخود مشا بد را

و اما در وقت این رسدگان فانی در اصل
 سالی قرب آمدن معاملات آن جبهه است
 که ثابت بر مومنین صا و قین گردیده است
 بر نفس این دم گشتی های خود را کشیدند
 جذب الهی است که بر نفس را بسوی خود
 میکشد و مردم این نفس زنجاری خویش را
 نفس شماری وقت آخر شمار که مردم بنام
 اصل تو میرسد و من که یک پیام رسانم
 نملن را بسوی حق میخواهم امروز است افزون
 که مرگت میخواهم و زبانه در چاه میمانم و این
 منور موت که نطف العید این غاصی بر غاصی
 گردیده در روز زاده زری شود و بی اختیار
 دل را بسوی آن عالم میکشد از جبری است
 غالب که وقت نزدیک رسیده حق سبحانه
 تا همه بخش گرداند بینه و کرده است
 اینهم از خویش نفس بر زبان می آید
 میکشد جذب کسی سخنان بخود مشا بد را

و اما در وقت این رسدگان فانی در اصل
 سالی قرب آمدن معاملات آن جبهه است
 که ثابت بر مومنین صا و قین گردیده است
 بر نفس این دم گشتی های خود را کشیدند
 جذب الهی است که بر نفس را بسوی خود
 میکشد و مردم این نفس زنجاری خویش را
 نفس شماری وقت آخر شمار که مردم بنام
 اصل تو میرسد و من که یک پیام رسانم
 نملن را بسوی حق میخواهم امروز است افزون
 که مرگت میخواهم و زبانه در چاه میمانم و این
 منور موت که نطف العید این غاصی بر غاصی
 گردیده در روز زاده زری شود و بی اختیار
 دل را بسوی آن عالم میکشد از جبری است
 غالب که وقت نزدیک رسیده حق سبحانه
 تا همه بخش گرداند بینه و کرده است
 اینهم از خویش نفس بر زبان می آید
 میکشد جذب کسی سخنان بخود مشا بد را

و اما در وقت این رسدگان فانی در اصل
 سالی قرب آمدن معاملات آن جبهه است
 که ثابت بر مومنین صا و قین گردیده است
 بر نفس این دم گشتی های خود را کشیدند
 جذب الهی است که بر نفس را بسوی خود
 میکشد و مردم این نفس زنجاری خویش را
 نفس شماری وقت آخر شمار که مردم بنام
 اصل تو میرسد و من که یک پیام رسانم
 نملن را بسوی حق میخواهم امروز است افزون
 که مرگت میخواهم و زبانه در چاه میمانم و این
 منور موت که نطف العید این غاصی بر غاصی
 گردیده در روز زاده زری شود و بی اختیار
 دل را بسوی آن عالم میکشد از جبری است
 غالب که وقت نزدیک رسیده حق سبحانه
 تا همه بخش گرداند بینه و کرده است
 اینهم از خویش نفس بر زبان می آید
 میکشد جذب کسی سخنان بخود مشا بد را

۱۳۲

۱۳۳

۱۳۴

بسیار با طبع است و در این کتاب
مراعات نیک در این کتاب
الطایف حال در این کتاب

ناله نبات با طبع اوم با طبع سهل می باشد و
با اوست این با طبع السافلین میرساند و شناس
الخاصه این از اجانب علوی برود و مواظبت این
با علی علیه السلام نیز سگر و اندیش نامق و را بدای
با موزات بر دوازده بار کتاب نخصات بود از الوده
در این **بصير العلم الطيب والعمل الصالح** بر فقه
الوده و دانش بودت نافع بود

حاکمی که زشته و نتواند غبارت نماید لباس
فانح نراجان را از لباس و جامه نوکل و خود
با رکن دنیا گرفتاران نموده بلبوبات فخر از لباس
فاخره می نمایند و مردان با همت مانند هم
بر روی خویش در عریانی می افزایند هر دو نفس
لا ف خلق عریانی نیست و هر دو ن همت ازاد
زقب های طبیعی نفسانی نه خلعت فاخره عریانی
نی و قبای زیبای ترک اسباب دنیوی ترکان
نتیج همت بلند می می رسد که بالکل استن
اللباس از مناسبتی دنیا افشاند و چون سوزن

در این کتاب
بسیار با طبع است
مراعات نیک در این کتاب
الطایف حال در این کتاب
بسیار با طبع است
مراعات نیک در این کتاب
الطایف حال در این کتاب
بسیار با طبع است
مراعات نیک در این کتاب
الطایف حال در این کتاب

بسیار با طبع است و در این کتاب
مراعات نیک در این کتاب
الطایف حال در این کتاب
بسیار با طبع است
مراعات نیک در این کتاب
الطایف حال در این کتاب

۱۴۱

بسیار از این قبیل است که در بعضی از معانی و عبارات

بر ماست و گاهی بسبب خودی خودت افتخار با آنکه
معدت اوله است ازین خود را نمس از خود خود
تو نمی فهمی بادی خود که صمدی را می فهمی تا تو و غلبت
گاه گاه فی الجمله معلوم خود می گرداند منشأ
ان محصل است و مشکلی که در خاطر می رسد
بی مانند و در نظر دیگران محض است بادی و در که این
معادله آخر چه کارش آرد و وقت مردن
چگونه دارد و ماندن است تا وقت مردن
حیرت چه حکام دیدنی که مراد و مکاشفه و الله
الحادی و علیه اعتمادی نه مال صاحب نظران
حقیقت بین را اکثر دوریه این موجودات
اعتقاد از امر مشاهده وحدت حقیقت و اجماع
تعالی و تقدس نمی شود و پرده این مفهبات
آن نور مطلق را از نگاه ایشان مستور نماید
و اگر بمقتضای بشریت گاهی وجود این اجتهادات
سازد و حق متکدر در بزرگ برده با یکی
بسیار است که با آن مانع مشاهده نمی شود بلکه

معدت اوله است ازین خود را نمس از خود خود
تو نمی فهمی بادی خود که صمدی را می فهمی تا تو و غلبت
گاه گاه فی الجمله معلوم خود می گرداند منشأ
ان محصل است و مشکلی که در خاطر می رسد
بی مانند و در نظر دیگران محض است بادی و در که این
معادله آخر چه کارش آرد و وقت مردن
چگونه دارد و ماندن است تا وقت مردن
حیرت چه حکام دیدنی که مراد و مکاشفه و الله
الحادی و علیه اعتمادی نه مال صاحب نظران
حقیقت بین را اکثر دوریه این موجودات
اعتقاد از امر مشاهده وحدت حقیقت و اجماع
تعالی و تقدس نمی شود و پرده این مفهبات
آن نور مطلق را از نگاه ایشان مستور نماید
و اگر بمقتضای بشریت گاهی وجود این اجتهادات
سازد و حق متکدر در بزرگ برده با یکی
بسیار است که با آن مانع مشاهده نمی شود بلکه

۱۴۲

مطلوبه این معانی و عبارات

دو دو در رفتن این رسد گالی فانی در اصل
 بیایی قویب آمدن معاملات آن بجهت آن
 که ثابت بر مومنین صا و قین گردیده پس
 بر نفس این دم کتی های خود را کت پس
 عذاب الهی پیدا کرد بر نفس ترا بسوی خوش
 میگشت و مردم این نفس زنجاری خوشتر
 نفس شماری وقت آخر شمار که مردم بیچاره
 اجل نو میرشد و من که یک پیغام رسانیم
 نملی را بسوی حق میجو انم امر و زنت با فردا
 که مرگت میجهانم و ز یاد او در جهان می مانم و این هم
 منور موت که انصاف العیود این عاصی معاصی
 گردیده در روز زیاد و زری شود و بی اختیار
 دل را بسوی آن عالم میکشد نی خبری نیست
 غالب که وقت نزدیک رسیده حق سبحانه
 خاتمہ نجس گرداند زمین و کریمه
 ایچم از خویش رفتن بر زبان می هیچ نیست
 میگشت عذاب کسی سخنان خود دست بردار

دو دو در رفتن این رسد گالی فانی در اصل
 بیایی قویب آمدن معاملات آن بجهت آن
 که ثابت بر مومنین صا و قین گردیده پس
 بر نفس این دم کتی های خود را کت پس
 عذاب الهی پیدا کرد بر نفس ترا بسوی خوش
 میگشت و مردم این نفس زنجاری خوشتر
 نفس شماری وقت آخر شمار که مردم بیچاره
 اجل نو میرشد و من که یک پیغام رسانیم
 نملی را بسوی حق میجو انم امر و زنت با فردا
 که مرگت میجهانم و ز یاد او در جهان می مانم و این هم
 منور موت که انصاف العیود این عاصی معاصی
 گردیده در روز زیاد و زری شود و بی اختیار
 دل را بسوی آن عالم میکشد نی خبری نیست
 غالب که وقت نزدیک رسیده حق سبحانه
 خاتمہ نجس گرداند زمین و کریمه
 ایچم از خویش رفتن بر زبان می هیچ نیست
 میگشت عذاب کسی سخنان خود دست بردار

۱۳۳

۱۳۴

دو دو در رفتن این رسد گالی فانی در اصل
 بیایی قویب آمدن معاملات آن بجهت آن
 که ثابت بر مومنین صا و قین گردیده پس
 بر نفس این دم کتی های خود را کت پس
 عذاب الهی پیدا کرد بر نفس ترا بسوی خوش
 میگشت و مردم این نفس زنجاری خوشتر
 نفس شماری وقت آخر شمار که مردم بیچاره
 اجل نو میرشد و من که یک پیغام رسانیم
 نملی را بسوی حق میجو انم امر و زنت با فردا
 که مرگت میجهانم و ز یاد او در جهان می مانم و این هم
 منور موت که انصاف العیود این عاصی معاصی
 گردیده در روز زیاد و زری شود و بی اختیار
 دل را بسوی آن عالم میکشد نی خبری نیست
 غالب که وقت نزدیک رسیده حق سبحانه
 خاتمہ نجس گرداند زمین و کریمه
 ایچم از خویش رفتن بر زبان می هیچ نیست
 میگشت عذاب کسی سخنان خود دست بردار

بسیار در کتب کلامیه و کتب معتدله آمده است که هر کس که در این راه باشد...

ناله نبات بالطنج آدم باطراف سفلی می شود و
بر او مت ان السفلی السافلین میرساند و تشناس
الخاصه ان از اسباب علوی می شود و مواعظت ان
با عالی عالیین سازند و اندک بس امدت و ربا و ای
با متورات بر داند و بار نکات منجیات بود و الود
و امین **بِقَوْلِ الْعَلَمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ كَرَمَهُ**
م و الوژه و انی بودت مانع صمود
خاکمی که نشود نتواند غبارت نماید لباس
مانع از جان را زیباست و جامه نوکل و خور
اسکان دنیا گرفتاران بولس ملبوسات فخر الیاس
فاخره می نم آیند و مردوانی با همت آیند همه
بر روی خویش در عربانی می آفریند هر دو نفس
لاق خلعت عربانی نیست و بزودن نیست آزاد
رقبدهای طبیعی نفسانی نه خلعت فاخره عربان
نی و قبای زیبای ترک اسباب دنیوی ترکان
نتیج همت بلند می نمی رسد که با کل استثنی
از لباس گرفتاری دنیا افتاد و چون برون

و غایب از نظر ای می شود
و با هم گاهی می خنده
و ان بوی بستان بیست
می آید که در لایزال
۱۲۴
و ان بوی بستان بیست
و ان بوی بستان بیست
و ان بوی بستان بیست

بسیار در کتب کلامیه و کتب معتدله آمده است که هر کس که در این راه باشد...

این سخن را در میان خود بر سر هر روز بخواند و در هر روز در هر حال که خواهد در هر وقت که خواهد در هر مکان که خواهد در هر حال که خواهد در هر وقت که خواهد در هر مکان که خواهد

بجای آنکه می تواند که محبط ذات و اجنبه لغات و لغت
شود و بنا بر این باید انرا در آن تمساید و عقل
تا فصل انسان بجهول قدرت ندارد که همه اسرار
صفات و اسمای حق سبحانه تعالی و شناخته نماید
یعنی معرفت او و ادب بر باید گر همین که بر کسین
موجسد و استعداد خویش او تعالی را
تصور مینماید و مثل دل خود می سر باید
و در هر روز و هر روز در هر روز و هر روز
باید در من کجا و کجا و کجا و کجا و کجا
باید در من کجا و کجا و کجا و کجا و کجا
کار خود را در هر روز در هر روز در هر روز
بی غشسته اگر اراده و سول الی الله و از
باید که به بیگانه خود برادر بسیار نبازی و به
فدنا و نفس کوشی و خود را بدست موافقین
تعب و شکی ظلمت انانیت خویش را از دل برود
تا نور تجلیات حق بظهور آید و فانی فی الله شود
تجا بابت رو نمساید **مسرور** اگر خواهی که مالک

بجای آنکه می تواند که محبط ذات و اجنبه لغات و لغت
شود و بنا بر این باید انرا در آن تمساید و عقل
تا فصل انسان بجهول قدرت ندارد که همه اسرار
صفات و اسمای حق سبحانه تعالی و شناخته نماید
یعنی معرفت او و ادب بر باید گر همین که بر کسین
موجسد و استعداد خویش او تعالی را
تصور مینماید و مثل دل خود می سر باید
و در هر روز و هر روز در هر روز و هر روز
باید در من کجا و کجا و کجا و کجا و کجا
باید در من کجا و کجا و کجا و کجا و کجا
کار خود را در هر روز در هر روز در هر روز
بی غشسته اگر اراده و سول الی الله و از
باید که به بیگانه خود برادر بسیار نبازی و به
فدنا و نفس کوشی و خود را بدست موافقین
تعب و شکی ظلمت انانیت خویش را از دل برود
تا نور تجلیات حق بظهور آید و فانی فی الله شود
تجا بابت رو نمساید **مسرور** اگر خواهی که مالک

این سخن را در میان خود بر سر هر روز بخواند و در هر روز در هر حال که خواهد در هر وقت که خواهد در هر مکان که خواهد در هر حال که خواهد در هر وقت که خواهد در هر مکان که خواهد

باشد در عرض و وسعت زمانه مانا نامی چون
اموال نامکسان حال تباہ رونق افزای
نظورات و احب تعالی است و ظلمت اعمال مانندگان
برگناه باعث انخدای او است و کشتش رحمت
صاحب است اگر گناه مار و سبایان بودی
تجسس معاری او چگونه ظهور نمودی فرد
سنش فروده است ز حال تباہ ما پنجهش
کشیده سر بر ز نعت سپاه مانا که در یافت
کن ذات و اجنبیه من حکایت بی اگر چه در خون
فهم انسانی نیست اما هیچگاه نفس ناطقه زکی
در بیان با ایمان از وجهه با نرسد با نسی
ماند و در فسد ادراک آن می اخست است
گو که از محالات داند و وصول بدات تحت حق
تعالی با واسطه اسما و صفات بر چند کصب
به خود امکانی نیست بسکن هیچ آن دل محبت
منزل صیاف با طمان با الفسان از مشاهده
کی کیف امرتہ منزیه عاتس نسی شود و در متوجه

۲۵۲

بگویند که این سخن در حدیث آمده است که هر که در دنیا چیزی را دوست دارد در آخرت آن را دوست خواهد داشت

بگویند که این سخن در حدیث آمده است که هر که در دنیا چیزی را دوست دارد در آخرت آن را دوست خواهد داشت

بگویند که این سخن در حدیث آمده است که هر که در دنیا چیزی را دوست دارد در آخرت آن را دوست خواهد داشت

بگویند که این سخن در حدیث آمده است که هر که در دنیا چیزی را دوست دارد در آخرت آن را دوست خواهد داشت

۲۵۳

از درختن برمی آید و بارش بود و بود و بود
سبب ناری توکل است تا بهم بسبب طرفین
دنیا نمی نایم شاید که توان در ما آید بفقیر خایز
داری و بار از درختن بر نمی آید
از درختن آید می شاید بپد سر بر استنماز
تا که نای دل وانی دل که دل هم بسبب در سحرای
مخبت بلوری از ما غربا رفت که آواز با پیش
شاید و خاطر فایز ما معالز صد مد الفت
بهری شکست که مدای نکت حسرتا گویند
رسید **وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا لِلصَّالِحِينَ** و
دل ز خود رفت آنجان تا و از بانی رخاست
ای با خاطر که شکست و صداتی رخاست
تا که سر آید دنیا عجب داری نامراد نیست که
بسا امران ذمی شان جهان درین میان
گر گردیدند که است در نام و نشاد اینها میدادند
سراسر می صیقلی طرف مسکالی می آمان است که بسیار
الهی است شنیدن کامران انقدر از جان خریدند که طوری

از درختن برمی آید و بارش بود و بود و بود
سبب ناری توکل است تا بهم بسبب طرفین
دنیا نمی نایم شاید که توان در ما آید بفقیر خایز
داری و بار از درختن بر نمی آید
از درختن آید می شاید بپد سر بر استنماز
تا که نای دل وانی دل که دل هم بسبب در سحرای
مخبت بلوری از ما غربا رفت که آواز با پیش
شاید و خاطر فایز ما معالز صد مد الفت
بهری شکست که مدای نکت حسرتا گویند
رسید **وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا لِلصَّالِحِينَ** و
دل ز خود رفت آنجان تا و از بانی رخاست
ای با خاطر که شکست و صداتی رخاست
تا که سر آید دنیا عجب داری نامراد نیست که
بسا امران ذمی شان جهان درین میان
گر گردیدند که است در نام و نشاد اینها میدادند
سراسر می صیقلی طرف مسکالی می آمان است که بسیار
الهی است شنیدن کامران انقدر از جان خریدند که طوری

از درختن برمی آید و بارش بود و بود و بود
سبب ناری توکل است تا بهم بسبب طرفین
دنیا نمی نایم شاید که توان در ما آید بفقیر خایز
داری و بار از درختن بر نمی آید
از درختن آید می شاید بپد سر بر استنماز
تا که نای دل وانی دل که دل هم بسبب در سحرای
مخبت بلوری از ما غربا رفت که آواز با پیش
شاید و خاطر فایز ما معالز صد مد الفت
بهری شکست که مدای نکت حسرتا گویند
رسید **وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا لِلصَّالِحِينَ** و
دل ز خود رفت آنجان تا و از بانی رخاست
ای با خاطر که شکست و صداتی رخاست
تا که سر آید دنیا عجب داری نامراد نیست که
بسا امران ذمی شان جهان درین میان
گر گردیدند که است در نام و نشاد اینها میدادند
سراسر می صیقلی طرف مسکالی می آمان است که بسیار
الهی است شنیدن کامران انقدر از جان خریدند که طوری

از درختن برمی آید و بارش بود و بود و بود
سبب ناری توکل است تا بهم بسبب طرفین
دنیا نمی نایم شاید که توان در ما آید بفقیر خایز
داری و بار از درختن بر نمی آید
از درختن آید می شاید بپد سر بر استنماز
تا که نای دل وانی دل که دل هم بسبب در سحرای
مخبت بلوری از ما غربا رفت که آواز با پیش
شاید و خاطر فایز ما معالز صد مد الفت
بهری شکست که مدای نکت حسرتا گویند
رسید **وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا لِلصَّالِحِينَ** و
دل ز خود رفت آنجان تا و از بانی رخاست
ای با خاطر که شکست و صداتی رخاست
تا که سر آید دنیا عجب داری نامراد نیست که
بسا امران ذمی شان جهان درین میان
گر گردیدند که است در نام و نشاد اینها میدادند
سراسر می صیقلی طرف مسکالی می آمان است که بسیار
الهی است شنیدن کامران انقدر از جان خریدند که طوری

حقیقتی است که در عالم غیب است و در عالم ظاهر نیست
 و در عالم ظاهر است که در عالم غیب نیست
 و در عالم غیب است که در عالم ظاهر نیست
 و در عالم ظاهر است که در عالم غیب نیست

بن مویب حساب هم بسیار و چون سعادت
 نیای پیداشد غیب دین هم بصیر را نمی آید
 پس از روزهای حب از سنگ نیز هیچ طریقی
 پس حالاکه علامات درگ هوید اگر دیده از رویاکی
 بود و بس خود را باز دار و اکنون که آثار قیامت
 صغری ظاهر گشته آموز تا دیدنی را در نظر مس
والله التوفیق و در چشم غیب
 درخت بست قدرت سزبان پست ای
 پاشا کی ناله اگر نور دایت الهی مشعل از نور مانی
 است ظلمت گمراهی هیچ نوع در باطن را
من یتد الله فلا مضله و اگر برده استدل
 حق بر دیده دل مانع میانست نور حقیقتی
 از هیچ راه در خاطر نمی آید **ومن یتد الله فلا هاد**
له پس کور باطنان اگر در طاعت
 هر روز غیر از سنگ و خشت
 اگر اتفاقا بسوی دین
 از بی تحقیقیت
 در راه
 و در هر روز

حقیقتی است که در عالم غیب است و در عالم ظاهر نیست
 و در عالم ظاهر است که در عالم غیب نیست
 و در عالم غیب است که در عالم ظاهر نیست
 و در عالم ظاهر است که در عالم غیب نیست
 و در عالم غیب است که در عالم ظاهر نیست
 و در عالم ظاهر است که در عالم غیب نیست
 و در عالم غیب است که در عالم ظاهر نیست
 و در عالم ظاهر است که در عالم غیب نیست
 و در عالم غیب است که در عالم ظاهر نیست
 و در عالم ظاهر است که در عالم غیب نیست
 و در عالم غیب است که در عالم ظاهر نیست
 و در عالم ظاهر است که در عالم غیب نیست

مقبول با طاعت کشاید و در بر ما همان طور قدرت خود
 نماید فرمودند و این دارم که در بخانه هم فرزند ابی پنداری
 و در گرانجا نگاه بشه بنایت مال که از دل
 بر این سخن بر باطن است که این چراغ را روشن سازد
 و وقت قلب باعث بارش چهره است که چنانچه
 می آرد *قوة القلب شجرة الرحمة* پس اگر
 دل روشنی داری تا آنجا جمع گداز و اگر چشم
 بینای پیدا نموده با گریه بار فرود
 نوری بحسان فراید خود را گداز کردن
 بدون هیچ باید اینجا با گریه ساز کردن مال عالی
 همشان برای صحت بدن با دست اظهار می
 دارند و شریف نفسان بهر سلامت حسدان
 خویش را نمی آزارند پس اگر طیبیت بصورت معالجه کند
 که خود به نیت پیشاید و غمزد و الحاح نماید مضایقه
 که تمام معیشت حشمت اشخاص حق تعالی
 بهر این طور است نیاز اند می گذرانند و
 در سخن این است همان را ای انسان در دست فرود

در این سخن بر باطن است که این چراغ را روشن سازد
 و وقت قلب باعث بارش چهره است که چنانچه
 می آرد *قوة القلب شجرة الرحمة* پس اگر
 دل روشنی داری تا آنجا جمع گداز و اگر چشم
 بینای پیدا نموده با گریه بار فرود
 نوری بحسان فراید خود را گداز کردن
 بدون هیچ باید اینجا با گریه ساز کردن مال عالی
 همشان برای صحت بدن با دست اظهار می
 دارند و شریف نفسان بهر سلامت حسدان
 خویش را نمی آزارند پس اگر طیبیت بصورت معالجه کند
 که خود به نیت پیشاید و غمزد و الحاح نماید مضایقه
 که تمام معیشت حشمت اشخاص حق تعالی
 بهر این طور است نیاز اند می گذرانند و
 در سخن این است همان را ای انسان در دست فرود

در این سخن بر باطن است که این چراغ را روشن سازد
 و وقت قلب باعث بارش چهره است که چنانچه
 می آرد *قوة القلب شجرة الرحمة* پس اگر
 دل روشنی داری تا آنجا جمع گداز و اگر چشم
 بینای پیدا نموده با گریه بار فرود
 نوری بحسان فراید خود را گداز کردن
 بدون هیچ باید اینجا با گریه ساز کردن مال عالی
 همشان برای صحت بدن با دست اظهار می
 دارند و شریف نفسان بهر سلامت حسدان
 خویش را نمی آزارند پس اگر طیبیت بصورت معالجه کند
 که خود به نیت پیشاید و غمزد و الحاح نماید مضایقه
 که تمام معیشت حشمت اشخاص حق تعالی
 بهر این طور است نیاز اند می گذرانند و
 در سخن این است همان را ای انسان در دست فرود

کلامی در بیان کمال و کمالی در بیان کمال
از زبان کمالی در بیان کمالی
از زبان کمالی در بیان کمالی
از زبان کمالی در بیان کمالی

بیت عالی گردد در تفسیری عاقبت به خرمک
بر هم نباشد بردن افکار مانا به حقیقت مفهومی
اگر چه از جهت صفا و لطافت خویش آینه قدوسیه
او تعالی بود اما چون جوهر تبیخ و تقدیس خود را تظلم
آورده بکلمه سخن نشخ و تجمک و تقدیس ملک
زبان درازی کرد بزنگ خود بینی مگذشت و منظور
نظر غایت نگشت و مابیت ملوثات آینه هر چند که از
راه مقتضیات بشری پیش از تمام زنگ آلود نمیشود
چون بسبب آدمیت خود عیوب امکانیه خویش را دیده
بکلمه سیمای ظلال الفسنا لب کشود از روی صفا لاطنی
آینه دار حسن قبول گردید و بر زینت شادیه و ابهی
مسر و صافی آینه زنگ آلود جوهر بوده است
شد بسند جلوه او تا به زنگار مانا به صفا نه جانان
و ابلیهان را سخن گفتن رسوایی نماید و در خردش
سکوت اولی است همچنین عالی الله سخن را از خردی
نماید که در گفتار ایشان مقتضای است مضایح است
و حقا خاموشی مینماید و نور است و قاف از کلام می

بیت عالی گردد در تفسیری عاقبت به خرمک
بر هم نباشد بردن افکار مانا به حقیقت مفهومی
اگر چه از جهت صفا و لطافت خویش آینه قدوسیه
او تعالی بود اما چون جوهر تبیخ و تقدیس خود را تظلم
آورده بکلمه سخن نشخ و تجمک و تقدیس ملک
زبان درازی کرد بزنگ خود بینی مگذشت و منظور
نظر غایت نگشت و مابیت ملوثات آینه هر چند که از
راه مقتضیات بشری پیش از تمام زنگ آلود نمیشود
چون بسبب آدمیت خود عیوب امکانیه خویش را دیده
بکلمه سیمای ظلال الفسنا لب کشود از روی صفا لاطنی
آینه دار حسن قبول گردید و بر زینت شادیه و ابهی
مسر و صافی آینه زنگ آلود جوهر بوده است
شد بسند جلوه او تا به زنگار مانا به صفا نه جانان
و ابلیهان را سخن گفتن رسوایی نماید و در خردش
سکوت اولی است همچنین عالی الله سخن را از خردی
نماید که در گفتار ایشان مقتضای است مضایح است
و حقا خاموشی مینماید و نور است و قاف از کلام می

کلامی در بیان کمال و کمالی در بیان کمال
از زبان کمالی در بیان کمالی
از زبان کمالی در بیان کمالی
از زبان کمالی در بیان کمالی

بسیار است که در این کتاب مذکور است و در بعضی جاها نیز در کتب دیگر آمده است

در بعضی جاها نیز در کتب دیگر آمده است و در بعضی جاها نیز در کتب دیگر آمده است

می افزاید و عزت صاحب بان سخن سرش
شروع خاموش روی سباه بود ناله دلها نگوید
ناله من اثری نکرد معلوم شد که سخت تر از کوه سبزه
سخت او آشد قسوه زیرا که از ناله کردن در کوه سبزه
از آن طرف هم صدای آمد پس درین سبزه لان اگر اینها
هم تاثیر نماید که صدای نخستین بر آرنجها با طره است
از کشته عرش بازند البته بدتر از کوه سبزه است
ان منها الماء يتجر منه الانهار وان منها الماء يستخرج
منها الماء واگر زمین بگردم آنچنین ناله با کوه سبزه
بسیار باره باره می شد از ایشان انت انت انت
فانشعاً متصدعاً نشية الله وتلك لامثال تضرب
للناس لكم تفكر ورن
وای کسی که بنده کلام از آن
لا سمعون بها و گوش و پرده و کلام قلوب
لا يفقهون بها بروی پوش داری آنسوی
از تو ناله ای مرا گوش دل نشنیدی و بعد
بسیار رسیدن ناله ام هیچ اثر نکرد از

و از ناله ای مرا گوش دل نشنیدی و بعد بسیار رسیدن ناله ام هیچ اثر نکرد از

بسیار از این کتاب در دسترس است و در بعضی نسخها نیز درج شده است

این کتاب در میان
محققین و دانشمندان
بسیار مورد توجه است
و در بعضی نسخها نیز
درج شده است

رسوائی بعد ازین هیچ نگویی باز آنکه آدمی برود
که از راه شوق و طلب عاشقانه خویش دریافت کند
ذرات حق سبحانه که معشوق حقیقی است و میشود بخواب
که بی برده جمال با کمال او را مشاهده نماید و حجاب
اصناف و اعتبارات را با کل از میان بردارد و
وصل عریانی بدست آورد از آن زیاده تر حجاب
حجاب می افزاید و نماز معشوقش در جوش می آید
و محال نیست که از راه حبست و جوی عاشق با وصل
معشوق کشاید لیکن الحمد لله والبنیة که بر سبب این کتاب
مستوری پری روندارد و مقتضای نفس
اینهمه است که خواه و ناخواه خود را با طهارت در آرد
و بجلوه نمایی پردازد و عاشقان را مشتاق سازد
و معاملات وصل هم فرماید و بهر وجه روی خود
باین دلدادگان نماید **فرد عشقنا بهای ما در**
پیره هایش می نشاند و جلوه معشوقش گردید
حائب دارا ناله کثرت راحت و آرام دنیا
آخر کار بر پنج بسیاری اندازد و کسب است

توجهی در این کتاب
بسیار از این کتاب
در دسترس است
و در بعضی نسخها
نیز درج شده است

بسیار از این کتاب در دسترس است و در بعضی نسخها نیز درج شده است

دو باز گاهی بر خنده خفاقیه
از سینه اش بر سرش
خود می زارم و زمانی بزرگ
بشمار گرفتار می سازد و صدیغ و کلکین اچا
متوجه نیک دارد و خاطر را ازین طرف بر کندگی می آرد
آخر الامر دل خوش می نماید و باب فراغت دینی
می کشاید **موت الا غنیا بخشه**
و موت الفقراء سراحه فرود چو نیست
می زند از بس نیند راحت تا به زهی کرم
که بلا نوش کرده مارا مالک همین خودی تو
سدر راه هست و خودی تو برده نگاه بستت
خود را از میان بردار تا رقع حجاب گردد و بسته
خود را در خاطر بسیار مانع باب شود که دنیا را
گذاشتن همین از خود گذشتن است و خلق
با سومی است همین گرفتاری ما و من است از خود
تا بالضرورت همه را گذاری و جامه خود بر بسته
به زنا بروای کسی نداری و فرود بستت بانی
بجو و توان زود از بستت بر آنچه رو بکار
نست ناله در دل را فکر بکوب تا باب این
کا نشان بر تو کشاید و ساخت سینه را بذر

بشمار گرفتار می سازد و صدیغ و کلکین اچا
متوجه نیک دارد و خاطر را ازین طرف بر کندگی می آرد
آخر الامر دل خوش می نماید و باب فراغت دینی
می کشاید موت الا غنیا بخشه و موت الفقراء سراحه
فرود چو نیست می زند از بس نیند راحت تا به زهی کرم
که بلا نوش کرده مارا مالک همین خودی تو
سدر راه هست و خودی تو برده نگاه بستت
خود را از میان بردار تا رقع حجاب گردد و بسته
خود را در خاطر بسیار مانع باب شود که دنیا را
گذاشتن همین از خود گذشتن است و خلق
با سومی است همین گرفتاری ما و من است از خود
تا بالضرورت همه را گذاری و جامه خود بر بسته
به زنا بروای کسی نداری و فرود بستت بانی
بجو و توان زود از بستت بر آنچه رو بکار
نست ناله در دل را فکر بکوب تا باب این
کا نشان بر تو کشاید و ساخت سینه را بذر

بشمار گرفتار می سازد و صدیغ و کلکین اچا
متوجه نیک دارد و خاطر را ازین طرف بر کندگی می آرد
آخر الامر دل خوش می نماید و باب فراغت دینی
می کشاید **موت الا غنیا بخشه**
و موت الفقراء سراحه فرود چو نیست
می زند از بس نیند راحت تا به زهی کرم
که بلا نوش کرده مارا مالک همین خودی تو
سدر راه هست و خودی تو برده نگاه بستت
خود را از میان بردار تا رقع حجاب گردد و بسته
خود را در خاطر بسیار مانع باب شود که دنیا را
گذاشتن همین از خود گذشتن است و خلق
با سومی است همین گرفتاری ما و من است از خود
تا بالضرورت همه را گذاری و جامه خود بر بسته
به زنا بروای کسی نداری و فرود بستت بانی
بجو و توان زود از بستت بر آنچه رو بکار
نست ناله در دل را فکر بکوب تا باب این
کا نشان بر تو کشاید و ساخت سینه را بذر

بشمار گرفتار می سازد و صدیغ و کلکین اچا
متوجه نیک دارد و خاطر را ازین طرف بر کندگی می آرد
آخر الامر دل خوش می نماید و باب فراغت دینی
می کشاید موت الا غنیا بخشه و موت الفقراء سراحه
فرود چو نیست می زند از بس نیند راحت تا به زهی کرم
که بلا نوش کرده مارا مالک همین خودی تو
سدر راه هست و خودی تو برده نگاه بستت
خود را از میان بردار تا رقع حجاب گردد و بسته
خود را در خاطر بسیار مانع باب شود که دنیا را
گذاشتن همین از خود گذشتن است و خلق
با سومی است همین گرفتاری ما و من است از خود
تا بالضرورت همه را گذاری و جامه خود بر بسته
به زنا بروای کسی نداری و فرود بستت بانی
بجو و توان زود از بستت بر آنچه رو بکار
نست ناله در دل را فکر بکوب تا باب این
کا نشان بر تو کشاید و ساخت سینه را بذر

بشمار گرفتار می سازد و صدیغ و کلکین اچا
متوجه نیک دارد و خاطر را ازین طرف بر کندگی می آرد
آخر الامر دل خوش می نماید و باب فراغت دینی
می کشاید **موت الا غنیا بخشه**
و موت الفقراء سراحه فرود چو نیست
می زند از بس نیند راحت تا به زهی کرم
که بلا نوش کرده مارا مالک همین خودی تو
سدر راه هست و خودی تو برده نگاه بستت
خود را از میان بردار تا رقع حجاب گردد و بسته
خود را در خاطر بسیار مانع باب شود که دنیا را
گذاشتن همین از خود گذشتن است و خلق
با سومی است همین گرفتاری ما و من است از خود
تا بالضرورت همه را گذاری و جامه خود بر بسته
به زنا بروای کسی نداری و فرود بستت بانی
بجو و توان زود از بستت بر آنچه رو بکار
نست ناله در دل را فکر بکوب تا باب این
کا نشان بر تو کشاید و ساخت سینه را بذر

باز منصف است که در این دنیا...

بذکر روبرو تا صفای باطن رو نماید که گردد دل کشن
 موجب طواف کوه مقصود مسگر در دو تخم ذکر در سینه
 کشن باعث نمونهای حضور و شهودی شود پس تمام
 مراقب قلب باش تا مصاحب حق شوی و علی المولد
 عنان دل بدست دار تا براه غفلت نروی و در
 گرد دل گردی که آخر تا با و خواهی سستی
 در خانه توان یافت صاحب خانه را ناله و ناله
 جای عتبت اگر خشم حقیقت بینی و اگر در دین
 سر اطره مکان تعزیت است اگر بفنا که گر نظر
 کشاده شود که ام که ام کس که از دنیا رفت
 و جها چها ما چرا که اینجا نندست و بالفعل هم بر شخص
 موجود که هست با در رکاست و بر چه دیده شده
 و میشود چون عالم خواب است اندکی جسم عسرت کشاکش
 در طرفه العین تو کجا و این عالم کجا مر خود همچنین میاید
 ترا خداوند که به بطور قطری آید و فصد بر کس چون است
 و دانا حال دل او خداوند و شمع سان زین نرم
 نور عسرت افرازد مرا چه جسم چون دانی نمایم گرمی آید

باز منصف است که در این دنیا...
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵

باز منصف است که در این دنیا...
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰

ما با برکتی بی نظیر از اعجاز و قدرت بار من اهل عالم هر که در این عالم است و الا است و نفس
بهر کس که در این عالم است و الا است و نفس

ناله در عالم سطر اسما و صفات ذات والا است و نفس
و اتفاق سراسر مخلوقات او تعالی در مرتبه امکان بخیر
نور و جود نماید و غیر وجود که عدم نیست چنان وجود
آید خانه دنیا و عقبی هر دو جلوه گاه او است و عالم غیب
شهادت و منزلت بارگاه او **در غیر او**
در هر دو عالم هیچ نماید فرایه بر کجا من مردم او پیش
می آید **ایران** با وجود که من سخت گنهیگارم هیچ عمل خود
را تا خاطر نمی آرم و بر رحمت خاصه رب رحیم خود
است و ارم مطلق توجه به سوی افعال خویش ندارم و
این حالت نیز راه است دینی است بلکه
سبب کمال قوت ایمان و با یقینی است بارش رحمتی
از آن طرف بر حال من می شود که همه کرده و
و خودم از یاد می رود و واقعی که غفار کنی
این قضایا می نماید و انشاء الله تعالی معاف
آنا غنم طوبی غنم دینی غنم پیش
می آید فرزند بسکه بر رحمت او شست و شوم
می کند از عم زود امنی خاطر نیالاید **ایران**

ما با برکتی بی نظیر از اعجاز و قدرت بار من اهل عالم هر که در این عالم است و الا است و نفس
بهر کس که در این عالم است و الا است و نفس
ناله در عالم سطر اسما و صفات ذات والا است و نفس
و اتفاق سراسر مخلوقات او تعالی در مرتبه امکان بخیر
نور و جود نماید و غیر وجود که عدم نیست چنان وجود
آید خانه دنیا و عقبی هر دو جلوه گاه او است و عالم غیب
شهادت و منزلت بارگاه او در غیر او
در هر دو عالم هیچ نماید فرایه بر کجا من مردم او پیش
می آید ایران با وجود که من سخت گنهیگارم هیچ عمل خود
را تا خاطر نمی آرم و بر رحمت خاصه رب رحیم خود
است و ارم مطلق توجه به سوی افعال خویش ندارم و
این حالت نیز راه است دینی است بلکه
سبب کمال قوت ایمان و با یقینی است بارش رحمتی
از آن طرف بر حال من می شود که همه کرده و
و خودم از یاد می رود و واقعی که غفار کنی
این قضایا می نماید و انشاء الله تعالی معاف
آنا غنم طوبی غنم دینی غنم پیش
می آید فرزند بسکه بر رحمت او شست و شوم
می کند از عم زود امنی خاطر نیالاید ایران

است و این طبعی جان انگیزان می کشد در جان است

ما با برکتی بی نظیر از اعجاز و قدرت بار من اهل عالم هر که در این عالم است و الا است و نفس
بهر کس که در این عالم است و الا است و نفس
ناله در عالم سطر اسما و صفات ذات والا است و نفس
و اتفاق سراسر مخلوقات او تعالی در مرتبه امکان بخیر
نور و جود نماید و غیر وجود که عدم نیست چنان وجود
آید خانه دنیا و عقبی هر دو جلوه گاه او است و عالم غیب
شهادت و منزلت بارگاه او در غیر او
در هر دو عالم هیچ نماید فرایه بر کجا من مردم او پیش
می آید ایران با وجود که من سخت گنهیگارم هیچ عمل خود
را تا خاطر نمی آرم و بر رحمت خاصه رب رحیم خود
است و ارم مطلق توجه به سوی افعال خویش ندارم و
این حالت نیز راه است دینی است بلکه
سبب کمال قوت ایمان و با یقینی است بارش رحمتی
از آن طرف بر حال من می شود که همه کرده و
و خودم از یاد می رود و واقعی که غفار کنی
این قضایا می نماید و انشاء الله تعالی معاف
آنا غنم طوبی غنم دینی غنم پیش
می آید فرزند بسکه بر رحمت او شست و شوم
می کند از عم زود امنی خاطر نیالاید ایران

آنچه می باید و ضروری ماست ما مکنان واجب
 بالکثیر را بعنایت الهیه بر ما حاصل است و
 لیکن دل اطلاق منزل نامطلق ملتفت به آن تجلیات
 صفات و اسمائیه و ظهورات ملثبیه و غفالیه
 نمیشود و در امثال همان منوجه ذات بحت واحد
 است و اگر چه میداند که تجلی ذات من حیث
 بی از محالات است اما همیشه مستغرق در
 ذم شایده حضرت ذات است و بدگر هیچ اندک
 و اعتبار تکین نمی باید و ذی اختیار مضطر بانه
 بسوی همان مرتبه مجبول انعت می شناید
فرد و باید برگشت و دل تسکین نیاید
 در آنجا که بیاید تا که من صیرت ده
 می اختیار مانند آینه چشمه صبری در کارگاه صفت
 الهیه کشیده ام و عنان اختیار از دست قدرت
 خود داده ام بر چه مرا پیش می آرند همان می بینم
 و بطوریکه در زمره هسته میدارند بدان طوری شنیدیم
 و هر چه نمودند دیدیم و آنچه خوانند نمودن خواهیم دید

در این کتاب از کتب معتبره است
 در بیان حقایق و اسرار
 که در این عالم است
 و در بیان صفات
 الهیه و صفات
 انبیاء و اولاد
 علیهم السلام
 و در بیان
 اعمال و اخلاق
 که در این عالم
 است و در بیان
 عبادت و تقوی
 که در این عالم
 است و در بیان
 صفات و کمالات
 الهیه و صفات
 انبیاء و اولاد
 علیهم السلام
 و در بیان
 اعمال و اخلاق
 که در این عالم
 است و در بیان
 عبادت و تقوی
 که در این عالم
 است

در این کتاب از کتب معتبره است
 در بیان حقایق و اسرار
 که در این عالم است
 و در بیان صفات
 الهیه و صفات
 انبیاء و اولاد
 علیهم السلام
 و در بیان
 اعمال و اخلاق
 که در این عالم
 است و در بیان
 عبادت و تقوی
 که در این عالم
 است

بسیار است که در این دنیا می بینیم که بعضی از افراد با وجود آنکه در دنیا ثروت و جاه و اعتبار بسیار دارند و در آخرت هم ثواب و اجر بسیار کسب کرده اند و در دنیا هم به نیکی و بخشندگی مشغول بوده اند و در آخرت هم بهشتیان شده اند و اینها را در دنیا هم می بینیم که بعضی از افراد با وجود آنکه در دنیا ثروت و جاه و اعتبار بسیار دارند و در آخرت هم ثواب و اجر بسیار کسب کرده اند و در دنیا هم به نیکی و بخشندگی مشغول بوده اند و در آخرت هم بهشتیان شده اند

در طایفه ای معرفت است که در دنیا ثروت و جاه و اعتبار بسیار دارند و در آخرت هم ثواب و اجر بسیار کسب کرده اند و در دنیا هم به نیکی و بخشندگی مشغول بوده اند و در آخرت هم بهشتیان شده اند
و شکسته دل می شود و در شکسته خاطر بسیار سخن گوید و در آن
و نکار عرقانست المومنین مزاراة المومنین
و تارکین است و آنکه کسی را چون ضح
و سیدم بر رخ خویش نفس را ناله حفرانه بر سر
و گانه وقت دارد و کلاه در دستانش تاج
شاهانه سر زویار و در خازنی او بانه حضور این کبریا
و سنگامان میار سوا می غریب است از کز آن جهان
امیرانها که این بار سخنان بسیار آینه خاطر میارند و بحر حال خود
بختی کار می عمارند و من بگو کل علی الله فهو
فرد بیناک رسالگدایان قدم منه پیکار کبریا
غز و سلطین شکسته است ناله مستانه باده است
همه بار جوان خود در شارب الهی وحدت پیدا کنند و بر همه
نوشان حقیه ساغرین بسنج مخلوق را حالی که کیفیت
نمی نکارند همه از او است و صبرهای او است **فرد**
مانند که در دردی خانه و در دنیا شکسته است و در آخرت هم بهشتیان شده اند

بسیار است که در این دنیا می بینیم که بعضی از افراد با وجود آنکه در دنیا ثروت و جاه و اعتبار بسیار دارند و در آخرت هم ثواب و اجر بسیار کسب کرده اند و در دنیا هم به نیکی و بخشندگی مشغول بوده اند و در آخرت هم بهشتیان شده اند
و شکسته دل می شود و در شکسته خاطر بسیار سخن گوید و در آن
و نکار عرقانست المومنین مزاراة المومنین
و تارکین است و آنکه کسی را چون ضح
و سیدم بر رخ خویش نفس را ناله حفرانه بر سر
و گانه وقت دارد و کلاه در دستانش تاج
شاهانه سر زویار و در خازنی او بانه حضور این کبریا
و سنگامان میار سوا می غریب است از کز آن جهان
امیرانها که این بار سخنان بسیار آینه خاطر میارند و بحر حال خود
بختی کار می عمارند و من بگو کل علی الله فهو
فرد بیناک رسالگدایان قدم منه پیکار کبریا
غز و سلطین شکسته است ناله مستانه باده است
همه بار جوان خود در شارب الهی وحدت پیدا کنند و بر همه
نوشان حقیه ساغرین بسنج مخلوق را حالی که کیفیت
نمی نکارند همه از او است و صبرهای او است **فرد**
مانند که در دردی خانه و در دنیا شکسته است و در آخرت هم بهشتیان شده اند
۱۵۲
۱۹۰

بسیار است که در این دنیا می بینیم که بعضی از افراد با وجود آنکه در دنیا ثروت و جاه و اعتبار بسیار دارند و در آخرت هم ثواب و اجر بسیار کسب کرده اند و در دنیا هم به نیکی و بخشندگی مشغول بوده اند و در آخرت هم بهشتیان شده اند
و شکسته دل می شود و در شکسته خاطر بسیار سخن گوید و در آن
و نکار عرقانست المومنین مزاراة المومنین
و تارکین است و آنکه کسی را چون ضح
و سیدم بر رخ خویش نفس را ناله حفرانه بر سر
و گانه وقت دارد و کلاه در دستانش تاج
شاهانه سر زویار و در خازنی او بانه حضور این کبریا
و سنگامان میار سوا می غریب است از کز آن جهان
امیرانها که این بار سخنان بسیار آینه خاطر میارند و بحر حال خود
بختی کار می عمارند و من بگو کل علی الله فهو
فرد بیناک رسالگدایان قدم منه پیکار کبریا
غز و سلطین شکسته است ناله مستانه باده است
همه بار جوان خود در شارب الهی وحدت پیدا کنند و بر همه
نوشان حقیه ساغرین بسنج مخلوق را حالی که کیفیت
نمی نکارند همه از او است و صبرهای او است **فرد**
مانند که در دردی خانه و در دنیا شکسته است و در آخرت هم بهشتیان شده اند

کتابخانه ملی ایران
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتابخانه آستان قدس
کتابخانه دانشگاه تهران
کتابخانه آستان قدس
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتابخانه ملی ایران

۲۹۴
تال با بجن سگی نمودن چندان کاری نیست

موند که ماد که سوزی کند در حق و بس می شود
بدی و کفایت می نماید و یک بار نیکی او پیش می آید
هر بدی از هر که با وی رسد بد دل خود در دلو می برد

تال که در کشتی گردد که انجام نیک ندارد و بجهت از پی

بهر آن که گردانست میبار و درین خاکدان از زمین خاکساری
سپرده از آن بانیختی و خیال بالایی از کسی در دل میبار
تا از بالاییختی و نگروی گرد و باد آساید و کشتی بر زمین

۲۹۵
که اینجا از که درت هر که بر حیرت زیافتد تا که چون آگاهی

قوت می گردد و دوام در دستوار پیدا می کند حال دل
چنان میشود که سالک اگر خواهد بصدقه زانوش کند فراموش
بدل آه نماید و آگاهی سفت ال میگرد و چون بیانی در پیش

و سماعت در گوش و این دوام توجه الی الله نصیب گردد
و حضور ای می میری شود و در آن کجایه ما یاد تو مارا
فردگانند که از آن کس که گاو و نهان

۲۹۶
تال از آن گرفته تا که بد موجود همان یکسان است

و از این نیازات ایام و دستور از اختراعات و هم

کتابخانه ملی ایران
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتابخانه آستان قدس
کتابخانه دانشگاه تهران
کتابخانه آستان قدس
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتابخانه ملی ایران
کتابخانه ملی ایران
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتابخانه آستان قدس
کتابخانه دانشگاه تهران
کتابخانه آستان قدس
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتابخانه ملی ایران

کتابخانه ملی ایران
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتابخانه آستان قدس
کتابخانه دانشگاه تهران
کتابخانه آستان قدس
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتابخانه ملی ایران

در وقت دیگر در آن زمانه عمارت از گدازش بزرگ
 او هم است والا در یک آن ایام که در آن است و در
 گدازش رنگ تو هم گدازش ایام شده و در رنگی در میان
 ششگانه او در یک است ناله یافت و نایافت در مرتبه ذرات
 که در آن است که در آن ایام بیان آن مرتبه نیز بیان که در آن
 نمود و گفته که این بیان آن نیست و بر چه نیافته شود و گفته که
 در هر دو هم همان نه پس قصه را نمرته مفرد است و
 شخص کرد آن میدان به است و با فر
 فکر در نظر از آن است که هم است پیر چه واضح کرده با هم است
 تا که حسن و عشق مطلق در هر زمان یک عاشق و معشوق و الهی است
 بنظر منی از او و تمام با دیگر معاملات گوناگون دارد و اگر
 این بر دوام معنی کلی را با هم است نظر تحقیق منی و کل امتیاز
 افراد خبر نه آن محبتی و زیبایی که تمام حسن و عشق محبت
 صحبت بر است و در آن عاشق و معشوق در کنار
 فن در این عشق است که صحبت بر است
 مادر کنار ماندیم و او در کنارش ناله با وجودی که
 من هیچگاه معطل نمیانم همه وقت خود را بیکار محض

۹۴

در وقت دیگر در آن زمانه عمارت از گدازش بزرگ
 او هم است والا در یک آن ایام که در آن است و در
 گدازش رنگ تو هم گدازش ایام شده و در رنگی در میان
 ششگانه او در یک است ناله یافت و نایافت در مرتبه ذرات
 که در آن است که در آن ایام بیان آن مرتبه نیز بیان که در آن
 نمود و گفته که این بیان آن نیست و بر چه نیافته شود و گفته که
 در هر دو هم همان نه پس قصه را نمرته مفرد است و
 شخص کرد آن میدان به است و با فر
 فکر در نظر از آن است که هم است پیر چه واضح کرده با هم است
 تا که حسن و عشق مطلق در هر زمان یک عاشق و معشوق و الهی است
 بنظر منی از او و تمام با دیگر معاملات گوناگون دارد و اگر
 این بر دوام معنی کلی را با هم است نظر تحقیق منی و کل امتیاز
 افراد خبر نه آن محبتی و زیبایی که تمام حسن و عشق محبت
 صحبت بر است و در آن عاشق و معشوق در کنار
 فن در این عشق است که صحبت بر است
 مادر کنار ماندیم و او در کنارش ناله با وجودی که
 من هیچگاه معطل نمیانم همه وقت خود را بیکار محض

در وقت دیگر در آن زمانه عمارت از گدازش بزرگ
 او هم است والا در یک آن ایام که در آن است و در
 گدازش رنگ تو هم گدازش ایام شده و در رنگی در میان
 ششگانه او در یک است ناله یافت و نایافت در مرتبه ذرات
 که در آن است که در آن ایام بیان آن مرتبه نیز بیان که در آن
 نمود و گفته که این بیان آن نیست و بر چه نیافته شود و گفته که
 در هر دو هم همان نه پس قصه را نمرته مفرد است و
 شخص کرد آن میدان به است و با فر
 فکر در نظر از آن است که هم است پیر چه واضح کرده با هم است
 تا که حسن و عشق مطلق در هر زمان یک عاشق و معشوق و الهی است
 بنظر منی از او و تمام با دیگر معاملات گوناگون دارد و اگر
 این بر دوام معنی کلی را با هم است نظر تحقیق منی و کل امتیاز
 افراد خبر نه آن محبتی و زیبایی که تمام حسن و عشق محبت
 صحبت بر است و در آن عاشق و معشوق در کنار
 فن در این عشق است که صحبت بر است
 مادر کنار ماندیم و او در کنارش ناله با وجودی که
 من هیچگاه معطل نمیانم همه وقت خود را بیکار محض

در هر از اینها نیست و روشندان بر وجهی نگارند
بسیار است از این دلالت بر صفای باطن ایشان
می نماید و کلمات جانداران ایشان زوده دلان ازنده
می فرمایند و باطن ایشان کیساست و کلام روشن
ایشان شیخ بن سبستان **فرد** است
و هر که بر زبان می آید به بود صفای سخن دال بر صفای
دل است **ناله** در ما تمام است است که سبب است از این
است که است که است که است که است که است که است که
راد اصطلاح باغبان داری می گویند بسیار مفید
طالع و باطن است و جمعیت دلی می آید و طالع را
بسیار می آید و دیگر فوائد حسدی هم دارد و نورانی بر
چهره می آید و آن باطن انعام است که مشهور در صفای
است شغلی است علی که مبتدیان را امر آن می کنند
و این غمان داری علی است جدا که مخصوص بمحمدیان
ناله است و منتهی آن هم از دست نمیدهند و
نیم زبانه نفس در یک نفس غافل است است خوش
غمانش داشتند دارم ناله سبب دوام نوحه است

در هر از اینها نیست و روشندان بر وجهی نگارند
بسیار است از این دلالت بر صفای باطن ایشان
می نماید و کلمات جانداران ایشان زوده دلان ازنده
می فرمایند و باطن ایشان کیساست و کلام روشن
ایشان شیخ بن سبستان فرد است
و هر که بر زبان می آید به بود صفای سخن دال بر صفای
دل است ناله در ما تمام است است که سبب است از این
است که است که است که است که است که است که است که
راد اصطلاح باغبان داری می گویند بسیار مفید
طالع و باطن است و جمعیت دلی می آید و طالع را
بسیار می آید و دیگر فوائد حسدی هم دارد و نورانی بر
چهره می آید و آن باطن انعام است که مشهور در صفای
است شغلی است علی که مبتدیان را امر آن می کنند
و این غمان داری علی است جدا که مخصوص بمحمدیان
ناله است و منتهی آن هم از دست نمیدهند و
نیم زبانه نفس در یک نفس غافل است است خوش
غمانش داشتند دارم ناله سبب دوام نوحه است

در هر از اینها نیست و روشندان بر وجهی نگارند
بسیار است از این دلالت بر صفای باطن ایشان
می نماید و کلمات جانداران ایشان زوده دلان ازنده
می فرمایند و باطن ایشان کیساست و کلام روشن
ایشان شیخ بن سبستان فرد است
و هر که بر زبان می آید به بود صفای سخن دال بر صفای
دل است ناله در ما تمام است است که سبب است از این
است که است که است که است که است که است که است که
راد اصطلاح باغبان داری می گویند بسیار مفید
طالع و باطن است و جمعیت دلی می آید و طالع را
بسیار می آید و دیگر فوائد حسدی هم دارد و نورانی بر
چهره می آید و آن باطن انعام است که مشهور در صفای
است شغلی است علی که مبتدیان را امر آن می کنند
و این غمان داری علی است جدا که مخصوص بمحمدیان
ناله است و منتهی آن هم از دست نمیدهند و
نیم زبانه نفس در یک نفس غافل است است خوش
غمانش داشتند دارم ناله سبب دوام نوحه است

در هر از اینها نیست و روشندان بر وجهی نگارند
بسیار است از این دلالت بر صفای باطن ایشان
می نماید و کلمات جانداران ایشان زوده دلان ازنده
می فرمایند و باطن ایشان کیساست و کلام روشن
ایشان شیخ بن سبستان فرد است
و هر که بر زبان می آید به بود صفای سخن دال بر صفای
دل است ناله در ما تمام است است که سبب است از این
است که است که است که است که است که است که است که
راد اصطلاح باغبان داری می گویند بسیار مفید
طالع و باطن است و جمعیت دلی می آید و طالع را
بسیار می آید و دیگر فوائد حسدی هم دارد و نورانی بر
چهره می آید و آن باطن انعام است که مشهور در صفای
است شغلی است علی که مبتدیان را امر آن می کنند
و این غمان داری علی است جدا که مخصوص بمحمدیان
ناله است و منتهی آن هم از دست نمیدهند و
نیم زبانه نفس در یک نفس غافل است است خوش
غمانش داشتند دارم ناله سبب دوام نوحه است

توجه به این است که در این کتاب
بسیار از این کلمات و عبارات
استفاده شده است و در بعضی
مکانها نیز تکرار شده است
و این تکرارها عمدتاً برای
توضیح بیشتر و تاکید بر
معنی است.

از این تفاوت اوقات اختلاف در حالت در بعضی اوقات
بسیار است و از جهت این مکان نیز در کیفیت در این اوقات
چون اول وقت می گرداند و بر سرند مکان می نشاند
این اوقات در وقت خوش است و در مکان مکان خوش
و در وقت من بروقت می باشد تمام
سکه بر این از زمان و از مکان کرده اند تا
تا در قانز صداقت در ایشان زبانی بدایت است
و راسته و درستی ایشان برای وضو کفایت
با اعتماد صادق باید بود و راه شبهه و تردید
دل باید گشود بیشتر غنایت مرشد بر سوزناست
و با در حقیقتی خداوند صدقت می نماید
بربری روز غمیران را از زمان از راستی چون
در دستم صدا باشد تا خدا تعالی استغافرد
مزاج بدید و دل غنی غنایت فریاد مال و متاع
دنیای هیچ در کار نیست و او سبحانه بسوی خود
و استقامت و جمعیت باطنی عطا نماید جاه و سهم
ظاہری را اعتبار نه تراغت قلنی صدا باید کرد و

کارهای که در این
کتاب آمده است
بسیار است و در بعضی
مکانها نیز تکرار شده است
و این تکرارها عمدتاً برای
توضیح بیشتر و تاکید بر
معنی است.

معمولاً این کلمات و عبارات
در این کتاب بسیار استفاده شده است
و در بعضی مکانها نیز تکرار شده است
و این تکرارها عمدتاً برای
توضیح بیشتر و تاکید بر
معنی است.

و اما خلق آسمان و زمین و کائنات که در آنجا
جانور و گیاه و انسان و غیره موجودند
همگی را در آنجا گرد آورده اند
و در آنجا همه را در آنجا گرد آورده اند
و در آنجا همه را در آنجا گرد آورده اند

و کبریا می چسبی هم باید همانند او را بی که در پیش
توجه به این است که سبب هیچ لازم نیست
در دنیا و مافیها همان با استقامت جبرع زیاده ازجا
و مصائب نمی مانند در ایشان محبت شکوه یاریه پیش
و عیار نمی مانند و جاره چون کار خویش مثل دیگر عالمین
بعد آن و این می خوانند و روی توجه خود بسوی
اسباب اهل اسباب نمی آرند و عمده یقین طاعری
این شریف نفسا زانی می گریاند و بسوی ناله و زاری
صبرانه نمی دو اند همان رضا و تسلیم شعار دارند و تصدیق
و تکلیف را مطلق بخاطر نیارند و زخم می خندند
در بروی محبت دیگران از برای بر عمت فانی
مخو با آن هیچ فهم امر را نهید و اجابت باید ادراک می باشد
و گرفتار این نفس و هم بال و بر خفیت شناسی نمی کنند
نگاه بر ایشان قابل مشاهده جمع الهی نیست و خلقت ناقصه
اینس لایق مطالعه کمال غیر متناهی در ایشان نظری این
علا بیان کثرت در وحدت بدام می کنند تا بشناخته و وحدت
کثرت به رسد **فرد** چشم کثرت یعنی این اصولان

بسیاری قلب عبدی
در دل
مؤمنان است
تو عیشت تجلی مای بلا سبب است
زاد مرآت است
مشاهده می گام
برای در آن نشان
این کلام
در دنیا معانی
و کمال العباد است
زاد مرآت است
مشاهده می گام
برای در آن نشان
این کلام
در دنیا معانی

و اما خلق آسمان و زمین و کائنات که در آنجا
جانور و گیاه و انسان و غیره موجودند
همگی را در آنجا گرد آورده اند
و در آنجا همه را در آنجا گرد آورده اند
و در آنجا همه را در آنجا گرد آورده اند

بسیار از اینها در دنیا است که در این دنیا...

۲۴

و اگر در این دنیا...

و اگر در این دنیا...

و اگر در این دنیا...

احولان در حریم وحدتش نامحرم نیست **ناله** مراد دعوی
بجهت محبت نیست تا با لکل از صفای و کماز باک با اسم
حق تعالی بر قدر که اگر کماز محفوط دارد سعادت من است
و نه در شرف نیست آدم است اگر خطایی از بنده دیده شود
بزرگوار با کمالی بوشی نماید که این از اعمال خویش
و آن گردن است منسبت بنای زایدی اگر چه نزدیک است
نست اما عیب بینی هم یک عیب است **فرد** نیست
جانی طعن زاید در دنیا اگر گناهی کرده باشد آدم است
در گشت زار دنیا آدمی که زنده است هیچگاه از محبت
اعمال نیک و معطل نماند و درین دار العمل سنگامه بند
باشی افعال و اقوال صالحه و فاسده گرم است و از
بر کس بر چه بود وقوع می آید نتیجه و ثمره آن عند الله ثابت می شود
و بعد درین در عالم دار الخیر انظر خواهد و من عمل
مشقال ذرّه بخیر ائیره و من عمل مشقال ذرّه
شریره پس برده غفلت از روی دل بردار
ذمت وقت را غنیمت شمار تا مقدر خیرات و
حسانت بعمل آرد و بگفت نفس و طبیعت همت بر شرور

و اگر در این دنیا...

مصاحبت نالکسان
زیاده تر از آن نال
و این طالبان معلوم
می باشد که هر ایدان
سازند و ملکوان
عصب نالکسان
عقب بر زردی
۱۴۱

وسایات کمار و الا من حیوان مردقت از لوت کتی
نظیر می آید و قابل خرد سزائی می نماید آنچه گفتنی بود با گفتیم
و در مای سخنانیکه سفنی بود نسیم بیشتر سخنانیکه
هم دانستی و در صورت انسان کنهائی و اما بار انسان
درین مزرعه الاخره مشغول گشت و کارست و تفاوتی
تو نیتی است پروردگار **فر** و خوش مزرعه
است در دنیا هر کس مشغول گشت کار است
نالک حسرت ناک مردان مقدس که متو مان در گاه الهی
اگر حکم روح مجسم دارد و از تن مصفا می مردمان بر
از بومل که مستغرق در آگاهی اند سرا با نور جان می بارد
نه زن منور ایشان حجاب آینه جان است و نه جان با خورشیدشان
منو مجسم چون دیگر تن بر دران شمع روح ایشان
محتاج از فانوس حسنی شود و فانوس سب حجاب
شمع روح نمی گردد **فر** و جان کرده ظهور
تمام تن نیست فانوس حجاب شمع من نسبت **نالک**
و گلشن خادمان یک معنی چهار وجود بخندین صورت
در گاهای موجودات خلوه گشت و آن امر واحد

و این طالبان معلوم
می باشد که هر ایدان
سازند و ملکوان
عصب نالکسان
عقب بر زردی
۱۴۱

سوی خودی کند نیز غیر از عشوه سازی حسب طاعت است
که اکثر در صحبتها دیده اند
کسانی که با او در صحبتها دیده اند
کسانی که با او در صحبتها دیده اند

سوی خودی کند نیز غیر از عشوه سازی حسب طاعت است
جسل شان و لطافت بلاایات روحی که روح آدمی را
بطرف خویش متوجه می سازد و هم سوای غمزه برداشتن حضرت
حق غر سلطان پس آدم بجایه ناجار است که دل زده و
بطرف که میل کند نادمی حقیقی راه هدایت نماید و باب
خللات که شاید **شرد** عشوه و غمزه بسکند
بوده بر کبی سوی خود کشید **اناک** فقیه کند در عنوان
جوانی بصورت دنیا داری گرفتار ماند و مرکب غفلت در
میدان هوا و موس رواند و هنوز عالم جوانی باقی بود
که دست ازین فانی بی ثبات کشید و در سن نسبت نوزده
سالگی لباس درویشانه پوشید و تو عالمی خانمه محراب گرداند
و ضابطه باسقامت داشته همچنین **شرد** بمنه و کرمه
مانند جوانی که جبا پیش بره داشت و چندی طمع خاتم
بخت پس **اناک** با خبری نقوت نسبت ایمانیه
ست بر قدر که کرده شود و راه و قبول بحق از دایه
تقرین را اخبار نویه است چند آنکه نموده آید اکثر با کلمه
سهادت را من لحاظ معنی بر زبان آن و حضور و جود

عجب عجب طور نگاه داشته
نی اختیار آنه خود را
مردمان بسته می آزند و
سوی خودی کشید
که این شکل
۱۹۳
کسانی که با او در صحبتها دیده اند
کسانی که با او در صحبتها دیده اند
کسانی که با او در صحبتها دیده اند

کسانی که با او در صحبتها دیده اند
کسانی که با او در صحبتها دیده اند
کسانی که با او در صحبتها دیده اند

در حدیثی است که فرموده است هر کس که در راه خدا کلمه ای را بگوید
 و در آن کلمه از او بیگانه باشد و او را در آن کلمه شریک نداند
 و در آن کلمه از او بیگانه باشد و او را در آن کلمه شریک نداند
 و در آن کلمه از او بیگانه باشد و او را در آن کلمه شریک نداند

شهر و سینه حق را نصب العین چشم باطن خود گردان
 و استغراق در محراب الهی حاصل نما و بر سوره معاینه
 معنی این **اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** فرمای
 که ترا بر راه آورد جان ایقان بر وحدت اوست و عصایک
 ترا زیاد دارد همین انگشت شهادت او فرودست
 بود و اما آن صحابی طلبت بر سوزدم غیر انگشت شهادت
 بر نهائی بر خاست نمان اگر چه در هر کار و بار ترا
 از خدایات باطن بر صحبت سمیت دنیا و کار خازن ارشاد
 و استرشاد بر لازم گرفتن صحبت و خدمت بر شدت
 لیکن اگر موافق رود بند و حاضر شدن مجال باشد با او پس
 مطلق نباشد که بطریق قدرت صرف نسبت رابطه تمام
 خود در دل بدل نرسد می باشد و معاود افاض و متنا
 میان می آید بلکه اگر استعداد طالت عالی باشد
 میتواند شد که بعد رحلت هم از روح فیض گرفته شود
 که این نسبت اولیسی گویند و بعضی بزرگان راه
 رسو داده اگر مرشد صاحب تصنیف است بطریق
 اولی فیض گرفتن آسان می باشد کلام او را از هر عو

در حدیثی است که فرموده است هر کس که در راه خدا کلمه ای را بگوید
 و در آن کلمه از او بیگانه باشد و او را در آن کلمه شریک نداند
 و در آن کلمه از او بیگانه باشد و او را در آن کلمه شریک نداند
 و در آن کلمه از او بیگانه باشد و او را در آن کلمه شریک نداند
 و در آن کلمه از او بیگانه باشد و او را در آن کلمه شریک نداند
 و در آن کلمه از او بیگانه باشد و او را در آن کلمه شریک نداند
 و در آن کلمه از او بیگانه باشد و او را در آن کلمه شریک نداند
 و در آن کلمه از او بیگانه باشد و او را در آن کلمه شریک نداند

در حدیثی است که فرموده است هر کس که در راه خدا کلمه ای را بگوید
 و در آن کلمه از او بیگانه باشد و او را در آن کلمه شریک نداند
 و در آن کلمه از او بیگانه باشد و او را در آن کلمه شریک نداند
 و در آن کلمه از او بیگانه باشد و او را در آن کلمه شریک نداند
 و در آن کلمه از او بیگانه باشد و او را در آن کلمه شریک نداند
 و در آن کلمه از او بیگانه باشد و او را در آن کلمه شریک نداند
 و در آن کلمه از او بیگانه باشد و او را در آن کلمه شریک نداند
 و در آن کلمه از او بیگانه باشد و او را در آن کلمه شریک نداند

این عاصی بی قیامت می خاند از او سر او را بکنند و بر او برین کلامی برانند
گرداند و در آن روز

و اعتقاد مطالعه باید نمود انشاء الله تعالی با دستی صمیمی البته
توسط آن کلام با همه آیت خواهد گشت و مخلص و مخلص
اقبنا کما بقوه و اذکرو ما فیہ لعلکم تتقون

شهر و چشم ما چشم کو نگردد و جار و دکل بدل هم
نهفته راه بود ناله گوشه قناعت محب کبریا
ستند از این گوشه بنشیند و دشت عرض طرف

باید اما ن گوشه گیری شش تا دامن دشت خوار
دارد ناله قدم راه بر رستی نینه و فرصت
را از دست ده که خویش است بهمین صورت میسر آید

و اخبار ریح از دروازه بر می کشاید و الا بهر طرز انجا
رفتن دستش است و کس تا اعمال خود را نکند
خویش است بر کار و بر قدر تواند شد احلام من بسجل آر

که عاشقان درین راه چها چها صعوبات برداشتنند
و نام سکی برای خود در حساب گذارنند تو هم کار
او کو الغزبان نماید در میدان مردان بیافس و با

که در محبت کمون توان دادن در گزلبان

مهم بود آن روز
عده اند بتصرف
شهر المرسلین

از آن کس که
عبدالله بن عباس

در آن کس که
در آن کس که

در آن کس که
در آن کس که

در آن کس که
در آن کس که

بسیار است که در این کتاب مذکور است و در بعضی جاها نیز در کتب دیگر آمده است

۲۳۹
اینکه و مخنون بر فسانه نماید اگر چه یک ساله خود
ست اما در معنی سخن خاریست و کاشف حقایق است
حقیقت گویای شیخ ما مطلق از ان تخریج خواهد نمود و گویا
صورت نقطه من حسن عبارت را مطالعه خواهد نمود و عرض کند
در نظر اولو الالباب بر حرفش کتابت و بر لفظش رای
معانی کثرت فتح باب **ف** در دیده معنی نشان است
۲۴۰
در حرف کتاب می نماید **ن** که ترک تجریدی که لغوی با
ناراضی می گردد بر گزیده مطلق و ان در ص و ن و
بی آید و دل این می نفسان مطلقا باور نمی باشد
مقتضای صورت خوردن و پوشیدن را که محسوس
انسان است دریافت می نماید و نظر او است که در
باستغناء نفسی این برگزیدگان نمی کشاید پس کن
حکایت که این چاره نامعذور اند و از ادراک حقیقت
دور اند **ف** معنی تجریدی که مقول انبیاء است
اصل و باز انبیا و حیوان درک محسوس است پس
۲۴۱
ن که موجدان حقیقت بن قام مشاهده از خلوتخانه
و جدت بر نمی آید و باقی شود در باز اکثریت

۲۳۹
بسیار است که در این کتاب مذکور است و در بعضی جاها نیز در کتب دیگر آمده است
۲۴۰
در حرف کتاب می نماید **ن** که ترک تجریدی که لغوی با
ناراضی می گردد بر گزیده مطلق و ان در ص و ن و
بی آید و دل این می نفسان مطلقا باور نمی باشد
مقتضای صورت خوردن و پوشیدن را که محسوس
انسان است دریافت می نماید و نظر او است که در
باستغناء نفسی این برگزیدگان نمی کشاید پس کن
حکایت که این چاره نامعذور اند و از ادراک حقیقت
دور اند **ف** معنی تجریدی که مقول انبیاء است
اصل و باز انبیا و حیوان درک محسوس است پس
۲۴۱
ن که موجدان حقیقت بن قام مشاهده از خلوتخانه
و جدت بر نمی آید و باقی شود در باز اکثریت

۲۴۱
بسیار است که در این کتاب مذکور است و در بعضی جاها نیز در کتب دیگر آمده است

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

وَقَدْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ
وَعَبَّ كَثِيرًا مِنْ لَدُنْكَ
رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ

و آنچه ما نسبت بخود کرده بود از خودی
بسته از تنی اختیار می داشتیم **ناله** اگر چه
وجود و عدم هیچ ضروری با ممکن نیست و بالذات
کیافت هستی نیستی نداریم اما در لحظه چون نبودیم
و موجود می گردیم و پیوسته با مال گردش عالم و فانوس
سپاس خدای عالم و حق تعالی بدل ما بخلل او راه بسازد
پس در وطن می سازد و این بصا عثمانی است
را با انواع امداد وجود موجودات عالمی می تواند
کند **اول کتاب**

و آنچه ما نسبت بخود کرده بود از خودی
بسته از تنی اختیار می داشتیم **ناله** اگر چه
وجود و عدم هیچ ضروری با ممکن نیست و بالذات
کیافت هستی نیستی نداریم اما در لحظه چون نبودیم
و موجود می گردیم و پیوسته با مال گردش عالم و فانوس
سپاس خدای عالم و حق تعالی بدل ما بخلل او راه بسازد
پس در وطن می سازد و این بصا عثمانی است
را با انواع امداد وجود موجودات عالمی می تواند
کند **اول کتاب**
سفر لیکن همی گردیم بنیم باند پای اندرین راه گردیم
ناله از او نشان دار است خاطر را کوه او دماغی
در گرفتار عشق معاشین مجازیه شوند و فرم راه مار و راه
های گوناگون این تملون مزاجان بنسند نشسته و او نشسته
خیزند و چنان نشسته گردان چنانند و زب خنای را
چون بدان این شد و آن شد و مانند این چنین

و آنچه ما نسبت بخود کرده بود از خودی
بسته از تنی اختیار می داشتیم **ناله** اگر چه
وجود و عدم هیچ ضروری با ممکن نیست و بالذات
کیافت هستی نیستی نداریم اما در لحظه چون نبودیم
و موجود می گردیم و پیوسته با مال گردش عالم و فانوس
سپاس خدای عالم و حق تعالی بدل ما بخلل او راه بسازد
پس در وطن می سازد و این بصا عثمانی است
را با انواع امداد وجود موجودات عالمی می تواند
کند **اول کتاب**

و آنچه ما نسبت بخود کرده بود از خودی
بسته از تنی اختیار می داشتیم **ناله** اگر چه
وجود و عدم هیچ ضروری با ممکن نیست و بالذات
کیافت هستی نیستی نداریم اما در لحظه چون نبودیم
و موجود می گردیم و پیوسته با مال گردش عالم و فانوس
سپاس خدای عالم و حق تعالی بدل ما بخلل او راه بسازد
پس در وطن می سازد و این بصا عثمانی است
را با انواع امداد وجود موجودات عالمی می تواند
کند **اول کتاب**

و آنچه ما نسبت بخود کرده بود از خودی
بسته از تنی اختیار می داشتیم **ناله** اگر چه
وجود و عدم هیچ ضروری با ممکن نیست و بالذات
کیافت هستی نیستی نداریم اما در لحظه چون نبودیم
و موجود می گردیم و پیوسته با مال گردش عالم و فانوس
سپاس خدای عالم و حق تعالی بدل ما بخلل او راه بسازد
پس در وطن می سازد و این بصا عثمانی است
را با انواع امداد وجود موجودات عالمی می تواند
کند **اول کتاب**

۱۶۹

۱۷۰

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر

مزور و غامبیشه و ای کز لایزال وضع تعاقب اندیشه این کدام
اخلاق است که امتیاز بنقطه اتب کیم غای و بیخ معرفه در
و نسج بشریف بتعلیم و تواضع فرمای از به محنت و ابرام
داری تو عیبت بر باد نمی رود و بحکم ازین عمل کیم
شاد نمی شود حق بر مرتبه از وجود او انما و برین مرتبه
مرتبه او معامله فرمای **و محنت بر باد رفت** و هیچ
ولی راضی نشد باس دلهای عمده آنکه در امری
تاکه در خود و نه نام من پاک نمی بکیم منشا ایستای
من است و بر وقت معامله این کلام کبیرا العباد در
نظر دارم و بر زمان می تکلف بچوبه لا شایسته خود
گویم کلام هر چه در دل می آید بر زبان می آید
نه هیچ شیخ و کان دار با این طور راست گویند که
بیان حقیقت فرماید و نه که امر زندگی اعتبار با این
صداقت مقدور دارد که گفتار نماید مستکلم حقیقت حاصل
زبان مرا ترجمان لسان الفی سلیخته و قادر محاوره
از استن بیان من با اظهار دست قدرت بردار
تغیر و تحریر من همه من جانب الید است و لخط حضرت

۲۱۳
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر

۲۱۴
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر

کما شایسته است که در هر امری که از او میسر شود...

محق تعالی فرزندان قابل الایمن بدید و جهان فتنه متولد کرد و اندک
که زیاده باعث رسوائی و آلودگی شود و آنچه است که از آنجا
این بنده عاصی را اجناسی فرزندان صوری هم سعادت مند است
فرموده همچنین فرزندان منسوبی که طبع را در این احقر اند
نیز جلایا معنی عطا نموده که در خاطر بر که همه جا دارند
و در رحاب باعث ذکر خیر این گنبدگار اند فرزندش فیض
سخن روشن کند بر جای نام را که سز در بر سر طبع
و در همان عضو زبانه را تا که عالی بماند و الا فطرت بر مرتبه
به مقام کمی رسد بران گفتا کرده است بر پس روی
کمانند و نظر بلند دارند که در اتمت با تمام دنیا می
است و حقیقت و اسعد انسانیه منظر کمالات الهیه است
همه را تمام است و نه این را الحام اسبجان از این به قرار ان
شهود اطلاق راه نام مستغرق در مشاهده ذات
بخت دارد و باقی امرات رساند که بالاتر از ان گذر
کافی نیست و بیشتر از ان بر ممکن به اراسی نه تصدیق
خاتم النبیین امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله و سلم
ایمین فرزند و بر جامی رسد بر گردی انجامی است

کما شایسته است که در هر امری که از او میسر شود...

کما شایسته است که در هر امری که از او میسر شود...

نیز است و در سانی تا بخود باز جگر طبع روانم را
 تا که روز قیامت که مسیحی بودم الدین است از روی
 انکشاف نسبت امور حقست در آن روز بر همه سنجید
 از روی گویا از وقت مردن بر شخص نسبت بانگس پیشتر
 و فناء عالم دنیا بقا نفس ناطقه و سوال و جواب ملک و غیره
 معاملات عرصه شکر از عالم بر شرح هم می گوید همچنانکه
 شریعی بر تپه ای دیدگشفت می کرد و حق عالمی فایده
 بخیر گرداند و با ایمان برانده شد و ایدر خبر می دهد
 از روز قیامت به سنجی که دیندار نفس باز این را
 تا که تن بروری و خود آرای در خور حال امکان
 دناست و آرائش نماند می این نمونه آن معنوی
 زیاده این خدا باطلست و دینا کاری ندارند خبر
 معاشنی تکلفانه بی ساخته نیت نمی گمانند بر حد
 حق سبحانه می دیدی خورد می پوشند و خود در
 بست و جوی هیچ امر نمی گویند و بر عهد که این
 در استگهان نیز مانند دیگران خوردن و خوردن
 بالکل کفر نمی نمایند اما از طرف خود مطلق استعدایند

حسب عیب و جرم
 حق تعالی را
 از روی گویا
 از وقت مردن
 بر شخص نسبت
 بانگس پیشتر
 و فناء عالم
 دنیا بقا نفس
 ناطقه و سوال
 و جواب ملک
 و غیره
 معاملات عرصه
 شکر از عالم
 بر شرح هم
 می گوید
 همچنانکه
 شریعی بر تپه
 ای دیدگشفت
 می کرد و حق
 عالمی فایده
 بخیر گرداند
 و با ایمان
 برانده شد
 و ایدر خبر
 می دهد
 از روز قیامت
 به سنجی که
 دیندار نفس
 باز این را
 تا که تن بروری
 و خود آرای
 در خور حال
 امکان
 دناست و آرائش
 نماند می این
 نمونه آن معنوی
 زیاده این خدا
 باطلست و دینا
 کاری ندارند
 خبر
 معاشنی تکلفانه
 بی ساخته نیت
 نمی گمانند
 بر حد
 حق سبحانه
 می دیدی خورد
 می پوشند و
 خود در
 بست و جوی
 هیچ امر نمی
 گویند و بر عهد
 که این
 در استگهان
 نیز مانند
 دیگران خوردن
 و خوردن
 بالکل کفر
 نمی نمایند
 اما از طرف
 خود مطلق
 استعدایند

نیز است و در سانی تا بخود باز جگر طبع روانم را
 تا که روز قیامت که مسیحی بودم الدین است از روی
 انکشاف نسبت امور حقست در آن روز بر همه سنجید
 از روی گویا از وقت مردن بر شخص نسبت بانگس پیشتر
 و فناء عالم دنیا بقا نفس ناطقه و سوال و جواب ملک و غیره
 معاملات عرصه شکر از عالم بر شرح هم می گوید همچنانکه
 شریعی بر تپه ای دیدگشفت می کرد و حق عالمی فایده
 بخیر گرداند و با ایمان برانده شد و ایدر خبر می دهد
 از روز قیامت به سنجی که دیندار نفس باز این را
 تا که تن بروری و خود آرای در خور حال امکان
 دناست و آرائش نماند می این نمونه آن معنوی
 زیاده این خدا باطلست و دینا کاری ندارند خبر
 معاشنی تکلفانه بی ساخته نیت نمی گمانند بر حد
 حق سبحانه می دیدی خورد می پوشند و خود در
 بست و جوی هیچ امر نمی گویند و بر عهد که این
 در استگهان نیز مانند دیگران خوردن و خوردن
 بالکل کفر نمی نمایند اما از طرف خود مطلق استعدایند

نیز است و در سانی تا بخود باز جگر طبع روانم را
 تا که روز قیامت که مسیحی بودم الدین است از روی
 انکشاف نسبت امور حقست در آن روز بر همه سنجید
 از روی گویا از وقت مردن بر شخص نسبت بانگس پیشتر
 و فناء عالم دنیا بقا نفس ناطقه و سوال و جواب ملک و غیره
 معاملات عرصه شکر از عالم بر شرح هم می گوید همچنانکه
 شریعی بر تپه ای دیدگشفت می کرد و حق عالمی فایده
 بخیر گرداند و با ایمان برانده شد و ایدر خبر می دهد
 از روز قیامت به سنجی که دیندار نفس باز این را
 تا که تن بروری و خود آرای در خور حال امکان
 دناست و آرائش نماند می این نمونه آن معنوی
 زیاده این خدا باطلست و دینا کاری ندارند خبر
 معاشنی تکلفانه بی ساخته نیت نمی گمانند بر حد
 حق سبحانه می دیدی خورد می پوشند و خود در
 بست و جوی هیچ امر نمی گویند و بر عهد که این
 در استگهان نیز مانند دیگران خوردن و خوردن
 بالکل کفر نمی نمایند اما از طرف خود مطلق استعدایند

عالم است و این عالم را با وجود سببها و با وجود سببها هم همان کما
 مردانه در وقت از راهی گذارند و مانند این دنیا اصلاح است
 و زینت منظور دارند **سرفرینت** و زینت با این دو سبب
 بزبان : ساز دنیا بکنیم مردانه اما مال خود را اندازند و بگویند
 عزیز گردیدیم نیست که از خودی نماند و تحمل استعلا سر می کشد و حسرت
 جا بلانده و بی عقلانی اندازد از سببهای قصور می که از خود غلطی و نوم
 استغنا بهم رسد و صحبت و آرزوی دانه و ملاقات کوه میانه کای
 عرفاست که خیرتها و اردو گشته نشسته و بی نازی در ویشانه شاعران
 که گریه بسیار در نگاه و تصور با تصور خطرات خود همیشه است و
 بلا فتور در ادب نیستند و در مردم هر که را اندک در این نشوون شود
 رقیب و در بین بد و خشم شکلی بر آمدند کاشتم : سبب گردانند خدا
 این را از راهی و در علم و عمل بکار می آید و در زنده باشک و
 نفاق و تکلیف است که دور آید و درین کار خود می آید اما کند را آبادی
 و آن روشن است و دل است نور حضور او و حق تعالی منور نماید **مطلع**
 فی مسجدی در سبب گنجینه بی طرح بر و بگردد ایجا که درین حدیث است
 و در آنجا بر او می آید که نام خاندان است که آبا و اجداد که در جان و خون
 طایفه آن و ادوی تحقیق را بر زبان صبحی در با صفت خویش است و در خم

عالم است و این عالم را با وجود سببها و با وجود سببها هم همان کما
 مردانه در وقت از راهی گذارند و مانند این دنیا اصلاح است
 و زینت منظور دارند **سرفرینت** و زینت با این دو سبب
 بزبان : ساز دنیا بکنیم مردانه اما مال خود را اندازند و بگویند
 عزیز گردیدیم نیست که از خودی نماند و تحمل استعلا سر می کشد و حسرت
 جا بلانده و بی عقلانی اندازد از سببهای قصور می که از خود غلطی و نوم
 استغنا بهم رسد و صحبت و آرزوی دانه و ملاقات کوه میانه کای
 عرفاست که خیرتها و اردو گشته نشسته و بی نازی در ویشانه شاعران
 که گریه بسیار در نگاه و تصور با تصور خطرات خود همیشه است و
 بلا فتور در ادب نیستند و در مردم هر که را اندک در این نشوون شود
 رقیب و در بین بد و خشم شکلی بر آمدند کاشتم : سبب گردانند خدا
 این را از راهی و در علم و عمل بکار می آید و در زنده باشک و
 نفاق و تکلیف است که دور آید و درین کار خود می آید اما کند را آبادی
 و آن روشن است و دل است نور حضور او و حق تعالی منور نماید **مطلع**
 فی مسجدی در سبب گنجینه بی طرح بر و بگردد ایجا که درین حدیث است
 و در آنجا بر او می آید که نام خاندان است که آبا و اجداد که در جان و خون
 طایفه آن و ادوی تحقیق را بر زبان صبحی در با صفت خویش است و در خم

عالم است و این عالم را با وجود سببها و با وجود سببها هم همان کما
 مردانه در وقت از راهی گذارند و مانند این دنیا اصلاح است
 و زینت منظور دارند **سرفرینت** و زینت با این دو سبب
 بزبان : ساز دنیا بکنیم مردانه اما مال خود را اندازند و بگویند
 عزیز گردیدیم نیست که از خودی نماند و تحمل استعلا سر می کشد و حسرت
 جا بلانده و بی عقلانی اندازد از سببهای قصور می که از خود غلطی و نوم
 استغنا بهم رسد و صحبت و آرزوی دانه و ملاقات کوه میانه کای
 عرفاست که خیرتها و اردو گشته نشسته و بی نازی در ویشانه شاعران
 که گریه بسیار در نگاه و تصور با تصور خطرات خود همیشه است و
 بلا فتور در ادب نیستند و در مردم هر که را اندک در این نشوون شود
 رقیب و در بین بد و خشم شکلی بر آمدند کاشتم : سبب گردانند خدا
 این را از راهی و در علم و عمل بکار می آید و در زنده باشک و
 نفاق و تکلیف است که دور آید و درین کار خود می آید اما کند را آبادی
 و آن روشن است و دل است نور حضور او و حق تعالی منور نماید **مطلع**
 فی مسجدی در سبب گنجینه بی طرح بر و بگردد ایجا که درین حدیث است
 و در آنجا بر او می آید که نام خاندان است که آبا و اجداد که در جان و خون
 طایفه آن و ادوی تحقیق را بر زبان صبحی در با صفت خویش است و در خم

باز منم که با تو ای که در عالم هستی
 ز کسب و کفایت و کمالی که در عالم نیستی

ز خم خود زگان بشنم برفت نفس نقد برفت رجا بر هلم غم شناخت بافته
 خود در پیش دست و از خود زنگان شور انگیز اما جز من بر کا همان با خود
 پیش است همیشه یاد و از دست دل محال اندیش است بر کمال خفاک
 خون بشاید بر دست بی خویش ز خم دلم بگوین بود از دست بی خویش
 شایسته منم گفت و گو خوشی اگر نیم زار از خود و از روی خوش
 سهر که مطمح که در با یکدیگر نماند چه حقیقت من رو بشد ان اگر به بار
 آگاهی سر و درش انشان می ماند از دیشا راته بار و زوز چو در
 اما ز جهان منور از نور نگاه پاک این دشمنان میشود و حسد که این
 مانند گل سرخی خود را در چو خویش بر تنش از داعی تمیز دارند لیکن خواجه
 باغ امکان بود یقین سگفته نماند این لیکن دل میباشند غرض که این
 ز زمره برداران یقین حقیقت که مثل بی حالی از خویش بر از بر او ای
 میشود اگر چه بیان معارف خود را غیر از ناله خستی نمی کارند
 اما در عالمی سگفته نماند و نشا و از استماع آن میگردد و خلقی از فوض و رکاب
 آن در اصل تحقیقت میشود و ایشانم امینان در برای بی حجابی و بی
 بر دشمن ششم جو شمع بر بار گردن است پنختر نور دیده
 حله رو نیست در غم بگوین چهار همه سخن گشتن است خاتم حبی
 سگفته دل از ناله من است چه میالتم و دل همه کس شاد می کنم

باز منم که با تو ای که در عالم هستی
 ز کسب و کفایت و کمالی که در عالم نیستی
 ۱۴۹
 بر سبیل علم زین
 بر سبیل علم زین

باز منم که با تو ای که در عالم هستی
 ز کسب و کفایت و کمالی که در عالم نیستی

فرد وجود حق شاه هر مشهور است که است و وجود کلمات را در شش نفر
او تا ز وجود و موجود با یکجا است بر وجود او با کشتن و کارند ما
اگر شود است وجود همین دوست و دیگر آنست که بود است **مطلع**

مخمس ای روشن از مشاهدت فرست شود ما از شش شاعر تو بند
تار و بود ما از یکدیگر نهی تو بست گردد و خود ما از او شد ایال
کشت با کشتو ما چون عکس از وجود تو باشد خود با کلمه بر سر زاده
ست فیض از فیض عظیم سیادت او این شرف او چه کم است که داخل در
حریم سادات از راه عظیم سیادت او دام نجات و دو سلام بر ایشان
از وزیدن هم سیادت است بسیار سادات که صاحبان کمالات
نبوت در ایشان بر کلمات امانت اند و خداوندان منصف است بحال
و کرم این الکریم خاندان سیادت اند **اللهم صل علی محمد و
علی آل محمد با برک و سلیم** محمد محسن از کیمانه
نه از قدم سیادت هم از جان دل فدای هم سیادتیم امید که در قیوم
سیادتیم یعنی عوالم بر کلمه سیادتیم از با ما سلام فرستد در و ما
ساله امی انسان می نمود در کار وجود اگر نه نوصد یک دمیدی در
بیا گوئی که اینها با او اعتبارات پوشیدی لیکن بواجب نشویش
رود و کجی از کلمه سیادت بخیدی و در دست طلسم سیادت

فرد وجود حق شاه هر مشهور است که است و وجود کلمات را در شش نفر
او تا ز وجود و موجود با یکجا است بر وجود او با کشتن و کارند ما
اگر شود است وجود همین دوست و دیگر آنست که بود است مطلع
مخمس ای روشن از مشاهدت فرست شود ما از شش شاعر تو بند
تار و بود ما از یکدیگر نهی تو بست گردد و خود ما از او شد ایال
کشت با کشتو ما چون عکس از وجود تو باشد خود با کلمه بر سر زاده
ست فیض از فیض عظیم سیادت او این شرف او چه کم است که داخل در
حریم سادات از راه عظیم سیادت او دام نجات و دو سلام بر ایشان
از وزیدن هم سیادت است بسیار سادات که صاحبان کمالات
نبوت در ایشان بر کلمات امانت اند و خداوندان منصف است بحال
و کرم این الکریم خاندان سیادت اند اللهم صل علی محمد و
علی آل محمد با برک و سلیم محمد محسن از کیمانه
نه از قدم سیادت هم از جان دل فدای هم سیادتیم امید که در قیوم
سیادتیم یعنی عوالم بر کلمه سیادتیم از با ما سلام فرستد در و ما
ساله امی انسان می نمود در کار وجود اگر نه نوصد یک دمیدی در
بیا گوئی که اینها با او اعتبارات پوشیدی لیکن بواجب نشویش
رود و کجی از کلمه سیادت بخیدی و در دست طلسم سیادت

فرد وجود حق شاه هر مشهور است که است و وجود کلمات را در شش نفر
او تا ز وجود و موجود با یکجا است بر وجود او با کشتن و کارند ما
اگر شود است وجود همین دوست و دیگر آنست که بود است مطلع
مخمس ای روشن از مشاهدت فرست شود ما از شش شاعر تو بند
تار و بود ما از یکدیگر نهی تو بست گردد و خود ما از او شد ایال
کشت با کشتو ما چون عکس از وجود تو باشد خود با کلمه بر سر زاده
ست فیض از فیض عظیم سیادت او این شرف او چه کم است که داخل در
حریم سادات از راه عظیم سیادت او دام نجات و دو سلام بر ایشان
از وزیدن هم سیادت است بسیار سادات که صاحبان کمالات
نبوت در ایشان بر کلمات امانت اند و خداوندان منصف است بحال
و کرم این الکریم خاندان سیادت اند اللهم صل علی محمد و
علی آل محمد با برک و سلیم محمد محسن از کیمانه
نه از قدم سیادت هم از جان دل فدای هم سیادتیم امید که در قیوم
سیادتیم یعنی عوالم بر کلمه سیادتیم از با ما سلام فرستد در و ما
ساله امی انسان می نمود در کار وجود اگر نه نوصد یک دمیدی در
بیا گوئی که اینها با او اعتبارات پوشیدی لیکن بواجب نشویش
رود و کجی از کلمه سیادت بخیدی و در دست طلسم سیادت

کتاب فی شرح اصول الفقه

طبیعی است مانند از علم و کمال و کمال این کتب بدی پس
حیف بر اوقات و ای غافل تحقیق الکران از حدی
و اصل سخن گردد و درین برم و نگاه بر حد کمال شرح
چشم کشود می اما آنکه باید دید از آن سخن ندیدی فاعتر
تا اولی الاصل **مطلع** شرح در کمال است که بعد
زنگ و مددی و غیر از کل ششوی این باغ بخدی و دست
طلب از دام بوسه بکشیدی بعد حیف که غافل تحت
کسانی را که منصب بلاغ بعین غایت می فرمایند و کار با
حقیقت سپرد می نمایند تا هم ایشان را معروف در معاد
لیجوه علی الله بن کلامی گردانند و در بابی اینها را یکی
زبان بان برای امر حق بسیارند و حرکات و افعال ایشان
را به محسوب کلمات و اقوال ایشان می کنند لهذا قول
رسول علیه الصلوٰه و السلام داخل در حدیث است سخنان
ایشان مردانند قول و فعل ایشان جداست موداق
تقولون ما لم تفعلوا و فعلوا ما لم تقولوا
ایشان یک است اما اینند در حال اوقیت بنو اربع

حاصل از این کتاب
در شرح و توضیح
کلمات و عبارات
که در این کتاب
موجود است
و در بیان
معنی و احوال
کلمات و عبارات
که در این کتاب
موجود است
و در بیان
معنی و احوال
کلمات و عبارات
که در این کتاب
موجود است

کتاب فی شرح اصول الفقه

بگو ایچ الکله میبندد و کهنه را با آن بر زمین ریخته شود
و از مو سوخته سوخته می کنند و در واحد از آب آن توپ
بکنند و آنرا در دست **اللهم صل علی السبع العظیم** فرست
از این محل زبیر گرم بپا می کرده اند و شمع سان بر آن
من صریف زبیر کرده اند تا که در آب سرد در آن
از مکر و کلاه و بیدام در خطر می دارد و چنان سودمند
از سمقات جسمانی بر زبان می بار و در آنجا که خطر
عین این فصدند و زبان با سود دیدند کار و آن خود
در دوشی خطر مانی زانند و نظر و الاستطوخ زبیر
و سودند و بخطر راه می روند و نداد و لول از نفع و ضرر
اجانی نمیشوند و کافر خون **بسم الله الرحمن الرحیم**
لحماء الدنيا ولا یأسوف علی عافاته میگوید
نوش می رود با من خطر کار و آن ما اسب سود نیست
زبان مانی که عاشق بخاره غیر از دل صد باره دریا ط
دارد و خفت حد خزون سوام چند قطره خون از خنجر
بسیار مضامین فایده می آید که همانند بی هم بار نماند و از
هر انجام ضرافت آن را که در وقت خطر می آید

بگو ایچ الکله میبندد و کهنه را با آن بر زمین ریخته شود
و از مو سوخته سوخته می کنند و در واحد از آب آن توپ
بکنند و آنرا در دست **اللهم صل علی السبع العظیم** فرست
از این محل زبیر گرم بپا می کرده اند و شمع سان بر آن
من صریف زبیر کرده اند تا که در آب سرد در آن
از مکر و کلاه و بیدام در خطر می دارد و چنان سودمند
از سمقات جسمانی بر زبان می بار و در آنجا که خطر
عین این فصدند و زبان با سود دیدند کار و آن خود
در دوشی خطر مانی زانند و نظر و الاستطوخ زبیر
و سودند و بخطر راه می روند و نداد و لول از نفع و ضرر
اجانی نمیشوند و کافر خون **بسم الله الرحمن الرحیم**
لحماء الدنيا ولا یأسوف علی عافاته میگوید
نوش می رود با من خطر کار و آن ما اسب سود نیست
زبان مانی که عاشق بخاره غیر از دل صد باره دریا ط
دارد و خفت حد خزون سوام چند قطره خون از خنجر
بسیار مضامین فایده می آید که همانند بی هم بار نماند و از
هر انجام ضرافت آن را که در وقت خطر می آید

بگو ایچ الکله میبندد و کهنه را با آن بر زمین ریخته شود
و از مو سوخته سوخته می کنند و در واحد از آب آن توپ
بکنند و آنرا در دست **اللهم صل علی السبع العظیم** فرست
از این محل زبیر گرم بپا می کرده اند و شمع سان بر آن
من صریف زبیر کرده اند تا که در آب سرد در آن
از مکر و کلاه و بیدام در خطر می دارد و چنان سودمند
از سمقات جسمانی بر زبان می بار و در آنجا که خطر
عین این فصدند و زبان با سود دیدند کار و آن خود
در دوشی خطر مانی زانند و نظر و الاستطوخ زبیر
و سودند و بخطر راه می روند و نداد و لول از نفع و ضرر
اجانی نمیشوند و کافر خون **بسم الله الرحمن الرحیم**
لحماء الدنيا ولا یأسوف علی عافاته میگوید
نوش می رود با من خطر کار و آن ما اسب سود نیست
زبان مانی که عاشق بخاره غیر از دل صد باره دریا ط
دارد و خفت حد خزون سوام چند قطره خون از خنجر
بسیار مضامین فایده می آید که همانند بی هم بار نماند و از
هر انجام ضرافت آن را که در وقت خطر می آید

بگو ایچ الکله میبندد و کهنه را با آن بر زمین ریخته شود
و از مو سوخته سوخته می کنند و در واحد از آب آن توپ
بکنند و آنرا در دست **اللهم صل علی السبع العظیم** فرست
از این محل زبیر گرم بپا می کرده اند و شمع سان بر آن
من صریف زبیر کرده اند تا که در آب سرد در آن
از مکر و کلاه و بیدام در خطر می دارد و چنان سودمند
از سمقات جسمانی بر زبان می بار و در آنجا که خطر
عین این فصدند و زبان با سود دیدند کار و آن خود
در دوشی خطر مانی زانند و نظر و الاستطوخ زبیر
و سودند و بخطر راه می روند و نداد و لول از نفع و ضرر
اجانی نمیشوند و کافر خون **بسم الله الرحمن الرحیم**
لحماء الدنيا ولا یأسوف علی عافاته میگوید
نوش می رود با من خطر کار و آن ما اسب سود نیست
زبان مانی که عاشق بخاره غیر از دل صد باره دریا ط
دارد و خفت حد خزون سوام چند قطره خون از خنجر
بسیار مضامین فایده می آید که همانند بی هم بار نماند و از
هر انجام ضرافت آن را که در وقت خطر می آید

تو در آن ایام نیز بسیر کردی و در آن ایام نیز
بسیار از آن ایام نیز بسیر کردی و در آن ایام نیز

ای بازی است که در آن ایام نیز بسیر کردی و در آن ایام نیز
و اگر آن حال که از راهی و کنواری است البته عاشق که او چه چیز
بیشتر خواهد بود و پاره چند دل قطره چندی از خون
که ده امند غمت آنچه پیر گردید و بیشتر همان چشم عنایت
میاید و الا این همه جانگزی هیچ بکار نمی آید مگر اگر
بهمه قوهی طاقت را جواب دادند و دست باور و کار چیده
بصفت کشاوند اما که اقلت زو طغیانی است و طغیان شک
همان روحانی طبع روانم همیشه مانند زندگان در رو کرد است
دوسن زین جا که همان سرگرم دو او و با وجود بکای بی مقام
رحمت کش نگردانده مدام از خود و موم با اگر شکین ولی
فرش راحت نشانده بر عرش معرفت می و موم الحق که درین
طلسیم با مجمع اضداد مراقب خلوت در آن جنم و مسافر سفر
در وطن فرزندمانده است مرا که پای زسازی و جویان
۲۴ طبع روانی که داشتیم دارم ناله ز خند که من خوش شانس
شدم لیکن خود شانس نگردیدیم و اگر خدا را شکر کنیم
آنچه پیش ازیدم چه خوش شاسی منزه است که از آن طرف
خوش شاسی نموده آید و خدای را که با ما در حد...

بجای آن برت حق
همیشه من قاصر
خود نا نا ظرم در معاش
در حمایت ادم نام
نام صوم و حرز
طبیعتی ازین طرز
۱۸۳۳
بسیار از آن ایام نیز بسیر کردی و در آن ایام نیز
بسیار از آن ایام نیز بسیر کردی و در آن ایام نیز
بسیار از آن ایام نیز بسیر کردی و در آن ایام نیز

۲۲۶
بسیار از آن ایام نیز بسیر کردی و در آن ایام نیز
بسیار از آن ایام نیز بسیر کردی و در آن ایام نیز
بسیار از آن ایام نیز بسیر کردی و در آن ایام نیز

در بیان این که هر چه در این کتاب است از کتب معتبره است و در این کتاب هیچ شئی موجود نمیباشد و آن مختصرا حاصل میبود و این حدیث

الغیب میشود اما در اصل خود شناسی آنست که علم این ذات
باشد و آن شخص در حق است پس خود را شناسد و خود
عین ذات بود و این نیز منضم به است بلا شرکت بچشم
پس این ممکن عاقل اگر چه در اصل واجب است اما خود عاقل
ست و این بنده قاصر را خد بر سر عویش راه است لیکن
در حقیقت عاقل است فرزند کار خویش عاقل روزی
چون بحر می جویم که می غلطد بعد آنم در غوش کن تا که
بنایت الهی یافتند که از اسباب دنیا هیچ نداریم اما این
ارباب دنیا را مطلق بخاطر این که ایم و این دنیا نیازی ما از راه اعتنا
رند است - نسبت مال و متاع دنیا که سواد می نقد جان در جزا
مانست و غیر از طبع روشن چراغ خانه مانده فرزند جانی
خزان است طبع روشن چراغ خانه است تا که معتقد
صادق بر نفس با مقتدیان بسجده گاه خود می کنند و از اد
کیشان لائق مقام و جای مشوایان سر و چشم خویش
می بندد و بر زمین کوشان قدم ایسان باشد چنین نیاز
می نمایند و بر گندی که نام مبارک ایشان گفته بود با ادب

در بیان این که هر چه در این کتاب است از کتب معتبره است و در این کتاب هیچ شئی موجود نمیباشد و آن مختصرا حاصل میبود و این حدیث
الغیب میشود اما در اصل خود شناسی آنست که علم این ذات
باشد و آن شخص در حق است پس خود را شناسد و خود
عین ذات بود و این نیز منضم به است بلا شرکت بچشم
پس این ممکن عاقل اگر چه در اصل واجب است اما خود عاقل
ست و این بنده قاصر را خد بر سر عویش راه است لیکن
در حقیقت عاقل است فرزند کار خویش عاقل روزی
چون بحر می جویم که می غلطد بعد آنم در غوش کن تا که
بنایت الهی یافتند که از اسباب دنیا هیچ نداریم اما این
ارباب دنیا را مطلق بخاطر این که ایم و این دنیا نیازی ما از راه اعتنا
رند است - نسبت مال و متاع دنیا که سواد می نقد جان در جزا
مانست و غیر از طبع روشن چراغ خانه مانده فرزند جانی
خزان است طبع روشن چراغ خانه است تا که معتقد
صادق بر نفس با مقتدیان بسجده گاه خود می کنند و از اد
کیشان لائق مقام و جای مشوایان سر و چشم خویش
می بندد و بر زمین کوشان قدم ایسان باشد چنین نیاز
می نمایند و بر گندی که نام مبارک ایشان گفته بود با ادب

۱۸۵

۲۳۴

لازم دانست که در این کتاب هیچ شئی موجود نمیباشد و آن مختصرا حاصل میبود و این حدیث
الغیب میشود اما در اصل خود شناسی آنست که علم این ذات
باشد و آن شخص در حق است پس خود را شناسد و خود
عین ذات بود و این نیز منضم به است بلا شرکت بچشم
پس این ممکن عاقل اگر چه در اصل واجب است اما خود عاقل
ست و این بنده قاصر را خد بر سر عویش راه است لیکن
در حقیقت عاقل است فرزند کار خویش عاقل روزی
چون بحر می جویم که می غلطد بعد آنم در غوش کن تا که
بنایت الهی یافتند که از اسباب دنیا هیچ نداریم اما این
ارباب دنیا را مطلق بخاطر این که ایم و این دنیا نیازی ما از راه اعتنا
رند است - نسبت مال و متاع دنیا که سواد می نقد جان در جزا
مانست و غیر از طبع روشن چراغ خانه مانده فرزند جانی
خزان است طبع روشن چراغ خانه است تا که معتقد
صادق بر نفس با مقتدیان بسجده گاه خود می کنند و از اد
کیشان لائق مقام و جای مشوایان سر و چشم خویش
می بندد و بر زمین کوشان قدم ایسان باشد چنین نیاز
می نمایند و بر گندی که نام مبارک ایشان گفته بود با ادب

از نفس من در این روزگار
 چشم باز می نماید غمش در راه شوق
 بر هر گام بجای قدم بر
 می که از ناله جانانه بیت ایام خود را سجاده
 جوشن می شمارند و
 کجا نفس از تو زان نفس صحن
 سجاده آه تو باشد همه سجاده ما
 تا که حقیقت اینسانند که مظهر
 اتم در تقدیر الهیست همیشه آینه
 در جلوه برداری ای سرباز
 است و این است صورت جانانه
 که مجموع کلمات غمناک است
 پوسته بره مند من بجای او
 عرفانی که چشم باطن ایشان
 بکحل از کحل معرفت است
 سراپای خویش را تا شاگاه
 سراپای می فهمند و او
 خانه دل ایشان نور محبت
 است تعالی و اتم سرتاقم
 خود را شوق سرتاقم محبوب
 کف می میدهند و بر آن مستغرق
 مشاهده می یوند و مستهک
 در حضور و شنود میشوند فرد
 ما شای تو سرتاقم را هم در نظر
 باشد سراپایم بود چون به
 مشتاق سراپای تا که ایندی
 رود که شایع حال سرداران
 می باشد آنچه سرداری ایشان
 است و اینقدر بار محنت بل و بل
 دوش سخت گوشان میشود
 نمره قوی دوشی این کردن
 گشای است بر کف وجود
 است که نسبت ایجاد نمود ما
 و نبود باعث اظهار وجود
 ما از کجا که است بر آب بود

از آن کس که در این روزگار
 چشم باز می نماید غمش در راه شوق
 بر هر گام بجای قدم بر
 می که از ناله جانانه بیت ایام خود را سجاده
 جوشن می شمارند و
 کجا نفس از تو زان نفس صحن
 سجاده آه تو باشد همه سجاده ما
 تا که حقیقت اینسانند که مظهر
 اتم در تقدیر الهیست همیشه آینه
 در جلوه برداری ای سرباز
 است و این است صورت جانانه
 که مجموع کلمات غمناک است
 پوسته بره مند من بجای او
 عرفانی که چشم باطن ایشان
 بکحل از کحل معرفت است
 سراپای خویش را تا شاگاه
 سراپای می فهمند و او
 خانه دل ایشان نور محبت
 است تعالی و اتم سرتاقم
 خود را شوق سرتاقم محبوب
 کف می میدهند و بر آن مستغرق
 مشاهده می یوند و مستهک
 در حضور و شنود میشوند فرد
 ما شای تو سرتاقم را هم در نظر
 باشد سراپایم بود چون به
 مشتاق سراپای تا که ایندی
 رود که شایع حال سرداران
 می باشد آنچه سرداری ایشان
 است و اینقدر بار محنت بل و بل
 دوش سخت گوشان میشود
 نمره قوی دوشی این کردن
 گشای است بر کف وجود
 است که نسبت ایجاد نمود ما
 و نبود باعث اظهار وجود
 ما از کجا که است بر آب بود

از آن کس که در این روزگار
 چشم باز می نماید غمش در راه شوق
 بر هر گام بجای قدم بر
 می که از ناله جانانه بیت ایام خود را سجاده
 جوشن می شمارند و
 کجا نفس از تو زان نفس صحن
 سجاده آه تو باشد همه سجاده ما
 تا که حقیقت اینسانند که مظهر
 اتم در تقدیر الهیست همیشه آینه
 در جلوه برداری ای سرباز
 است و این است صورت جانانه
 که مجموع کلمات غمناک است
 پوسته بره مند من بجای او
 عرفانی که چشم باطن ایشان
 بکحل از کحل معرفت است
 سراپای خویش را تا شاگاه
 سراپای می فهمند و او
 خانه دل ایشان نور محبت
 است تعالی و اتم سرتاقم
 خود را شوق سرتاقم محبوب
 کف می میدهند و بر آن مستغرق
 مشاهده می یوند و مستهک
 در حضور و شنود میشوند فرد
 ما شای تو سرتاقم را هم در نظر
 باشد سراپایم بود چون به
 مشتاق سراپای تا که ایندی
 رود که شایع حال سرداران
 می باشد آنچه سرداری ایشان
 است و اینقدر بار محنت بل و بل
 دوش سخت گوشان میشود
 نمره قوی دوشی این کردن
 گشای است بر کف وجود
 است که نسبت ایجاد نمود ما
 و نبود باعث اظهار وجود
 ما از کجا که است بر آب بود

دردی نباشد و دوش بود و دوشی نبود و درد
بسیر است و بار یکدوش است دوست ناله

درد او در خاک با وجود دستار کی که بر کفنش
دارد و تنگ میاید گامی در حق خود حاصل می آرد و آن فکرات
خروجی است نه بدین معاش دنیوی که این عالم را پیش از خود
بمانی نسبت و آن عالم را گامی فانی نه پس فکر جهانی باید نمود
که در این همیشه باید بود و نزد این جهان فانی تاشی از غفلت
و نادانی است خود بخود بهر هیچ این عرصه طغنی شود و در آن
و اختیار بر شخص بهمان طرف می رود و اگر واقعی دوست
نمونه دوست دانا باش و دشمن دوست نانا
برای نویسنده تراشندار باشد که بر چند خود را
برای خویش دوستی بداند اما لیکن نفس از خود
در ذاتی فرود در از خود می روی و ما همین ذات
هست فانی در جهان یادوست داری داشتیم ناله
ارام دنیا بر سر از است و راحت این گشتا
گر و رخ خمار مرد و پوشش باز دینی لذات دنیوی از حد
بیرون نمی رود و مومن دو بار از یک سر از

دردی نباشد و دوش بود و دوشی نبود و درد
بسیر است و بار یکدوش است دوست ناله
درد او در خاک با وجود دستار کی که بر کفنش
دارد و تنگ میاید گامی در حق خود حاصل می آرد و آن فکرات
خروجی است نه بدین معاش دنیوی که این عالم را پیش از خود
بمانی نسبت و آن عالم را گامی فانی نه پس فکر جهانی باید نمود
که در این همیشه باید بود و نزد این جهان فانی تاشی از غفلت
و نادانی است خود بخود بهر هیچ این عرصه طغنی شود و در آن
و اختیار بر شخص بهمان طرف می رود و اگر واقعی دوست
نمونه دوست دانا باش و دشمن دوست نانا
برای نویسنده تراشندار باشد که بر چند خود را
برای خویش دوستی بداند اما لیکن نفس از خود
در ذاتی فرود در از خود می روی و ما همین ذات
هست فانی در جهان یادوست داری داشتیم ناله
ارام دنیا بر سر از است و راحت این گشتا
گر و رخ خمار مرد و پوشش باز دینی لذات دنیوی از حد
بیرون نمی رود و مومن دو بار از یک سر از

دردی نباشد و دوش بود و دوشی نبود و درد
بسیر است و بار یکدوش است دوست ناله

دست بافت
 ملک غلغلی دل و پانی طلب گوشت
 پیری صبح روز کوچ میدماند و خردمند از از در پیار در آ
 دل می گرداند و مردن ز چون روز روشن بر دل
 بود ایامی نماید و این زمان برای دنیا پیش از زمان برای
 نظر می آید و یاد وطن این سخن را بر باد می دهد موندن صبا قهر
 را بر دم دل همان سومی کشت فرود آید و دید صبح
 بری بر خبر که این ستراد وطن نسبت ناله الله الله
 اگر چه تازه در د که فریاد دل غم پروردی بود آخر گردید اما
 بیان می پایان قصه العشق بالغصام رسید و چندی که آن
 همه آه سسر و از دل پرورد کشته شد لیکن صورت انعام
 مطالی انتهای و آرده بر قلب یده شد که مر زمان بحر
 بکران خنایق در خاطر خوش نرزد و آن بیچاره چها چها اطل
 نماید که طاقش طاق میشود و بر آن لایعسان فصیح و قافی در سینه
 اما نتوان سپرد میکند جگانه باریه چگونه از غم خسته میل آن
 بر آید که زهره اش آب می گردد و حال دارد دل نالوان طی
 نیست که فریاد بیان حالات خود نماید و در عکس به جان قدر

دست بافت
 ملک غلغلی دل و پانی طلب گوشت
 پیری صبح روز کوچ میدماند و خردمند از از در پیار در آ
 دل می گرداند و مردن ز چون روز روشن بر دل
 بود ایامی نماید و این زمان برای دنیا پیش از زمان برای
 نظر می آید و یاد وطن این سخن را بر باد می دهد موندن صبا قهر
 را بر دم دل همان سومی کشت فرود آید و دید صبح
 بری بر خبر که این ستراد وطن نسبت ناله الله الله

۱۸۹
 و دوبار
 با این کلمات
 با این کلمات
 با این کلمات
 با این کلمات
 با این کلمات
 با این کلمات
 با این کلمات
 با این کلمات
 با این کلمات
 با این کلمات

دست بافت
 ملک غلغلی دل و پانی طلب گوشت
 پیری صبح روز کوچ میدماند و خردمند از از در پیار در آ
 دل می گرداند و مردن ز چون روز روشن بر دل
 بود ایامی نماید و این زمان برای دنیا پیش از زمان برای
 نظر می آید و یاد وطن این سخن را بر باد می دهد موندن صبا قهر
 را بر دم دل همان سومی کشت فرود آید و دید صبح
 بری بر خبر که این ستراد وطن نسبت ناله الله الله
 اگر چه تازه در د که فریاد دل غم پروردی بود آخر گردید اما
 بیان می پایان قصه العشق بالغصام رسید و چندی که آن
 همه آه سسر و از دل پرورد کشته شد لیکن صورت انعام
 مطالی انتهای و آرده بر قلب یده شد که مر زمان بحر
 بکران خنایق در خاطر خوش نرزد و آن بیچاره چها چها اطل
 نماید که طاقش طاق میشود و بر آن لایعسان فصیح و قافی در سینه
 اما نتوان سپرد میکند جگانه باریه چگونه از غم خسته میل آن
 بر آید که زهره اش آب می گردد و حال دارد دل نالوان طی
 نیست که فریاد بیان حالات خود نماید و در عکس به جان قدر

دست بافت
 ملک غلغلی دل و پانی طلب گوشت
 پیری صبح روز کوچ میدماند و خردمند از از در پیار در آ
 دل می گرداند و مردن ز چون روز روشن بر دل
 بود ایامی نماید و این زمان برای دنیا پیش از زمان برای
 نظر می آید و یاد وطن این سخن را بر باد می دهد موندن صبا قهر
 را بر دم دل همان سومی کشت فرود آید و دید صبح
 بری بر خبر که این ستراد وطن نسبت ناله الله الله

از ارباب عیاشان بر آرزو نمودند
 طرفی زدم بگریز
 بسوی خوشتر از ناله دردم
 بفرز این بخت نامردم
 کز این بخت نامردم
 کز این بخت نامردم
 کز این بخت نامردم

هشتر در آن محبتها انبساط بیشتر آمد
 در این محبت با آن طبع خود ستاید
 با اغنا و سلاطین رخسار انجمن
 در این انجمن با آن صفا و در آن وقت
 ملک حقیقی را حاضر و ماضی انکار
 نداده و آن در خوشایند روی
 است عمل می آرند با سرانست دیگران
 را هم از کف نمی گذارند غرض که این محمدیان
 خالص بر روی این اهل حق
 مصطلح دینی نفسان طماع که حقیقتی غیرتی است
 توجه نمی فرماید و بطاعت خسته حالی چنین
 در ایشان متوکل فروغ او عالم عالمیان است
 بصورت شکسته باکی این روشن دلان سخن
 و اصل باعث رونق جهان و حیوانات
 و مخلوق منور بنور محمد و محمد منور بنور
 نور الله تعالی اشاده و عز سلطانده و جل بر هانده
 و عهد احسانده و در باشند فروغ عالم از حال
 خسته من به دار در صبح نوری رنگ شکسته
 سال آه اسرده سلطان دل داده را منتبانی
 و مال در در زمرده دلان حاکم از آوده انهای نه که
 نفس نای عشق از نای گلوی ایشان نوای تازه بر می آید

بدان سلسله و نیز نموده در
 اصحاب عیاشان بر آرزو نمودند
 من عیاشان بر آرزو نمودند
 را خاموشی با بسا حین
 در روی این انگاه من عیاشان
 و در خواست انگاه با این
 ۱۹۲
 کلمه یکبار در این کتاب
 در این کتاب یکبار در این کتاب
 در این کتاب یکبار در این کتاب
 در این کتاب یکبار در این کتاب

و مال در در زمرده دلان حاکم از آوده انهای نه که
 نفس نای عشق از نای گلوی ایشان نوای تازه بر می آید
 در این کتاب یکبار در این کتاب
 در این کتاب یکبار در این کتاب
 در این کتاب یکبار در این کتاب
 در این کتاب یکبار در این کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و بر دم حجاب غم در ساحت سینه اشکان باران بی با ند از بسیار
سپس عاشق چاره گوید و چه نگار و که حالات عشق صوری
و نهایتی ندارد در چه گفته ای قطره از دریا می بیاید آن است
در بند نوشته شود در شرح از محیطی مابین بس نظر تصویرست
سامعان و ناظران کرده درین رساله زیاده نقل را
کار فرمودم و الگوار بهین قدر مختصر نمودم تا از خواندن
و نوشتن آن استوه نیاید و طبیعت طریقه نقل نمایند
که نوشتن کتاب کلان بر دون همان گران می شود
بلکه دماغ اکثری منفران برای خواندن هم توانی است
و الا کتاب مستطاب ما از غلبه که از معنیفات حضرت قبله
کوین است ای ما الله بصره سره و قد سنا برکت بره
عجبت فوایدی انتها و معارف تازه است که مستعدی از جمیع
مبگرداند و علم الکتاب که تصنیف این سینه
نیساعت است نیز حلال مشکلات بسیار محتاج و مشتعل
نگات جدیده که فی نیاز از همه کتابها می سازد و بار
این رساله سال در و که نمونه آن کتابها و ترینه بام
آن تصنیفا علی است ششصد و هشتاد و یک سال

و بر دم حجاب غم در ساحت سینه اشکان باران بی با ند از بسیار
سپس عاشق چاره گوید و چه نگار و که حالات عشق صوری
و نهایتی ندارد در چه گفته ای قطره از دریا می بیاید آن است
در بند نوشته شود در شرح از محیطی مابین بس نظر تصویرست
سامعان و ناظران کرده درین رساله زیاده نقل را
کار فرمودم و الگوار بهین قدر مختصر نمودم تا از خواندن
و نوشتن آن استوه نیاید و طبیعت طریقه نقل نمایند
که نوشتن کتاب کلان بر دون همان گران می شود
بلکه دماغ اکثری منفران برای خواندن هم توانی است
و الا کتاب مستطاب ما از غلبه که از معنیفات حضرت قبله
کوین است ای ما الله بصره سره و قد سنا برکت بره
عجبت فوایدی انتها و معارف تازه است که مستعدی از جمیع
مبگرداند و علم الکتاب که تصنیف این سینه
نیساعت است نیز حلال مشکلات بسیار محتاج و مشتعل
نگات جدیده که فی نیاز از همه کتابها می سازد و بار
این رساله سال در و که نمونه آن کتابها و ترینه بام
آن تصنیفا علی است ششصد و هشتاد و یک سال

۱۹۳

و بر دم حجاب غم در ساحت سینه اشکان باران بی با ند از بسیار
سپس عاشق چاره گوید و چه نگار و که حالات عشق صوری
و نهایتی ندارد در چه گفته ای قطره از دریا می بیاید آن است
در بند نوشته شود در شرح از محیطی مابین بس نظر تصویرست
سامعان و ناظران کرده درین رساله زیاده نقل را
کار فرمودم و الگوار بهین قدر مختصر نمودم تا از خواندن
و نوشتن آن استوه نیاید و طبیعت طریقه نقل نمایند
که نوشتن کتاب کلان بر دون همان گران می شود
بلکه دماغ اکثری منفران برای خواندن هم توانی است
و الا کتاب مستطاب ما از غلبه که از معنیفات حضرت قبله
کوین است ای ما الله بصره سره و قد سنا برکت بره
عجبت فوایدی انتها و معارف تازه است که مستعدی از جمیع
مبگرداند و علم الکتاب که تصنیف این سینه
نیساعت است نیز حلال مشکلات بسیار محتاج و مشتعل
نگات جدیده که فی نیاز از همه کتابها می سازد و بار
این رساله سال در و که نمونه آن کتابها و ترینه بام
آن تصنیفا علی است ششصد و هشتاد و یک سال

المطبعة

درین ایام سعادت انجام همی فیض اندکس که ببرکت فیض مقدس است
 مطبع کبری که کانتف نوزیدانی واقف سموز رحمانی مطهر است
 حضرت شاه که بسیرت سید سیدی فیض العالی و سید حسن المقادیر
 بسنی در دون سرد من الرسائل الاربعة المنسابة کاتما العناصر
 الحقیقة المعتبرة والعشر والطریقة بل جوامع الکلم سلا حقایق
 معارف منوحات و در حکم از طغوت علی صفات عالم علم
 عرفان جوهر سرد جناب امیر القیومین حضرت خواجه میرزا محمد علی
 بدر دق اندسته الاقدس بحسب مشام سر آید علما و فضل
 به نامی محمد مصطفی سلمه الله تعالی طبع که شید و از حسن طبع لطفی
 سید مطابق محتوی مطالب و سید کریم و نام اند سالانه در
 جوهر آن سرد در حاشیه مطبع کردید و سید مطبع کج طبع از
 سالیک قطعه که مشور بر اتحاد مضمون به برکت سید سید و سید قطعه

مال در دست و او بسرد اتحادی جوهر صحن بسرد منتفع تا شوند صاحب و در	از کلام جناب خواجه سید دو کتاب از لیک متحد اند طبع کردم جوهر حاشیه اش
کلمه آه سید و سید و سید	کلمه سید سید سید سید



غلط نامه نادر

مغز	لا	غلط	صحیح
۳	۴	سئل	سئل
۳	۱۶	تودرتی	در تودرتی
۵	۳	مشده	مشده
۶	۱۲	لالا	والا
۷	۱۳	اغزار	اغزار
۸	۲	ور	ور
۹	۲	بر	بر
۹	۴	عاقلمانه	عاقلمانه
۹	۵	حالانه	جا بلانه
۹	۱۳	برکاست	بسته گاه
۹	۹	تا این	تا این
۹	۸	که بر زبان	که بر زبان
۱۰	۹	وزن من قضا	وزن من قضا
۱۱	۱	حیات	حیات
۱۲	۱	بکا	بنار
۱۲	۲	وزن	وزن
۱۲	۲	در داری	در داری
۱۲	۳	سختی باید	سختی باید
۱۲	۱۳	بند	بند
۱۲	۱۳	رسیده	رسیده
۱۲	۱۲	کنند	کنند
۱۲	۱۵	و بود	تا و بود
۱۲	۱	مرد باطل	مرد باطل
۱۲	۲	بدرستی	بدرستی

غلط نامه آه سرد

مغز	لا	غلط	صحیح
۲	۲	کردیده	کردید
۲	۱۰	شده	شده
۲	۲۸	ور بر	وز بریان
۲	۱۳	اگر	اگر
۲	۲۳	خران	و خزان
۲	۱۱	ازین	ازین جت
۲	۱۳	ما	ما
۲	۲۰	حضورا کای	حضورا کای
۲	۲	له	که
۲	۱۳	بی اختیار	بی اختیاری
۲	۱۷	صار	ظا هر
۲	۱۷	لمرید	ما بریده
۲	۲۰	مکر	و تحریر
۲	۲۵	دگرست	دگرست
۲	۲۰	در است	جداست
۲	۲۵	آبران	آید و آن
۲	۱۱	مزل	بد مال
۲	۱۶	بگر	بگرد
۲	۱۷	عشقم با با	عشقم با با
۲	۲	در کفن برا	در کفن مرا
۲	۱۶	بند بر و کشتا	بند بر او کشتا
۲	۵	مکر	مکر
۲	۱۱	بر	بار
۲	۲۵	مسمانه	پیمان

غلط نام نال و رو				غلط نام نال و رو			
مصحح	غلط	شماره	توضیح	مصحح	غلط	شماره	توضیح
مصحح	مصحح	۱۵	۳۵	رای آسوده	رای	۱	۱۳
مخل	مخل	۱۶	۲	نال و	نال و	۲	۱۴
مکنت	مکنت	۱۷	۴	حجت و حکم	حجت و حکم	۱۵	۱۵
پهلو و پهن	پهلو و پهن	۱۸	۱۳	تار گلان	تار گلان	۱۶	۱۶
حجت السبیه	حجت السبیه	۱۹	۱۵	رای و شش	رای و شش	۱۷	۱۷
جده	جده	۲۰	۱۶	له	له	۱۸	۱۸
گرهین	گرهین	۲۱	۲۰	لی علم	لی علم	۱۹	۱۹
بچینین	بچینین	۲۲	۲۱	بزرگ	بزرگ	۲۰	۲۰
همان بسیار	همان بسیار	۲۳	۲۲	گل	گل	۲۱	۲۱
دیدار	دیدار	۲۴	۲۳	این سرد	این سرد	۲۲	۲۲
انبساط	انبساط	۲۵	۲۴	قدر	قدر	۲۳	۲۳
نیخیزد	نیخیزد	۲۶	۲۵	موافقت	موافقت	۲۴	۲۴
خواری ما	خواری ما	۲۷	۲۶	خرد	خرد	۲۵	۲۵
بر	بر	۲۸	۲۷	شخص	شخص	۲۶	۲۶
غرضک	غرضک	۲۹	۲۸	زیرکاد	زیرکاد	۲۷	۲۷
برگ	برگ	۳۰	۲۹	یک جهان	یک جهان	۲۸	۲۸
می مینا	می مینا	۳۱	۳۰	انگلسون	انگلسون	۲۹	۲۹
بر	بر	۳۲	۳۱	عبرت بار	عبرت بار	۳۰	۳۰
در شهر	در شهر	۳۳	۳۲	باینها	باینها	۳۱	۳۱
بجای	بجای	۳۴	۳۳	مسور	مسور	۳۲	۳۲
سخت و شوی	سخت و شوی	۳۵	۳۴	تنزه	تنزه	۳۳	۳۳
رسانده	رسانده	۳۶	۳۵	زوف	زوف	۳۴	۳۴
هو	هو	۳۷	۳۶	وما تنزل	وما تنزل	۳۵	۳۵
مکنه	مکنه	۳۸	۳۷	منزل	منزل	۳۶	۳۶
سوق	سوق	۳۹	۳۸				

غلط نام نه اول				غلط نام نه دوم			
صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۲	۱۳	ضمیر	ضمیر	۳۴	۱۳	برخیزند که بذات	برخیزند که بذات
۳۳	۲۱	اب	اب	۳۸	۴	البلاد	البلاد
۳۴	۳۲	مژده	مژده	۳۹	۸	دیگران	دیگران
۳۵	۱۶	چشمیکرد	چشمیکرد	۵۰	۱	مردن نو	مردن نو
۳۹	۲	وصف	وصف	۵۱	۹	جانبدار	جانبدار
ایضا	۲۳	عشق	عشق	ایضا	۱۳	بغیر اللفظ	بغیر اللفظ
ایضا	۲۵	روزانه	روزانه	۵۲	۱	امتیازیه	امتیازیه
ایضا	۳۰	ورد	وردیوی	ایضا	۵	عارف	عارف
ایضا	۳۱	بس	بس	۵۶	۱۱	اتان	اتان
ایضا	۳۲	عشق	عشق	۵۷	۱۰	مقابل	مقابل
۳۰	۱	آدمی از زمین	آدمی از زمین	ایضا	۱۹	اندونیا	اندونیا
۳۱	۳	بت	بت	۵۸	۱۳	افعال غیر مفعول	افعال غیر مفعول
۳۱	۱۵	مخلوق	مخلوق	۶۰	۳	آله	آله
ایضا	۳۳	سجن	سجن	۶۱	۳	شررتای	شررتای
۳۲	۳۱	کلم	کلم	ایضا	۴	خوش	خوش
۳۵	۲۴	را	را	ایضا	۴	بارمن	بارمن
۳۶	۹	دعای	دعای	ایضا	۵	ابزار	ابزار
۳۷	۲	عاشق	عاشق	۶۲	۲	نفسه	نفسه
ایضا	۲۸	باپره	باپره	۶۳	۱	بجیخت	بجیخت
۳۸	۴	میگذریم	میگذریم	۶۴	۳	می نماند	می نماند

غلط‌نامه اول در

صفت	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۵	بانیه	باطنیه
ایضاً	۸	اعتبار	اعتباریه
۶۵	۲	بیفتی	کینفتی
۶۶	۲	ایشان	ایشان
۷۱	۱۱	خودراز	خودراز
۷۲	۵	یادیکلو	یادیکاز
۷۳	۱۴	بسم	بسم
ایضاً	۲	نارینهای	نارینهای
۷۷	۱۷	یوانه	یوان
۸۰	۲	بنوده	بنود
ایضاً	۱	سلب	مطلب
۸۱	۲	امور	بامور
ایضاً	۱۵	مبتدق	مبتدق
۸۳	۹	مشابه	مشابه
۸۵	۱۰	انه	از
ایضاً	۱۳	ناجله	ناچار
۸۶	۹	می‌باید	می‌باید
۸۶	۱۰	شاید	شاید
۸۶	۱۲	نمی‌ماند	نمی‌پاید
۸۸	۱	دل‌را	دل‌وا
۸۸	۹	نهاده	نهاده
۸۹	۱۶	او آه	آواره
ایضاً	۹۸	زمن	برمن
۹۲	۱	حقت	حقیقت
ایضاً	۱۳	خیاکان	خیاکان

غلط‌نامه اول در

صفت	سطر	غلط	صحیح
۵۰	۲۵	برلاله	برلاله
۵۲	۵	شخت	شخت
ایضاً	۲۳	دلی‌دار	دلی‌دار
۵۳	۱۳	گره‌ان‌گسته	گره‌ان‌گسته
۵۵	۲۲	ازباده	ازباد
۵۶	۱۶	توبسته	توبسته
ایضاً	۲۱	جانی‌ناید	جانی‌ناید
۵۷	۲	برزمن	برزمن
ایضاً	۲۵	بود	بود
ایضاً	۱۶	شستیهات	شستیهات
ایضاً	۲۱	دیک	رویک
ایضاً	۲۳	بحالات	بحالات
۵۸	۱۶	می‌بستند	می‌بستند
ایضاً	۲۳	نقش‌سنگ	نقش‌سنگ
۵۹	۲	حق	حق‌بست
ایضاً	۵	صفاین	حق‌بین
ایضاً	۲۵	هم‌موتوم	تغیبات‌موتوم
۶۰	۳۵	می‌انگزد	می‌انگزد
ایضاً	۳۶	بمان	بمان
۶۱	۱۷	نوشتمه	نوشتمه
ایضاً	۲۶	بهد	بهد
۶۲	۳	مجم	مجم
ایضاً	۱۵	کل‌جز	فرد کل‌جز
ایضاً	۱۶	وعقبه	عقبه
ایضاً	۲۳	حد	خود

غلط نامه اول				غلط نامه دوم			
مصحح	غلط	سطر	شماره	مصحح	غلط	سطر	شماره
باطن	باطن	۲۶	۹۳	دنیا	منا	۶	۹۳
مجلس	مجلس	۱۵	۹۳	اطمینان ادا	اطمینان	۱۳	۹۳
بریک مقام	بریک مقام	۱۸	۹۵	در ضمن وجود	در ضمن وجود	۱۰	۹۵
نور بخش	نور بخش	۳۳	۹۶	وجود است	وجود است	۴	۹۶
غافل دلان	ناصل دلان	۱	۱۰۳	در ویش	ده بس	۱۷	۱۰۳
اقان	ایقان	۴۰	۱۰۳	سزگند	سزگند	۷	۱۰۳
آمد	آمد	۱	۱۰۵	طوطی	طوطی	۲	۱۰۵
ازو	ازاد	۲۵	۱۱۰	تقدبات	تقدبت	۶	۱۱۰
قطرات باران	باران	۲۳	۱۱۸	پابنه	پابنه	۱۳	۱۱۸
عاشقان	ساشقان	۲۷	۱۱۸	سسخن	سن	۷	۱۱۸
می گذرانند	می گذارند	۱۰	۱۲۰	مینگارند	مینگارند	۱۱	۱۲۰
می کرده به کس	می کرده به کس	۳	۱۲۵	می گرداند	می گرداند	۳	۱۲۵
نصیر و تقوی	نصیر و تقوی	۲۱	۱۳۱	موحدان معنی	موحدان معنی	۷	۱۳۱
عربان	عربان	۲۳	۱۳۲	من	بن	۱۵	۱۳۲
مخال و دلم	مخال دلم	۲۰	۱۳۳	اینقدر	اینقدر	۵	۱۳۳
خواب حمت	خود حمت	۲	۱۳۳	تختین	تختین	۶	۱۳۳
فایده و تأثیر	فایده و تأثیر	۱۱	۱۳۳	تسلم	سلم	۱۳	۱۳۳
اضطرار	اضطرار	۱۰	۱۳۵	برقده	برقده	۱۰	۱۳۵
ناظر و جلاله	ناظر الیه	۲۳	۱۳۹	دیگر می باید	دیگر می باید	۱۲	۱۳۹
می کند	می کند	۲۵	۱۵۰	خوشتر	خوشتر	۱۲	۱۵۰
بعطای وجود	بعطای وجود	۲۵	۱۵۳	یک لحظه	یک لحظه	۱۳	۱۵۳
بصیرت	بصیرت	۱	۱۵۵	قصه و رستا	قصه	۷	۱۵۵
استند	استند	۵	۱۵۵	برود معنی	برود معنی	۱۱	۱۵۵
دری که گاه می خلد	دری که گاه می خلد	۱۳	۱۵۵	وزیاتی	وزیاتی	۱۲	۱۵۵
قدی تقدیر	هری تقدیر	۱۵	۱۵۶	درین حال شکلی	درین حال شکلی	۱۵	۱۵۶

غلط نامه اول				غلط نامه ثانی			
صحیح	غلط	شماره	صفحه	صحیح	غلط	شماره	صفحه
اصنام	اختتام	۱۰	ایضاً	ظن	ظن	۱۱	۱۵۸
نیکدم	میکدم	۱۹	ایضاً	خوبادشاه	خوبادشاه	۱	۱۶۰
برآزار	براز	۲۱	ایضاً			۲	ایضاً
زمان	زبان	۲۸	ایضاً	گریبات	گریبات	۱۱	ایضاً
خوش	خوش	۳۰	۴۳	معنی بزبان	معنی بزبان	۱۴	۱۶۳
لطیف	بطرف	۳۱	ایضاً	استفاضه	استفاضه	۱۲	۱۶۵
دلچسپ	دلچسپ	۴۱	۴۵	ابن نسبت	ابن نسبت	۱۵	۱۶۵
رخي	زخني	۹	۴۴	ناله اکرچ	ناله اکرچ	۱	۱۶۶
معد	معد	۱۳	۴۸	بفعلن	بفعلن	۱۲	۱۶۱
برنجزدشت	برنجزدشت	۵	۴۹	نکردم	نکردم	۴	۱۶۲
مرفسید	مرفسید	۶	۸۱	محنت	محنت	۶	۱۶۳
متغیر الاحوال این	متغیر الاحوال این	۸	ایضاً	شبه	شبه	۹	۱۶۳
قول	دل	۱۹	ایضاً	بر ممکن	بر ممکن	۱۵	۱۶۶
ماهرزه	ماهرآه	۱۰	۸۲	آدمیان	آدمیان	۴	۱۶۸
باده	زیاده	۱۳	۸۳	می باید	می باید	۹	ایضاً
انزاسیک	انزاسیک	۱۵	ایضاً	نی درس	نی درس	۱۵	ایضاً
این امر	این	۳۱	ایضاً	دوی	دوی	۲	۱۸۰
اگرچه نباید	اگرچه نباید	۴	۸۳	ستکره	ستکره	۲	۱۸۰
بروردکار نآید	بروردکار نآید	۱۰	ایضاً	می نهند	می نهند	۱۳	ایضاً
موسم	موسم	۱۴	ایضاً	نمود	نمود	۶	۱۸۱

غلط نامه در

صفر	س	غلط	صحیح
۸۶	۱۵	می بود	بلی بود
۸۷	۱۶	حلل	حال
۸۸	۱۵	عاطر	خاطر
۸۹	۱۳	مقدمات	مقدمات
۹۰	۱۵	دوشسته	دوشسته
۹۱	۱۶	سبب	سبب
۹۲	۱۳	گزینائی	گزینائی
۹۳	۱۳	اعداد	اعداد
		تفاوت غلط نامه در	

غلط نامه آه سرد

صفر	س	غلط	صحیح
۹۴	۲۸	که بخام	که بخام
۹۵	۱۳	گردد	گردد
۹۶	۱۳	نا بیدار	نا بیدار
۹۷	۱۹	بیدا	بیدا
۹۸	۲۳	بمان	بمان
۹۹	۱۳	ظاہر اک	ظاہر اک
۱۰۰	۳۳	بغزوه	بغزوه

ایضا غلط نامه آه سرد

صفر	س	غلط	صحیح
۸۶	۳۸	رساله تا	رساله تا
۸۷	۳	می کردند	می کردند
۸۸	۱۴	اہل	اہل
۸۹	۲۵	باشید	باشید
۹۰	۹	جمع خواند	جمع خواند
۹۱	۱۳	دول	دول
۹۲	۱۹	گردان	گردان
۹۳	۲	ہما	ہما
۹۴	۱۳	بکلمہ	بکلمہ
۹۵	۲۸	قدیم	قدیم
۹۶	۳۲	اہلبا	اہلبا
۹۷	۶	خام	خام
۹۸	۴	ناخام	ناخام
۹۹	۲	بیشتر	بیشتر
۱۰۰	۵	مردان	مردان
۱۰۱	۱۵	مراتب	مراتب
۱۰۲	۳۶	اہل عاقلان را	اہل عاقلان را
۱۰۳	۴	بشارت	بشارت
۱۰۴	۱۴	لنبار	لنبار
۱۰۵	۲۰	واجبتا	واجبتا
۱۰۶	۲۶	بر دل کی	بر دل کی

غلطنامه آه سرد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۰	۱۵	سوی زودتر	سوی گردنت
۹۹	۱۱	مردمان رود	مردمان رود
ایضاً	۱۶	مردمان جوت	مردمان جوت
۱۰۱	۲۶	سجس	شخص
ایضاً	۳۲	سج	سج
۱۰۲	۲۳	که زمانیانند	که زمانیانند
۱۰۳	۱۱	می بندار	می بندارند
۱۰۴	۲۴	بمقتضا اطهار	بمقتضا و عود قوی
۱۰۹	۵	کوفنا	مخوفنا
۱۱۲	۴	می دبد	می دبد
۱۱۳	۵	نعل	قفل
ایضاً	۳۳	ترازان	ترازان
۱۱۶	۳	خدادد	خداوندی
۱۲۰	۴	افعاس	انفاس
ایضاً	۱۵	حت	رخت
۱۲۵	۲	خوشش	خوشش
۱۲۶	۲	برکان	بزرگان
۱۲۰	۸	نیزین	نیزین
ایضاً	۱۶	ودر سهم	خود را میقیم
ایضاً	۳۳	دار	دیار
۱۲۹	۱۳	که ظا بر	که ظا بر
۱۳۱	۳	دو	در
۱۳۲	۱۱	در مقام	در مقام
ایضاً	۹	رساله	رحاکه

تفاوت در کلمات

غلطنامه آه سرد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۱۲	میدانم	میدانم
ایضاً	۴۶	وسیع	موسیع
۱۳۳	۲۰	سج	سج
۱۳۶	۲۴	لعص	نقصی
۱۳۹	۲۳	و جمل	و جهول
۱۳۹	۲۳	و همطراستا	و همطراستا
۱۳۳	۳	دما مات	خود را میباید
۱۳۴	۲۰	ببگن	ببگن
۱۳۹	۵	انزاداند	آزاداند
۱۵۰	۳۰	نمی باشد	نمی باشد
۱۵۳	۳	سج	سج
۱۵۳	۱۲	المندرتیم	آندرتیم
۱۵۳	۲۴	مدارند	بندارند
۱۵۳	۲۸	ناکدلان	نازک دلان
۱۵۳	۲۹	ماستی	بار ماستی
۱۵۳	۳۳	وسس	خوشش
۱۵۳	۲۸	راه گم	راگم
۱۵۳	۳۵	ع	بین
۱۵۸	۱۴	خال و خال	خال خال
۱۵۸	۲۲	زیرند	زیرند
۱۵۹	۲۲	امرند	ارند
۱۶۰	۲۲	جان فرابت	جافراست
۱۶۰	۲۶	میباشند	میباشند
۱۶۰	۳۲	الحاکم	انحطاط

غلظ نامه شماره

مفرد	سطر	غلا	مصحح
۱۶۲	۱۳	ظالمان	ظالمان
۱۶۳	۱۹	سلطان	سلطان
۱۶۴	۲۱	سریح	سریح
۱۶۵	۲۲	سریح ای	سریح ای
۱۶۶	۱۶	غیر فوری	غیر فوری
۱۶۷	۱	بافوری	بافوری
۱۶۸	۲۵	ارباب	قلب
۱۶۹	۹	روح	روح
۱۷۰	۲۰	رضکه	غرضکه
۱۷۱	۱۳	عاشق	مشوق
۱۷۲	۲۱	مردم	مردم
۱۷۳	۱۱	یوسیک	یوسیک
۱۷۴	۱۹	یون	یون
۱۷۵	۱۳	سید	سید
۱۷۶	۲۳	اکتار	اکتار
۱۷۷	۱	کمن	کمن
۱۷۸	۲	جمال	جلال
۱۷۹	۱۶	نمی اسا	نمی آساید
		نام غلط نامه	

